

دِيُونِ مَوْلَانَا خَالِدَ

٣٤ سبتمبر ١٤

مكتبة اقرأ الثقافي
www.igra-ahlamontada.com

لمولانا خالد النقشبندی البغدادي
قدس سره



HĀSIMĪ
YĀYINEVĪ

بۆدایەزانی ئۆزە جۆرەھا کتیب: سەردانی: (مُنْقَدِي إِقْرَا النِّقَافِي)

لتسبيل أنواع الكتب راجع: (مُنْقَدِي إِقْرَا النِّقَافِي)

پەراي دانلود کتایه‌ی مختلف مەراجە: (مُنْقَدِي إِقْرَا النِّقَافِي)

www.iqra.ahlamontada.com



www.iqra.ahlamontada.com

للکتب (کوردی ، عربی ، فارسی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ديوان

المشتمل بديوان مولانا خالد

تأليف

مولانا خالد النقشبندی البغدادی

قدس الله سره

۱۱۹۳ھ - ۱۲۴۲ھ

هنا المكتبة الهاشمية

HAŞİMİ YAYINEVİ

الكتاب: ديوان المشتهر بديوان مولانا خالد - قدس سره -

الموضوع: ديوان

المؤلف: مولانا خالد البغدادي - قدس سره -

الترتيب: عبد الجبار قواق، علي سوزر

المحرر: إبراهيم آيدمير

لجنة التصحيح: إبراهيم الحرائي، محمد الدياربيكري،

محمد علي أوزكان

التصنيف: محمد الدياربيكري، محمد الحرائي، محمد

إكرام الفارقيني

تصميم الغلاف: مصطفى آقيلوط

خط الغلاف: أحمد ديمير

الناشر: المكتبة الهاشمية

الطبعة: الأولى

بلد الطبع: إسطنبول

سنة الطبع: ٢٠١٤

Kitap adı: Divân-ı Mevlânâ Hâlid (k.s)

Yazar: Mevlânâ Hâlid el-Bağdadî (k.s)

Haşimi kitapları: 59

Dîvan serisi: 2

ISBN: 978-605-159-024-0

Baskı: 1. baskı

Baskın yeri ve yılı: İstanbul, Mart 2014

© جميع الحقوق محفوظة

جميع حقوق هذا الكتاب محفوظة للمكتبة الهاشمية، ويحظر طبع أو تصوير أو إعادة تنضيد الكتاب كاملاً أو مجزئاً أو تسجيله على أشرطة كاسيت أو إدخاله على الكمبيوتر إلا بموافقة الناشر خطياً.

© Bütün hakları mahfuzdur

Bu eserin bütün hakları Haşemi Yayinevi'ne aittir. Yayinevinin yazılı izni olmadan, kitabın tamamının veya bir kısmının basılması, fotokopi vb. ile çoğaltılması, kaset veya Cd'ye alınması, bilgisayar ortamına aktarılması yasaktır.

© All rights reserved

No part of this publication may be reproduced, distributed in any form or by any means, or stored in a data base or retrieval system, without the prior written permission of the publisher.

هنا المكتبة الهاشمية

HAŞİMİ YAYINEVİ

MERKEZ (مركز):

Alemdar Mah. Alayköşk Cad. Zeynep Sultan Camii Sk. No: 4/6
Cağaloğlu / Fatih / İstanbul
Telefon: 0212 520 25 33

SUBE (فرع):

Büyük Reşit Paşa Cad. Yünni İş Merkezi No: 16/23
Vezneçiler / Fatih / İstanbul
Telefon: 0212 527 07 06

Web site: www.hasemiyayinevi.com e-mail: hasemi@hasemiyayinevi.com

كلمة الناشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على أشرف المرسلين سيدنا ومولانا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

أما بعد: فإن مؤلفات قطب دائرة الإرشاد، غوث الثقلين على السداد، السائر في الله، الراكع، الساجد، ذي الجناحين ضياء الدين الشيخ مولانا خالد البغدادي الشهرزوري النقشبندي العثماني البغدادي قدس الله سره ونفعنا من بركاته لا زالت - والله الحمد - متداولة في المدارس والمعاهد الإسلامية.

فأرادت المكتبة الهاشمية أن تتشرف بخدمتها بطبعها مبتدئة بديوانه قدس الله سره بإذن الله وتوفيقه، سائلة من المولى تعالى بجاه المصطفى ﷺ التوفيق، وطالبة من الأساتذة والإخوان الدعاء.

هذا ونسأل الله تعالى الدوام والثبات على الهداية في طريقه، ونصلي ونسلم على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وعترته أجمعين. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

انتشارات سمرقند با آثاری که در حوزه های مختلف به چاپ رسانده در خدمت خوانندگان محترم می باشد. در میان این آثار، کتاب های تصوف قدیمی از جایگاه بسیار مهم برخوردار است.

البته آثار تصوف در کتابخانه های برگزیده و بزرگ جهان قابل رویت است. تقریباً در همه ی خانه ها حداقل یک کتاب تصوف یافت می شود. انتشارات سمرقند هم تعدادی از این آثار را به چاپ رساند و بخشی دیگر نیز آماده ی چاپ می باشد. لذا صداقت و ترجمه ی صحیح و روان این آثار ارزشمند وظیفه ی اصلی انتشارات می باشد. بعلاوه بررسی دقیق پاورقی ها و پا نوشت ها هم مورد توجه قرار می گیرد.

این آثار کهن قدیمی که عموماً برای هر دیدگاه و ادراك قابل فهم است مورد توجه انتشارات می باشد. وجود دیدگاه و ادراك های مختلف هم در خور توجه است.

از طرفی دیگر، این آثار قدیمی با به دست گرفتن قلم اندیشه ی

عصر، موضوعاتی که در آن عصر احتیاج فراوان دارد، عقیده و مذهب مؤلف، مسأله های اجتماعی و سیاسی عصر را انعکاس می دهد. و در ادامه هر کدام از آثار تصوف مولود تفکر های مختلف صوفی است. هر يك از اصول تصوف مختص همان تفکر است. از این رو توصیه می شود خوانندگان محترم هر آنچه در کتاب می بینند عمل نکنند، و موضوعات که به آیین و دیدگاه شان مناسب می باشد همت گمارند.

فراموش نشود که خالقان این آثار دارای قدرت تفکر معمولی نیستند. همانند فقه هم تصوف دارای تفاوت هایی در درجه ی ادراك، معمول می باشد. در این گونه نوشته ها با مطالعه بیشتر پاورقی ها و پا نوشت ها هم شاید درک این آثار میسر نشود.

خوانندگان محترم، انتشارات سمرقند کتاب هایی که در حوزه های مختلف به چاپ رسانده را می توانند مورد استفاده قرار دهند. اما باید نزدیک ترین کتاب ها با مذهب خود را انتخاب مطالعه کنند.

انشالله امید است کتابی که در دست دارید وسیله ای برای اخلاص و انجام اعمال صالح و علم صحیح مورد استفاده قرار گرفته و برای تمامی جویندگان راه حقیقت طلب مغفرت و آمرزش را از حق تعالی داریم.

محمد علی أوزکان

ترجمة مولانا خالد بالفارسية

زندگی مولانا خالد بغدادی (۱۲۴۲-۱۱۹۳ هجری قمری)

مولانا خالد بغدادی، از مجتهدین قرن ۱۳ هجری قمری و از علماء بزرگ و راهنمای کامل به حساب می آید و خدمات بسیاری به دین اسلام انجام داده است. او از بنیانگذاران فرقه خالديه می باشد. نام کامل او بهاءالدین دیاءالدین خالد بن احمد بن حسین الشهرزوری است.

جد پدری او به حضرت عثمان بن عفان می رسد و به همین دلیل به نام عثمانی مشهور بود. و به لقب مولانا که در معنای بزرگ و آقا است و پدرش پیرمیکائیل نیز با لقب شش انگشت شناخته می شد. او پدری کامل و در پرورش مولانا نقش به سزایی ایفا کرد. مادرش نیز اصل و نسبش به پیرولی خضر فاطمی میرسید که تا اهل بیت ادامه داشت و به نیکی از او یاد می کردند.

تحصیل علم:

مولانا خالد در سال ۱۱۹۳ هجری قمری در شهر سلیمانیه عراق در روستای قره داغ به دنیا آمد و در همان روستا پرورش یافت. قره داغ به آب های روان و باغ ها و باغچه ها همچنین به مرکز علمی اش مشهور است.

مولانا خالد در سنین کودکی به فراگیری علم همت گماشت. سالهای آغازین تحصیل علم را در همین مراکز دینی به پایان رساند. و به تحصیل علوم عقاید، صرف و نحو، تفسیر، حدیث، کلام، فقه، تصوف، منطق، ریاضیات، بلاغت، و غیره پرداخت

و تمامی علوم عقلی و نقلی زمان خویش را آموخته و با سرودن شعر در دوران نوجوانی به موفقیت چشمگیری دست یافت و به دلیل وجود هوش بسیار و اخلاق نیکو و تقوا توجه زیادی را به سوی خودش جلب کرد. در این مدت در درس بسیاری از علما حاضر شد و به این دلیل از خانواده و دیار خود دور ماند.

در درس علمایی همچون شیخ عبدالله هیرپانی، ابراهیم بیاری، ملا محمد صالح، عبد الرحیم ملازاده زیاری و شیخ محمد قاسم سنندجی شرکت کرده و به کسب علم پرداخت. به خصوص از دو مجتهد طراز اول زمان خود به نام های عبدالرحیم برزنجی و شیخ سید عبدالرحیم علوم ظاهری را به پایان رساند و اجازه اجتهاد گرفت.

مولانا خالد بسیار باهوش و دارای حافظه ای قوی بود. اساتیدش مدهوش ذهن بسیار قوی او بودند و بسیاری از چیزها را از ضمیر ناخود آگاه خود بیان می کرد.

کتاب هایی که برای بار اول به دست می گرفت چنان می خواند که مایه تعجب همگان می شد و دیری نباید که آوازه ی علم، قدرت تفکر بسیار، و تقوایی که خداوند متعال به او عنایت کرده بود در شهر های دیگر فراگیر شد.

پس از اتمام دروس حوزوی بیشتر زمان خود را در راه علم و عبادت سپری کرد. شهردار بابان منطقه قره باغ، ابراهیم پاشا خواهان تدریس علوم دینی توسط او بود. پدرش هم در این آرزو بود. اما مولانا خالد خودش را لایق مدرس بودن نمی دانست و تمامی این درخواست ها را اینگونه پاسخ می داد: هنوز چیزی را که مرا مکلف آن می کنید آمادگی نداشته و توانا نیستم. او به تحصیل علوم ریاضیات، هندسه، علوم فضا، جغرافیا از اساتید مشهور و گوناگون در سطح بالایی پرداخت.

در سنج از علم زمان خود به نام علی کوشجو به فراگیری علم نجوم مشغول شد و همچنین در پای درس شیخ محمد سندیجی شرکت کرد و اجازه اجتهاد دریافت نمود. در سال ۱۲۱۳ هنوز بیست سال بیشتر نداشت که به دیار خویش بازگشت.

در آن روزها در شهر سلیمانیه بیماری وبا شروع به فراگیر شدن بود حتی استادی که به او اجازه اجتهاد داده بود در اثر همین بیماری از دنیا رفت. با وفات استاد خویش به علت نبود اساتید دیگر شروع به تدریس دروس به مدت هفت سال در مدرسه علمیه نمود.

آداب و منش

مولانا خالد در همه ی حالات الگویی بسیار نیکو برای انسان ها بود و علاقه ای به زندگی دنیوی نداشت.

سخنانش موجز و رفتارش قابل ستایش بود همیشه سخن حق می راند و مردم را از بدی ها برحذر می داشت. دارای صفات نیکو و در زندگی بسیار با قناعت بود و با گذشت زمان نیروی الهی او را به دنیایی روحانی سوق می داد.

مولانا خالد در سال ۱۲۲۰ جهت عبادت حج قدم در عرصه این مراسم بزرگ نهاد. او پیوسته آرزوی زیارت مقبره حضرت محمد (ص) و طواف خانه خدا را داشت زیرا عشق او به حضرت محمد(ص) مانند پروانه ای او را می سوزاند.

او در این سفر از طریق موصل، دیاربکر، شانلی عورفا، حلب و دمشق به عربستان رفت. در مسیر خود با علمای برجسته دیدار و گفتگو کرد. و نیز در میان سفرهایش با بسیاری از بزرگان علم حدیث دیدار کرد.

هم در هنگام عزیمت و هم در بازگشت در دمشق با شیخ محمد کوزبری(۱۲۲۱.ه.ق) با علم حدیث آشنا و علم لازم برای روایت احادیث را فراگرفت و در این علم نیز به درجه اجتهاد نائل گشت و همچنین از نماینده همان استاد که شیخ مصطفی کردی بود جواز طریقت قدریه را دریافت نمود.

او بعد از یک سفر طولانی به مدینه رسید. و هنگام ورود به شهر مدینه حضرت رسول اکرم را با قصیده ای که به زبان فارسی بود مدح و ستایش کرد و زمانی که در مدینه بود بیشتر اوقات خود را در مسجد نبوی می گذراند و با انسان های نیک سیرت دیدار می کرد. مولانا خالد بغدادی در مکه مکرمه و مدینه منوره شاهد بسیاری از الطاف الهی شد. یک نمونه از این نیکی ها و الطاف را خود این گونه نقل می کرد:

وقتی در مدینه منوره بودم یک روز برای جستجوی افراد نیک سیرت و اهل دل کوشیدم هدفم یافتن نصیحت های درست و عمل به آنها و انجام اعمال نیک بود. یک بار با کسی که اهل یمن بود روبرو شدم. یک انسان کامل و در طریقت تصوف به مرتبه ای بالا نائل آمده، نفس اش را اصلاح کرده و یک انسان عالم و مرشد کامل بود.

به اینکه او نفس اش را اصلاح کرده بود و در نزد خدا دارای مقام رضا و یک بنده واقعی بود باور داشتم. او به من این سخنان را گفت: آن هنگام که در مکه مکرمه هستی وقتی چیزی که باعث شد اشتباه بودن اعمال را درک کردی، بلافاصله به مخالفت با آن نپرداز. خاک آنجا پر برکت است و چگونه بنده بودن انسان ها را فقط خدا می داند.

مدت زمانی گذشت و من به مکه مکرمه رفتم، هر چیز و در صدر آنها خانه خدا توجه مرا به خود جلب می کرد و به تمامی حرکات و رفتار خود توجه بسیار داشتم. یک روز جمعه بود. به طواف خانه خدا رفتم. نماز خواندم و طوافی انجام دادم. سپس شروع به خواندن کتاب دلایل الحیراه کردم. در آن حین رفتار یک فرد توجه مرا به خود جلب کرد. فردی با ریش سیاه در حالی که به خانه خدا تکیه داده بود به من نگاه می کرد.

در آن وقت به خود گفتم حتما زشت بودن این عمل را نمیداند، خواستم به او تذکری بدهم. در حالی که به نزدش می رفتم خواستم به علت انجام حرکت ناپسندش به او تذکری دهم متوجه من شد

و چنین گفت: برادرم ادر نزد خداوند احترامی که به بنده ی صالح خدا گذاشته شود از احترامی که به خانه خدا گذاشته می شود بیشتر است. ارزش قلب انسان مومن از سنگ کعبه به مراتب بیشتر است. سخنانی که در مدینه منوره به تو گفته شد چقدر زود فراموش کردی! آن وقت من یکی از بندگان خالص خدا بودن او را درک کردم. خواستم دستش را ببوسم. به خود گفتم دنبال مرشد کاملی که میگردم شاید این انسان باشد.

نخواستم به خود او این حرف را بگویم. اما یکبار در جواب گفت: کسی که تو را ارشاد کند اینجا نیست. با دستش به طرف هندوستان اشاره کرد و گفت: از آن سرزمین برای تو یک اشاره معنوی خواهد آمد. در آن موقع من خودم هم به نبود مرشد کامل در حرمین شریفین ایمان آوردم.

در آن سال مولانا خالد بغدادی زیارت حج را به طور کامل به اتمام رساند و هنگام بازگشت از سفر حج بزرگانی که در مسیر او قرارداشتند دیدار و گفتگو کرد و در آخر امر به دیار خود سلیمانیه بازگشت و شروع به تدریس دروس به شاگردان و طلبه ها نمود در این دوران روزها را در حسرت دیدار با یکی از عالمان کامل سپری می کرد.

در آن روزها مولانا محمد درویش عزیز آبادی که یکی از فرستادگان عبدا... دهلوی و از بزرگان با کمال بود از دهلی به سلیمانیه. او که سالها در مکتب تصوف تربیت شده و در نهایت اجازه ارشاد دریافت

کرده بود هنگامی که قصد ارشاد انسان ها را داشت در مسیر خود به سلیمانیه در بخارا قبر یکی از بزرگان فرقه نقشبندی را زیارت کرد و از تمام منطقه ماورالنهر و خراسان گذشت و برای مدتی تصمیم به ماندن در سلیمانیه را گرفت.

مولانا عزیم آبادی هنگام ورود به سلیمانیه با یکی از جوانان که حدود ۲۰ سال داشت و در مدرسه سلیمانیه به تدریس و بحث مشغول بود و یکی از فقهای مذهب شافعی به شمار میرفت روبه رو شد. این جوان کسی جز مولانا خالد بغدادی نبود.

مولانا خالد بغدادی با عزت و اکرام از مهمان خود پذیرایی کرد. در آن زمان او را با نام "شیخ خالد" می شناختند.

مولانا خالد یکی از نیات خود را به محمد درویش عزیم آبادی چنین بیان می کند: "دروم چیزی کم است، در جستجوی یک انسان و راهنمای کامل هستم. اما متأسفانه تا به امروز کسی را نیافتم. چه پیشنهاد و توصیه ای برای من دارید؟"

در جواب او مولانا محمد درویش عزیم آبادی چنین پاسخ داد: در دهلی یکی از بندگان صالح خدا هست که قوس اعظم و انسان کامل است. اگر بخواهی تو را به درگاه او می برم. یکبار خود من از او شنیدم که گفت:

از بلاد آناتولی عالمی به هندوستان خواهد آمد. امید دارم آن انسان تو باشی. بعد از مدتی هر دو با هم به طرف دهلی رهسپار شدند.

مولانا خالد در سال ۱۲۲۴ هجری قمری برای جستجوی استاد خویش رهسپار هندوستان شد و هنگام شروع سفر این جملات را به زبان آورد: "هدفم رسیدن به حق است و تا زمانی که به آن نائل شوم در مقابل تمامی مشکلات صبور خواهم شد. اگر چیزی که دنبالش هستم خیلی دور باشد تا آن را بدست آورم تلاش خواهم کرد."

مولانا در سفر خود به سوی هندوستان از مکان های زیادی عبور کرد از تهران و بسیاری از شهرهای ایران گذشت. در ایران با عالم مشهور ایرانی به نام اسماعیل کاشی دیدار و به صحبت با او پرداخت. در گفتگوهایش طلبه های استاد کاشی هم شرکت می کردند. مولانا خالد در مناظره ها با استاد کاشی بر او چیره شد.

مولانا خالد بغدادی سپس به بسطام، سمنان، نیشابور رفت. در بسطام مقبره ی دریای معرفت شیخ بایزید بسطامی را زیارت کرد و با قصیده ای به مدح او پرداخت و در آن منطقه به زیارت قبور بسیاری از مشایخ را زیارت کرد.

و در طوس (مشهد) قبر حضرت علی بن موسی الرضا را زیارت کرد و در رثای آن حضرت یک شعر زیبای فارسی سرود و تمام شاعران طوس این شعر فارسی را حفظ کردند. از مشهد به تربت جام رفت و در آن شهر هم قبر یکی از مشایخ تربت جام شیخ الاسلام احمد نمکی جامی را زیارت کرد و سپس به یکی از شهرهای افغانستان که هرات نام داشت رسید.

مولانا خالد در سر راه خود با بسیاری از علما و فضلا آشنا شد، کسانی که با نفس خود جهاد کرده و در این زمینه به مرتبه استادی نائل گشته بودند.

مقبره بسیاری از علما را زیارت کرده و شعرهای زیادی در مدح آنها سرود. حتی علمای هرات هنگام خروج او از هرات تا چند کیلومتر دورتر از شهر او را بدرقه کردند. از کوه ها و دشت ها گذشت و از قندهار و کابل و از آنجا به شهر عالمان که پیشاور نام داشت رسید. در پیشاور با علما شهر به مناظره پرداخت و به خوبی به تمامی سوالات پاسخ داد. در پیشاور با عزت و احترام از او پذیرایی کرده و چند روز بعد او را بدرقه کردند.

بعد از طی مسافتی بسیار به لاهور رسید. لاهور هم مرز بین پاکستان و هندوستان و هم مرکز علم و فرهنگ بود. در لاهور نماینده میرزا مظهر جان جانان، مولانا شیخ معمر شفاء الله بود. مولانا خالد چند روزی را مهمان شیخ معمر شد.

روزهایی که در آنجا بود را چنین روایت کرد: آن شب در خواب شیخ معمر را دیدم که مرا به طرف خودش دعوت می کرد. اما دلم نمی خواست به آن طرف بروم و سخت در تلاش بودم. روز بعد خواستم خوابم را به ایشان بگویم اما هنوز چیزی را نگفته بودم که بلافاصله به من گفت:

باید به دهلی بروی، در آنجا به خدمت برادرمان عبدالله خواهی رسید امانتی که به تو وعده داده شده در نزد او به حقیقت می پیوندد. از

سخنان او چنین برداشت کردم به هر میزان که مولانا شیخ معمر شفاءالله به تربیت من همت گماشته معنویات شیخ عبدالله دهلوی به آن چیره گشته، به خداوند متعال شکرگزار شدم."

مولانا هنگامی که به دهلی رسید صدها شهر و هزاران کیلومتر و یک سال زمان را گذرانده بود و روز به روز عشق به طلب مرشد و راهنما در او بیشتر شده بود.

انتساب و اجازه ارشاد

مولانا خالد در سال ۱۲۲۵ هجری قمری به هندوستان رسید. و به طریقت نقشبندی پیوست. تمامی اذکار و ورد ها را فرا گرفت. در مدت ۵ ماه به مرتبه حضور و مشاهده نائل گشت و از عبدالله دهلوی اجازه اجتهاد دریافت نمود. نفس خود را با تزکیه و عبادت پروراند و به مدت یک سال در این درگاه ماند و تمامی مراتب تربیت در تصوف را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و به علم مشاهده و دریافت حقایق واصل شد.

عبدالله دهلوی ۵ طریقت دیگر را به او آموزش داده و اجازه ارشاد آن ها را هم به او داد. این ۵ طریقت عبارتند از: نقشبندی، قدیری، سهروردی، کوپروردی، چیشتی. و همچنین از یکی از مشایخ طریقت زهیری شیخ ولی الله حنفی نقشبندی اجازه روایت کتب سته را دریافت و بدین صورت عبدالله دهلوی از مولانا خالد بغدادی در خواست بازگشت به وطن و ارشاد افراد را از او می کند و هنگام خروج مولانا خالد از دهلی عبدالله دهلوی به همراه مریدانش تا چند کیلومتر دورتر از دهلی مولاناخالد را بدرقه کردند.

بعد از خروج از دهلی در سر راه خود به هر کجا می رسید از زندگانی پیامبران و اصحاب آنها سخن میگفت و به مردم از اخلاق نیکو و پسندیده سخن می گفت. فواید طریقت نقشبندی را بازگو می کرد. و بدین طریق از روستا ها و شهرها انسان های زیادی او و کسانی که به او منتسب بودند را دوست می داشتند.

در سال ۱۲۲۶ به سلیمانیه رسید. در همان سال چندین بار قبر عبدالقادر گیلانی را زیارت کرد و رفته رفته مردم به درگاه او هجوم می آوردند.

مولانا خالد در علوم ظاهری و باطنی یک مجتهد کامل بود. و به این علت به او ذوالجناح خطاب میکردند. اما مانند هر زمان در تاریخ دشمنان او از سخن پراکنی و افترا دور نمانده و با او به دشمنی پرداختند تا آنجا که این شکایت ها به گوش حاکم زمانش رسید.

در حالیکه مولانا خالد تمام بدی ها را با دعای خیر پاسخ می داد، این دشمنی ها تا آنجا ادامه یافت که مولانا خالد تصمیم به هجرت به بغداد را گرفت.

در بغداد در مکانی به نام اخلاصیه مدرسه ای اصفهانی وجود داشت که به ویرانه ای تبدیل شده بود. او این مدرسه را با همکاری مریدان و درویشان بازسازی کرد و مدرسه را به بهترین مکان برای خدمت، علم و ذکر تبدیل نمود. اما انسان هایی که که در قلب خود تخم کینه و حسد کاشته بودند مولانا خالد را مانند خود تصور می کردند

و زشتی‌ها و تهمت‌های بسیار را به او روا داشتند تا آنجا که شیخ معروف هم حکم به خروج مولانا را از دین را داد. و درباره این رساله‌های مختلفی نوشته شد.

در یکی از این رساله‌ها که به حاکم آن روز بغداد سعید پاشا نوشته شد. حاکم با حیرت و تعجب چنین پاسخ داد:

"کسی که مانند ستاره‌های درخشان و دریای پر تلاطم و همچو نوری که هرکس را در برمی‌گیرد و شب‌ها در نماز و احیاء و صاحب خزائن معنوی است اگر خروج او از دین را نسبت دهند پس دیگر به چه کسی مسلمان گفته می‌شود؟"

با این سخن حاکم بغداد از مولانا خالد حمایت کرده و جواب همه عالمان را داد اما چندی بعد مولانا خالد به سلیمانیه بازگشت. همه انسان‌ها از تاجر و زاهد گرفته تا عالمان و جاهلان به درگاه او می‌آمدند.

او را به عنوان مقلد خود قبول کرده و عشق‌خدایی را به واسطه او حس می‌کردند. و نوری که از هندوستان با خود آورده بود تا استانبول تاباند.

انسان‌های زیادی توسط او از علایق نفسانی به محبت الهی رسیدند. به هر کجا که می‌رفت بدان، زاهدان، عاشقان پشت سر او شروع به حرکت کرده و سعی در حس حالات معنوی و روحانی در مجالس او داشتند.

هنگام بازگشت از سفر حج وقتی به شام رسید بار دیگر به ارشاد و تبلیغ پرداخت و تا زمانی که از دنیا برود در شمال شهر شام و در دامنه کوه کاسیون در روستایی به همان نام به وعظ و ارشاد و خدمت به اسلام و عبادت مشغول شد. او در آرزوی زیارت قدس همراه با صوفیان بود و در هر زمان و مکان این آرزوی خود را بیان می کرد. در یکی از ماه های رمضان با اطرافیانش از شام و مکان های مقدس سخن به میان آورد. اما چنین زیارتی چه وقت نصیب خواهد شد؟ مفهوم و منظوری که در حرف هایش بود را کسی ندانست و انسان هایی که در اطراف او بودند به او گفتند: ای شیخ الان وقت سفر به قدس است، حاضر هستید برویم؟ شیخ در جواب گفت: اکنون نمی توانیم این شهر را ترک کنیم. بهترین کار ما ماندن در این شهر است. از آن روز به بعد مولانا خالد با وجود واگیردار بودن بیماری وبا از کسانی که به این بیماری دچار بودند همانند داشتن ثواب شهیدان سخن به میان آورد. حکایت های از زمان حضرت عمر(رض) نقل می کرد و از آنان برای ماندنشان صحبت می کرد.

مولانا خالد در زمان واگیردار شدن بیماری وبا سخنرانی های زیادی انجام داد، اموری که مردم باید انجام می دادند و نیز پیشه کردن صبر برای همه را توصیه می کرد. اما این بیماری در آن زمان جان بسیاری از مردم را گرفت.

فرزند مولانا خالد، بهاءالدین که پنج سال داشت و همانند نور چشم او بود و قرآن را بسیار نیکو می خواند و زبان های عربی، فارسی و کردی به خوبی مسلط بود هم در ۲۸ شوال و روز جمعه جان به جان آفرین تسلیم کرد. ده روز بعد از بهاءالدین برادر بزرگ تر عبدالرحمن در شش سالگی فوت کرد هر دو آنها را در یک مکان به خاک سپردند.

مولانا خالد بعد از فوت فرزندانش قبری در کنار آنها برای خود طلب کرد و بدین ترتیب محل دفن خانواده ی خود و کسانی که بعد از او به عنوان نائب انتخاب می شدند تعیین نمود و هنگام درخواست چنین مکانی این کلمات را به زبان جاری کرد: امید دارم اینجا مکانی برای تجمع و تکه ای برای درویشان شود.

یکی از فقهای حنفی مذهب در زمان امپراتوری عثمانی محمد ابن عابدین که صاحب کتاب فقهی به نام رد المختار بود و سالهای زیادی در مدارس علمیه و حتی امروزه به عنوان منبع تدریس بسیاری از اساتید است یکی از مریدان مولانا خالد بود و به علوم ظاهری و باطنی و همچنین علم فقه احاطه کامل داشت، در ایام نزدیک به وفات مولانا خالد نزد او آمد و چنین گفت:

دو شب است که حضرت عثمان (رض) را در خواب می بینم که او وفات کرده و من هم نماز میت ایشان را می خوانم. مولانا خالد هم چنین پاسخ داد: من از نسل او هستم. با این سخن ابن عابدین خوابی را که دیده بود مولانا وفات خودش را تعبیر کرد.

سپس نماز مغرب را ادا کرد و به نزدیکان و نائبانس رو کرد و گفت:

شما هم شاهد باشید کسانی که به کتاب ها و اثرهایم بهاء دهند، وارث من و فرزندان من هستند. بدین ترتیب برای کسانی که به دنبال او حرکت می کردند راهی پر نور نشان داد. کسانی که قدم در این راه می گذراند کسانی هستند که او را دوست داشته و پشت سر او در حرکت می باشند.

مولانا خالد یکی از شاگردانش که بسیار برای او با ارزش بود و اسماعیل انارانی نام داشت به عنوان نایب خود تعیین و به کسانی که در طریقت او قدم می گذاشتند چنین خطاب کرد: در کنار یکدیگر باشید و از هم جدا نشوید. بسیار خوشحالم که شیخ اسماعیل را برای شما به یادگار می گذارم و مطمئن هستم پرخیر و برکت است.

پس از من گریه و زاری نکنید. قبری ساده و بدون تکلف برای من انتخاب کنید و روی سنگ قبر چنین بنویسید: "اینجا قبر مولانا خالد غریب است" در آن حین وقت نماز عشاء فرا رسید تمام خانواده اش را یکجا جمع کرد و سخنانی ایراد کرد و طلب حلالیت نمود و گفت: فکر می کنم روز جمعه به سفر طولانی خواهم رفت. بعد وضو گرفت و نمازش را خواند و گفت: به علت ابتلا به بیماری وبا کسی نزد من نیاید. مولانا خالد روز پنج شنبه وقت طلوع تا هنگام شب در اتاقی محبوس شد.

بعضی از نایبانش برای پرسیدن سوالات نزد او میرفتند و او هم می گفت:سوالتان را هرچه سریع تر پرسیده و از اینجا بروید. مولانا خالد تا آخرین نفس هایش در ذکر خدا بود و آخرین سخنان مولانا نیز "خدا، حق و نیز این آیه کریمه بود: (یا ایتهای النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فأدخلی فی عبادي وادخلی جنتي) بدین ترتیب مولانا خالد بغدادی در ۱۴ ذی القعدة ۱۲۴۲ به خواست حق لیبیک گفت و جان به جام آفرین تسلیم کرد.

نماز میت مولانا را به در خواست شیخ اسماعیل انارانی، ابن عابدین ادا کرده و مولانا خالد را در دامنه کوه کاسیون به خاک سپردند. روحش شاد و یادش گرامی.

سلسله ی طریقت مولانا خالد بغدادی

حضرت محمد مصطفی (ﷺ)

حضرت ابوبکر صدیق

سلمان فارسی

نوه حضرت ابوبکر قاسم بن محمد

امام جعفر صادق

ابو یزید بسطامی

ابو حسن خرقانی

شیخ ابو علی فارمدی

شیخ یوسف همدانی
عبدالخالق غجدوانی
شیخ عارف ریوگری
شیخ المشایخ محمود انجیر فغنوی
خواجه علی رمیتانی
محمد بابا سماسی
سید امیر کلال
شاه نقشبندی
شیخ علاءالدین عطار
مولانا یعقوب چرخی
حاج عبیدالله احرار سمرقندی
مولانا محمد زاهد
مولانا محمد درویش
مولانا حاج سمرقندی امکانکی
شیخ محمد باقی
امام ربانی
محمد معصوم
شیخ سیف الدین

سید نور محمد

جان جانان مظهر شمس الدین

شیخ عبدالله دهلوی

شیخ مولانا خالد

آثار مولانا خالد بغدادی

جالية الأکدار والسیف البتار: این اثر از طرف همین انتشارات
سمرقند در حال آماده سازی است.

رسالة في الطريق: اثری که در دست دارید با نام رساله خالدیه
از طرف انتشارات به چاپ رسیده است.

مکتوبات: ترجمه جدیدی از در حال آماده سازی است.

رساله ی رابطه: ترجمه ای اثر در کتاب مکتوبات از طرف
انتشارات در حال آماده سازی است.

رسالة في آداب الذکر للمریدین: ترجمه ای اثر در کتاب مکتوبات
از طرف انتشارات در حال آماده سازی است.

تعلیقات علی حاشیة السیالکوتی: این اثر در بیان علم کلام
است و در سال ۱۳۰۵ هجری در استانبول طبع شده است.

العقد الجوهري في الفرق بين کسبي الماتردی والأشعري :
ترجمه ای اثر در کتاب مکتوبات از طرف انتشارات در حال
آماده سازی است

حاشیه السیالکوتی: حاشیه ای بر کتاب سیالقوتی در زمینه صرف و نحو عربی که در سال ۱۲۷۷ هجری قمری در استانبول و در دو جلد به چاپ رسیده است.

دیوان: شعرهایی که به زبان خای فارسی، کردی، عربی سروده در این کتاب گردآوری شده است. این کتاب بعد از سال ۱۹۷۷ میلادی در ترکیه ترجمه و چاپ شده است.

شرح حدیث جبریل: این کتاب با نام اعتقادنامه هم شناخته می شود. جبریل شرح حدیث است. از طرف حاجی فیض الله افندی به ترکی عثمانی ترجمه و با نام فوائد الفوائیدی در سال ۱۳۱۲ در استانبول به چاپ رسیده است. این کتاب همچنین به زبان های عربی، آلمانی، انگلیسی و فرانسوی هم چاپ شده است.
ترجمه: ایمان رضائی

ترجمة الناظم مولانا خالد قدس سره بالعربية

هو أبو البهاء ضياء الدين خالد بن أحمد بن حسين الشهرزوري
السلفي الشافعي النقشبندي المجددي القادري السهروردي
الكبروي الجشتي، سليل العارف بير ميكائيل المشهور بين الأكراد
بششانكشت،

يعني صاحب الأصابع الست، وينتهي نسبه إلى سيدنا عثمان بن
عفان رضي الله عنه. ويتصل نسب والدته بالعارف حضر المنسوب
إلى السيدة فاطمة رضي الله عنها.

ولد سنة ١١٩٣هـ في قصبه قره طاغ من سنجق بابان على خمسة
أميال من بلدة السليمانية، ونشأ فيها برعاية والده، وقرأ في مدارسها
القرآن الكريم، والمحور للإمام الرافعي، وامتد الزنجاني في
الصرف، وشيئاً من النحو، وبرع في النظم والنثر وهو دون البلوغ،
وجعل يدرّب نفسه على الزهد والعفة منذ وقت مبكر.

ثم رحل إلى بعض نواحي بلاده لطلب العلم، فقرأ في السليمانية
على الشيخ عبد الكريم البرزنجي وعلى المتلا محمد صالح،
والملا إبراهيم البياري، والشيخ عبد الله الخرباني.

ثم سافر إلى جهات كوى وحرير، فقرأ شرح الجلال على تهذيب

المنطق بحواشيه على المنلا عبد الرحيم الزيايدي المعروف بمنلا زاده، وقرأ على غيره ثم رجع إلى السليمانية فقرأ فيها وفي نواحيها الشمسية والمطول والحكمة والكلام، ثم قدم بغداد فقرأ المنتهى في الأصول.

وفي هذه الزيارة الأولى لبغداد اجتمع به كبار العلماء ورأوا علمه الذاهر وكان يومئذ يتعاطى التبغ، فكانوا إذا خرجوا من عنده بالغوا بمدحه وانتقدوه على التدخين ، فلما بلغه ذلك دعاهم إلى طعام ثم بحث في الأصول وبيان الحلال والحرام والإباحة وأقام عليهم الحجة، وعندئذ أحضر أدوات التدخين فكسرها أمامهم.

رغب بابان الأمير إبراهيم باشا أن يعينه مدرساً في بعض المدارس ويخصص له الوظائف العلمية العالية فاعتذر.

ثم رحل إلى سنندج ونواحيها فقرأ فيها الحساب والهندسة والاصطراب والفلك على الشيخ محمد قسيم السنندجي وكمل عليه المادة كالعادة.

ثم ولي تدريس مدرسة أجلّ أشياخه الشيخ عبد الكريم البرزنجي بعد وفاته بطاعون السليمانية سنة ١٢١٣هـ وبقي فيها حتى سنة ١٢٢٠هـ حين جذبه الشوق إلى البيت الحرام وزيارة الرسول صلى الله عليه وسلم، فخرج قاصداً الحج عن طريق الموصل وياد بكر والرها وحلب ودمشق.

وفي دمشق اجتمع بعلمائها كالشيخ محمد الكزبري سمع منه وأخذ عنه الأسانيد العالية والإجازات المسلسلة في ذهابه، وإيابه،

واجتمع أيضاً بتلميذه الشيخ مصطفى الكردي فأجازه كشيخه بأشياء منها الطريقة القادرية.

ولما وصل المدينة المنورة مدح النبي صلى الله عليه وسلم بقصائد فارسية.

وفي السنة نفسها رحل إلى بغداد فنزل في زاوية الشيخ عبد القادر الجيلي أيام وزارة سعيد باشا ابن سليمان باشا، وبقي يرشد الناس نحو خمسة أشهر ثم عاد إلى وطنه بشعار الصوفية.

وفي ذلك الوقت هاج عليه بعض معاصريه ومواطنيه ووشوا به عند حاكم كردستان فترك السليمانية سنة ١٢٢٨هـ ورجع إلى بغداد، ونزل في المدرسة الأحشائية الأصفهائية فعملها بالعلوم والأدكار.

وحدث حينئذ أن ألف فيه الشيخ معروف البرزنجي رسالة بعث بها إلى والي بغداد سعيد باشا يحرضه فيها على إهانته وإخراجه من بغداد وضلله فيها وكفره.

ومما قال في رسالته أن الأكراد كلهم اتبعوه، وملاً ببدعته الآفاق، وأنه يدعي التصرف في الكائنات، ويدعي علم الغيب، وأنه ذهب إلى الهند فتعلم من السحرة الجوكية، ومن نصارى الإنكليز ديناً ظهر عندهم، ثم حرض الباشا على تمزيق طريقته وشعوذته إلى غير ذلك.

فانتدب الوالي للرد عليه مفتي الحلة الشيخ محمد أمين فألف رسالة مهرها علماء بغداد.

رجع بعد ذلك إلى السليمانية فبنى له أمير الأمراء محمود باشا

بن عبد الرحمن باشا زاوية ومسجداً، وأوقف عليهما وقفاً ورتب للطلاب المواظبين فيها رواتب كافية، فأقبل المريدون عليه وطلبة العلم من مختلف البلاد،

وانتفع به خلق كثيرون من الأكراد وأهل أربل وكركوك والموصل والعمادية والجزيرة وعيتاب وحلب والشام والروم والمدينة المنورة ومكة المكرمة والبصرة وبغداد.

مدحه وقتذاك أدباء عصره بالقصائد العربية والفارسية، وألف فيه الشيخ عثمان ابن سند النجدي البغدادي كتابه "أصفي الموارد من سلسال أحوال مولانا خالد" ووضع فيه الشيخ حسين الدوسري الأحسائي خليفته في بلاد الأحساء كتب "الأساور العسجدية في المآثر الخالدية".

رحل إلى بغداد بعد ذلك فنزل المدرسة الأحسائية أيضاً، وجددت له، فجعل ينشر العلم، وانقاد له العلماء وشاع فضله، وصار يرسل الخلفاء إلى البلدان المختلفة، فأرسل إلى الشام الشيخ عبد الرحمن العقري الكردي، ثم أرسل الشيخ أحمد الخطيب الأربيلي الذي تلقى عنه كثيرون الطريقة النقشبندية، ومنهم مفتي دمشق الشيخ حسين المرادي الذي كتب إلى الشيخ خالد يشير عليه بقدم دمشق فانشرح صدره للرحلة إليها.

فلما أراد الرحيل إلى الشام سنة ١٢٣٨هـ أقام مقامه على سجادة الإرشاد في السليمانية شقيقه الشيخ محمود صاحب وكان خليفته، وفي الطويلة الشيخ عثمان سراج الدين، وفي بغداد الشيخ محمد

الجديد، والشيخ موسى الجبوري، والشيخ عبد الغفور، وغيرهم.
وكذلك في بقية بلاد العراق والأكراد،

ثم خرج من بغداد وأبقى أهله فيها، وتبعه الناس أفواجا فودعهم،
وصحبه كثير من العلماء والخلفاء والمريدين ومنهم الشيخ عبيد الله
الحيدري مفتي بغداد السابق، والشيخ إسماعيل الأناراني والشيخ
عبد القادر الديملاني، والشيخ عيسى الكردي،

والشيخ إسماعيل البرزنجي وملا بكر، والشيخ محمد الفراقي،
والشيخ عبد الفتاح العقري، والشيخ عبد الله الهراتي، والشيخ
محمد الصالح، والشيخ محمد الناصح، والشيخ عمر، والسيد
أحمد الكردي المكي، والشيخ إسماعيل الزلزلي زغيرهم.

وصل دمشق بموكبه الحافل في السنة المذكورة، واستقبله كثير من
أهلها بالإعزاز والترحيب، كان نزوله أولاً في الجامع المعلق وهرع
لزيارته العلماء والأمراء والحكام،

ثم نزل في خلوة بني الغزي بالجامع الأموي، وتزوج بعد ذلك منهم
شقيقة الشيخ إسماعيل الغزي السيدة عائشة، ثم أحضر أهله من
بغداد، ثم اشترى داراً فخمة بحي القنوات جعل قسماً منها مسجداً.

أقام ينشر العلوم الشرعية، وأشاد دعائم الطريقة النقشبندية، وجعل
يرشد السالكين ويربي المريدين، وصارت له منزلة عظيمة، ورحل
إليه الأعلام من مختلف البلاد، وأرسل الرسل للأقطار حتى ذاع
صيته وعم النواحي نفعه. أحيا كثيراً من مساجد دمشق بالأذكار
يصلي فيه الجمعة.

وفوض أمر تربية المريدين فيه لخليفته الشيخ إسماعيل الأناراني،
والشيخ أحمد الخطيب، كما هو الحال أيضاً في جامعي السوقية
"النقشبندي" بإقامة الذكر وختم الخواجكان،

وأذن كذلك للشيخ عبد القادر الديملاني في جامع الصاحبة في
الصالحية وقرأ هو بنفسه صباحاً في مدرسة داره بالقنوات شرح
المنهاج للرملي، جامعاً بين أقوال الخطيب والرملي وابن حجر،
وكان معيد درسه الشيخ عمر الغزي، ثم الشيخ محمد الخاني.

كان له في كل بلدة خلفاء ومريدون، وخصوصاً في الآستانة التي
اشتهر فيها اسمه وأقيمت له فيها تكايا وزوايا، ورحل بموكبه إلى
القدس الشريف، فزار وزار مدينة الجليل. ثم في سنة ١٢٤١هـ حج
البيت الحرام.

وقع له في دمشق شبه ما وقع له في بغداد، ذلك أنه أرسل من أتباعه
رجلاً يدعى عبد الوهاب السوسي لنشر الطريقة النقشبندية في
الآستانة فاعتقده شيخ الإسلام وجمهور العلماء والوزراء فمالت
نفسه إلى الدنيا والشهرة،

ولما بلغ أمره إلى الشيخ خالد أحضره واستخلف غيره واستتابه
فأظهر التوبة وأضمر المكر،

ثم ما لبث الرجل أن أرسل إلى أتباعه في الآستانة مراسلات زائفة
اطلع عليها الشيخ خالد الذي كتب عندئذ ثلاثة كتب إلى إخوانه
هناك بحقيقته، ورحل عبد الوهاب إلى المدينة المنورة فاجتمع
فيها بأشخاص لفقوا معه أقوالاً على الشيخ وزعموا أنه يدعي رؤية

الجن، وألفوا رسالة بتكفيره أرسلوها إلى دمشق مع أحد الأكراد العوام.

واطلع الشيخ على الرسالة فأمر بعبد الوهاب فشهر به في البلدة وعزّر ثم أمر به فأدخل عليه ووعظه وعفا عنه وأكرمه. وعندها ألف تلميذه الشيخ محمد أمين عابدين رسالة يرد فيها على المفتريين سماها "سل الحسام الهندي لنصرة مولانا الشيخ خالد النقشبندي" ولكن الشيخ خالد توفي قبل استكمالها.

وضع الشيخ خالد مؤلفات عديدة منها:

- شرح لطيف على مقامات الحريري لم يتم.
- فوائد الفوائد باللغة الفارسية وهو شرح على حديث جبريل جمع فيه عقائد الإسلام
- رسالة العقد الجوهري في الفرق بين كسب الماتريدي والأشعري.
- شرح على أطواق الذهب للزمخشري "مع ترجمة إلى الفارسية".
- رسالة في إثبات الرابطة.
- رسالة في آداب الذكر في الطريقة النقشبندية.
- رسالة في آداب المرید مع شيخه.
- شرح على العقائد العضدية.
- حاشية الخيالي في علم الكلام.
- حاشية على نهاية الرملي إلى باب الجمعة.

- حاشية على جمع الفوائد من كتب الحديث. وصفها الخاني بقوله: تكتب بماء الذهب قد جردتها بخطي فجاءت مجلداً.

- جلاء الأكدار والسيف البتار بالصلاة على النبي المختار "فيها أسماء أهل بدر".

وفي الظاهرية دفتر كتبه التي أمر بوقفها بعد وفاته وتقع في ١٤ ورقة "رقم ٢٥٩" وجمع رسائله ابن أخيه الشيخ أسعد الصاحب في كتاب سماه "بغية الواجد في مكتوبات حضرة مولانا خالد"، وأما نظمه فأكثر بالفارسية، اجتمع منه ديوان شعر.

وكتب حواشي عديدة على هامشي عديدة على هوامش كتبه، تدل على تمكنه.

ومن أشهر مواعظ قوله لأتباعه: "اعلموا أن أحبكم إلي أقلكم أتباعاً وعلاقة بأهل الدنيا وأخفكم مؤونة وأشغلكم بالفقه والحديث، وقد ورد في بعض الأحاديث: (ما ازداد رجل من السلطان قرباً إلا ازداد من الله بعداً، ولا كثرت إلا كثرت شياطينه، ولا كثر ماله إلا اشتد حسابه) وحينئذ لم يبق وجه للميل إلى تكثير السواد بهؤلاء إلا الطمع وحب الشهوة والجاه وأخذ الدنيا بالدين وجميع هذه النيات فسادها غني عن البيان. اهـ.

وذكر في الحدائق الوردية عدداً كثيراً من كراماته.

علامة عظيم، لقبوه بمجدد القرن الثالث عشر. كان كريم النفس حميد الأخلاق، حلو المفاكهة والمحاضرة، رقيق الحاشية طلق اللسان، لم يحال أحداً ولم يتردد إلى حاكم، لا تأخذه في الله لومة

لائم. وكان إلى هذا ذا حافظة وذكاء وعبادة، لا يظهر إلا لدرس أو ذكر أو صلاة يبالح في تعظيم آل البيت ومحبتهم.

قوي الحجة والمناقشة، ويحكى أنه أثناء وجوده أول مرة في بغداد أعجب به علماءها أشد الإعجاب، ولكنهم انتقدوه على التدخين فلما بلغه ما يقولون دعاهم إلى طعام وذكرهم في مسألة: هل الأصل في الأشياء الحظر؟ أم هل الأصل في الأشياء الإباحة؟ حتى توصل إلى بحث التدخين فما زال يناظرهم حتى ألومهم القول بحله بالبرهان فلما سلموا قال لهم: "اشهدوا أنب أبطلته، وإنما فعلت ذلك لثلا يمر في اعتقادكم أني ما تركته إلا لانتقادكم" ولم يعد إليه حياته.

وذكر البرهان إبراهيم فصيح البغدادي في "المجلد الثالث" أن محدث العراق النور علي الويدي البغدادي لما دخل المترجم لبغداد اختبره بقلبه لثلاثين إسناداً لثلاثين حديثاً من الكتب الستة، فرد المترجم عليه القلب، وأملى عليه الأحاديث بأسانيد الأصيلية، فأذعن المحدث المذكور.

وذكر تلميذهما الشهاب الألوسي في كتابه "نزهة الألباب" أن السويدي المذكور قال للمترجم في ملأ عظيم: "بئس ما يفعله أكثر علماء الأكراد اليوم لاشتغالهم بالعلوم الفلسفية وهجرهم لعلوم الدين كالتفسير والحديث عكس ما يفعله علماء العرب"

فقال له المترجم: "كلا الفريقين طالب بعلمه الدنيا الدنية وطلبها به قال أرسطو أو قال أفلاطون خير من طلبها به قال الله وقال رسوله

فإن الدني يطلب بدني مثله" فسكت السويدي.

كان رجلاً طويلاً القامة، ضخماً الرأس، أبيض اللون، أحمر الخدين، أسود الشعر والعينين، ألقى الأنف، مديد الحاجبين، طويل الذراعين، عريض ما بين المنكبين، كثير شعر الجسد، يلبس فاخر الثياب، لا يدع الطيلسان وال عصا، وكانت عليه هبة ووقار، تخالطه رحمة، لا يظهر لأحد إلا لدرس أو ذكر أو عبادة أو عيادة أو لزائر من أهل العلم، ولا سيما إن كان من المنسويين، إذ كان يبالي في تعظيم آل البيت.

صبر على كيد أعدائه كما صبر على مصائب الدنيا، فقد توفي له في الطاعون سنة ١٢٤٢ هـ ولدان نجيبان في الخامسة والسادسة من عمريهما، بهاء الدين وعبد الرحمن فاحسبهما عند الله تعالى وكان هو المسلى لمن جاء يعزيه.

وكان وعد قبل ظهور الطاعون في شوال أن يزور القدس مع إخوانه فلما ظهر الطاعون سأله إنجاز الوعد، فقال: ما نحن فيه من مصابرة الطاعون خير ثواباً مما ترغبون. وقال ما جئنا إلى الشام إلا لنموت في هذه الأرض المقدسة. وهذه الشهادة إن تمت فهي السعادة الأبدية.

وبعد وفاة ولديه كأنما أحس بدنو أجله، فأحضر الشيخ إسماعيل الغزي شقيق حرمه، وأشهده أنه أقام خليفته من بعده على سجادة الإرشاد الشيخ إسماعيل الأنارني، وبعده الشيخ محمد الناصح، وبعده الشيخ عبد القادر العقري، ثم أقامه أخوه من بعدهم. وأوصى

بأملاكه التي في كردستان إلى أخيه الشيخ محمود صاحب.

ثم جمع خلفائه وأعاد الوصية، وأمرهم باتباع السنة والتمسك بالطريقة والاتفاق والاتحاد.

وجمع أهله ليلة الأربعاء ١١ ذي القعدة ١٢٤٢ هـ وأوصاهن واستبرأ ذمته من كل حق لهن عليه وبقين معه حتى مضت ساعات من الليل فقام وتوضأ وصلى ركعات ثم قال: "إني طعنت الآن فلا يدخل علي أحد إلا مرة" ثم اضطجع على هيئة السنة ولم يسمع منه تأوه ولا توجع.

وجاء لزيارته مساء الثلاثاء الشيخ محمد أمين عابدين فقال له إني رأيت في المنام منذ ليلتين أن سيدنا عثمان ذا النورين رضي الله عنه ميت وأنا واقف أصلي عليه فقال له أنا من أولاده يشير أن هذه الرؤيا تومئ إليه، ثم لما صلى المغرب أقبل على خلفائه وأشهدهم بثلاث ماله، وأقام الشيخ إسماعيل الأناراني، للإرشاد مقامه ومدحه بكلمات كثيرة.

ولما كانت صبيحة الخميس دخل عليه الخلفاء وسلموا وأشار إليهم أن يقلوا من الكلام. وبقي كذلك حتى ليلة الجمعة ١٤ ذي القعدة ١٢٤٢ هـ حين سمع مؤذن المغرب يقول: الله أكبر ففتح عينيه وقال: الله حق الله حق (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ازْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَاذْخُلِي جَنَّتِي) ثم لحق بربه وسنه خمسون سوى شهر ونصف.

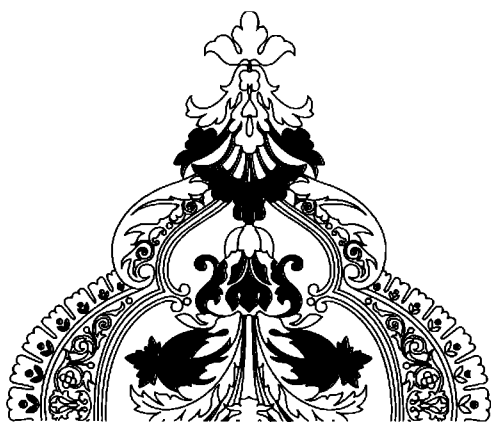
حزن عليه الناس شديد الحزن، واضطرب خلفاؤه ومريدوه، واشتد

عليهم أمره بعدما حملوه ليلتذد إلى مدرسته وذلك بمباشرة كل من الشيخ إسماعيل والشيخ محمد الناصح والشيخ عبد الفتاح والشيخ محمد الصالح تنفيذاً لوصيته. وقرؤوا عليه القرآن الكريم والأذكار حتى مطلع الفجر. ثم خرجت جنازته حافلة إلى جامع يلبغا وحضر الناس للصلاة عليه أفواجا فلم يسعهم المسجد وأمهم الشيخ محمد أمين عابدين بناء على وصيته. ثم ساروا به إلى سفح قاسيون فأعيدت الصلاة عليه ودفنوه هناك حيث كان أمر أن يحفر قبره وعين لهم محله ومحل قبور حرمه والخلفاء، وأمر أن يحوط عليها بجدار وصهريج ماء، وقال: أظنه سيبنى هنا تكية للفقراء. وأشهد أنه منذ سنتين وقف كل كتاب يخصه، ثم حرر الوقفية على ظهر القاموس.

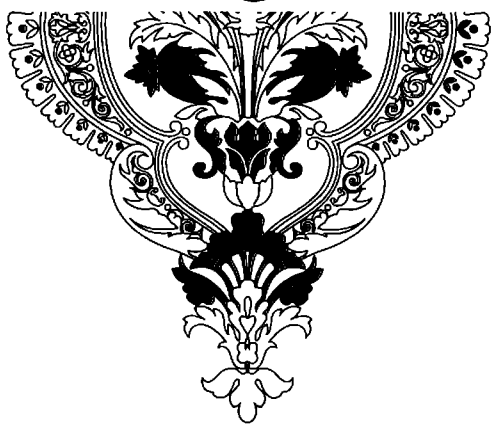
وكان من جملة وصيته ألا يبكي أحد عليه ولا يعدد شمائله، وأنه محتاج إلى صدقة وقراءة الفاتحة وسورة الإخلاص، وأوصى أنه من أحب أن يذبح ويقدم لروحه أضحية فليفعل، وأن تقضى عنه جميع صلواته من بلوغه إلى يوم وفاته، وألا يبني على ضريحه ولا يكتب إلا "هذا قبر الغريب خالد". وعندما نزل إلى لحده من غسله من الخلفاء ثم لقنه المنلا أبو بكر البغدادي أحد أجلاء أصحابه.

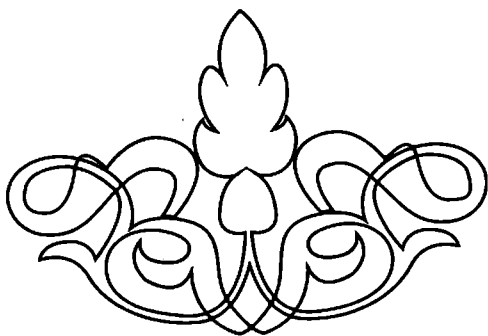
منهج العمل:

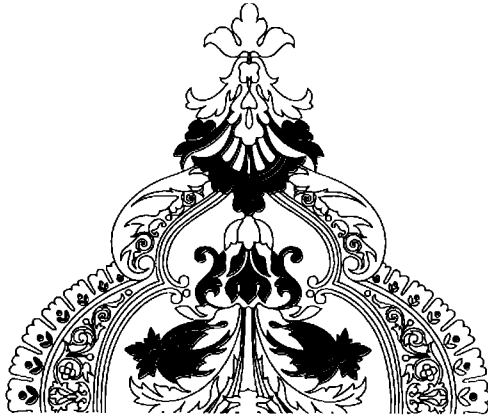
رتب الديوان بترتيب خاص حيث جعل كل من العربية والفارسية والكردية والمفردات والمخمسات في موضع خاص بها



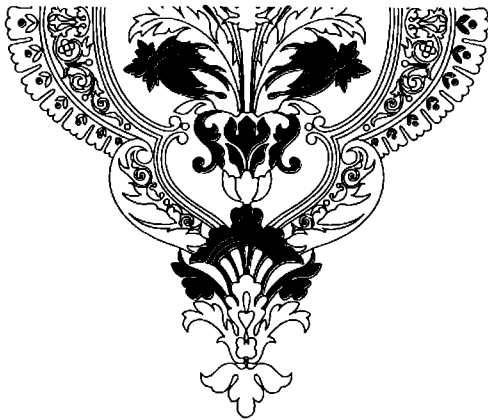
بخش اول

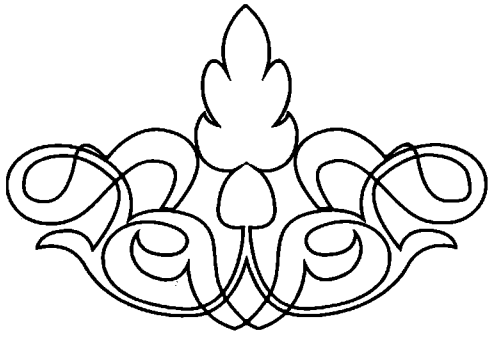






اشعار زبان فارسی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(مناجات)

خُذَاوْنَدَا بِحَقِّ إِسْمِ أَعْظَمِ
بَنُورِ سَيِّدِ أَوْلَادِ آدَمِ

بَسُورِ سَيِّئَةِ صَدِيقِ أَكْبَرِ
بَسَلْمَانِ وَ بَقَاسِمِ بَارِ دِيگَرِ

بَشَاهِ صَفْدَرِ گَرَّازِ حَيْدَرِ
كِه اَز نِيروِيشِ وَ اَشْدِ بَابِ حَيِيَرِ

نَبْدِ فَضْلِي بَرُوَزِ گَارِ زَارَشِ
زِ عَزْرَائِيْلِ وَ ضَرْبِ ذُو الْفِقَارَشِ

بَانَ سَزُو كِلِسْتَانِ بُبُوْت
بَانَ شَمْعِ شِبِسْتَانِ فُتُوْت

حَسَنُ كَزْ مَحْضِ لُطْفِ وَخَيْرِ خَوَاهِي
فُرُوْدِ اَمْدِ زِ تَحْتِ پَادِشَاهِي

بَانَ نَوْبَاوَهٗ بَاغِ رِسَالْتِ
بَانَ يَكْتَايِ مَيْدَانِ بَسَالْتِ

حُسَيْنُ اَنْ سَزُوْرِ جَمْعِ سَعِيْدَانُ
سِيْهَسَالَارِ اَفْوَاجِ شَهِيْدَانُ

بَانَ چَشْمُ وَ چَرَاغِ اَهْلِ بِيْنَشِ
كِه بَزُوِي بُدْ مَدَارِ اَفْرِيْنَشِ

عَلِيُّ بِنُ الْحُسَيْنِ اَنْ زَيْنِ عُبَادُ
كِه بُدْ اَزْ غَيْرِ ذَاتِ بَحْتِ اَزَادُ

بَانَ كَانِ صَفَا وَ مُنْبَعِ نُورِ
كِه بُدْ اَنْدَزْ قُبَابِ عِزِّ مَسْتُوْرِ

مُحَمَّدٌ بَاقِرٌ أَنْ كُوهٍ مَفَاخِرُ
كِهْ أَزْ نَخْرِيرِشْ كُفْتَنَدُ بَاقِرُ

بَحَقِّ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ أَنْوَارُ
كِهْ شُدْ أَوْ رَا زِ صَدِيقُ وَ عَلِيٌّ بَارُ

إِمَامٌ صَادِقٌ وَ مَضْدُوقٌ جَعْفَرُ
كِهْ إِيْنِ دُو مَنْصِبِ أَوْ رَا شُدْ مُيَسَّرُ

بَحَقِّ جُمَّلِهِ أَهْلِ بَيْتِ أَطْهَارُ
كَلَانُ وَ خُورْدُ وَ مَرْدُ وَ زَنْ بِيَكْبَارُ

كِهْ هَزْ يَكْ كَشْتِي بَحْرِ يَقِينَنَدُ
چِهْ كَشْتِي لَنْگَرِ رُويِ زَمِينَنَدُ

بَدَانُ سَرْمَسْتِ صَهْبَايِ مُحَبَّتِ
كِهْ بُدْ غَوَاصِ دَرْيَايِ مُحَبَّتِ

شِهْ أَرْيَابِ عِرْفَانِ قُطْبِ بِسْطَامِ
كِهْ دَرْ إِيْنِ رَهْ نَرْدُ چُونِ وِي كَسِي كَامِ

بَشْرِبِ بُوَ الْحَسَنِ أَرْجَامِ عِشْقَتِ
كِهِ بُدْ شَايِسْتَهُ إِفْدَامِ عِشْقَتِ

بَحَقِّ بُوِ عَلِيِّ أَنْ قُطِبِ فَائِقِ
بَخَوَاجِهِ يُوسُفُ أَنْ غَوْتُ الْخَلَائِقِ

بَعْبُدُ الْخَالِقِ أَنْ الْبُرُزِ تَمَكِينِ
إِمَامِ بِشَوَايَانِ رِهِ دِينِ

كِهِ پَا نِنَهَادِ أَنْ فَرْخُنْدَهٗ أَخْتَرِ
بَجُزِ أَنْدَرِ قَدَمْگَاهِ پَيَمْبَرِ

بَحَقِّ خَوَاجِهِ عَارِفِ كَانِ مَعْنَى
بِهِ مَحْمُودِ أَنْ شَاهِ اِنْجِيرِ فَعْنَى

بَتَمَكِينِ عَزِيزَانَ پِيرِ نَسَاجِ
كِهِ بَرِ چَرُخِ بَرِينِ سُوْدِ أَرْجَامِ شَرَفِ تَاجِ

بَحَقِّ خَوَاجِهِ بَابَايِ سَمَاسِي
بَانَ خُورْشِيدِ بُرْجِ حَقِّ شِنَاسِي

امیز سیند کلال آن پیرِ کامل
که فکرِ غیزِ نگذشتیش دزِ دل

بَحَقِّ پیرِ پیرانِ بُخارا
کزُو شد سَنگِ خارا زَرِّ سارا

بِهَاءِ الدِّینِ وَالدُّنْیَا مُحَمَّدٌ
که این راهِ هدی زُو شد مُمَهَّد

به بی نقشی چو کزدی سزبلندش
نهادی نام شاهِ نقشبندش

زِ بَسِ اَزْ وَیِ گِرِهْ اَزْ کَارِ وَ اَشْدْ
خَطَابَشِ خَوَاجَهْ مُشْکِلِ کُشَا شُدْ

بِقُطْبِ حَقِّ عِلَاءِ الدِّینِ عَطَّازْ
که از عالمِ گشادی قفلِ اَسْرَازْ

بِآن پیزِ که چرخِ آمدِ مقامش
ازانِ یغقوبِ چرخِ گشتِ نامش

بَحَقِّ أَبْرُويِ پيرِ اِخْرَازِ
كَزُو زِيْبِ دِگَرِ بَگَرِفْتِ اِيْنِ كَازِ

چِه گُوِيْمِ مَنْ زِ وَصِفِ اَنْ كِرَامِي
دُرِ وَصَفَشِ چُنِيْنِ سَفْتَسْتِ جَامِي

مَقَامِ خَوَاجِه بَزْتَرِ اَزِ گُمَانَسْتِ
بُرُوْنِ اَزِ حَدِّ تَقْرِيْرِ وِ بِيَانَسْتِ

دَلِشِ بَخْرِيْسْتِ زِ اَسْرَارِ اِلْهِي
اَزُوِيْكَ قَطْرَه اَزِ مَه تَابِمَاهِي

بِخَوَاجِه زَاهِدِ اَنْ پيرِ صَفَا كِيْشِ
بَجَانِ بَازِيْ مَوْلَانَايِ دَرُوِيْشِ

بَحَقِّ خَوَاجِگِيْ كَانْدَزِ بَدَايْتِ
نُمُوْدِيْ دُرُجِ اَسْرَارِ نِهَايْتِ

بَاَنْ مِهْرِ سِيْهْرِ اَرْجُمَنْدِيْ
خِتَامِ خَوَاجِگَانِ نَقْشِ بِنْدِيْ

که صهنبایِ محبتِ راستِ ساقی
درِ دزیایِ عزفانِ خواجه باقی

بآن سَیَّارِ سَیْرِ بیِ نِهایتِ
بآن سَزهنگِ ازیابِ درایتِ

بآن یَنبُوعِ اسرارِ نِهایِ
که گس او را نَمیداندُ تو دانی

بآن دزیایِ زخارِ معایِ
بآن شهبازِ اوجِ لا مکانیِ

بَنُورِ دِیدَهٗ فاروقِ اَحْمَدِ
کَرُو شَرعِ مُحَمَّدِ شُدْ مُجَدِّدِ

ز نُورِشِ شُدْ سَوادِ هِنْدِ رُوشنِ
وَزُو سَزهَنْدِ شُدْ وادِیِ اَیْمَنِ

چَرَاعِ مَحْفِلِ بَارِیکِ بِنانِ
سِپَهَسالارِ فُوجِ پاكِ دِینانِ

نَسْجَدُ هَزِ كِه دَانْدُ اِزْتَقَايش
نِگَاهِ هِيچَكَسِ بَا نَقِشِ پَايش

بَهْرُ دُو دِيدهٔ اَن غُوْثِ قِيَوْمِ
سَعِيْدُ وِ عُرُوَّةُ الْوُثْقَاءِ مَعْصُومِ

بَشِيخِ عَبْدُ الْاَحَدِ اَن نَجْمِ ثَابِتِ
مُحَمَّدِ عَابِدِ وَاَلَا مَنَابِتِ

بَسَيْفِ الدِّيْنِ وِ سَيْدِ نُوْرِ مُحَمَّدِ
بَشْمُسِ الدِّيْنِ حَبِيْبِ اللهِ اَرْشَدِ

بِه پِيْرِ مَا كِه هَسْتِ اَنْدَرِ زَمَانِش
هَدَايْتِ حَضْرِ اَنْدَرِ اَسْتَانِش

نَشْدُ جُزْ بِنْدَهٔ كِي اَرَامْگَاهِش
اَزَانِ شُدْ نَامِ عَبْدِ اللهِ شَاهِش

نِگُوِيْمِ اَزْ كَمَالَاتِش كِه چُوْنَسْتِ
زِ هَزِ وُضْفِش كِه اَنْدِيْشِمِ فُرُوْنَسْتِ

غَرِيبُ و بِيكْسَم بَزْ مَنْ بِيخْشَائِي
چو كَسْ مُشْكِلْ كُشَا تَبُوذْ تُو بُو كُشَائِي

دَرِي بُو كُشَائِي اَزْ خُو شُو دِي خُو بِش
بَرِيْن سَزْ كُشْتَهْ مَهْ جُوْرِ دِلْ رِيْش

بَهْرُ كَسْ كَزْ كَرْمْ كَزْدِي نِيْ گَاهِي
دُو عَالَمْ رَا نَمِي سَنَجْدْ بَكَاهِي

زِ بَحْرِي كَزْ فَيُوْضَتْ كُشْتْ رِيْزَانْ
زِ عَيْنِ مَكْرَمْتْ بَزْ اَيْنِ عَزِيْزَانْ

بَرَحْمَتْ رَشْحَهْ هَمْ بَزْ دِلْ مَنْ
اَكْر رِيْزْ شُوْدْ حَلِّ مُشْكِلِ مَنْ

زِ مَنْ هَزْ كِزْ نَشْدْ كَارِي كِهْ بَايَنْدْ
كُنَهْ زِيْنِ سَانِ كِهْ دَزْ كُفْتَنْ نَبَايَنْدْ

زِ اَعْمَالِ بَدِ خُوْدْ شَرْمَسَارْمْ
نَهْ طَاعَتْ نَهْ زَبَانِ عُنْزْ دَارْمْ

چو بز خود بینم از بس شرمساری
بدو زخ خوشترم از رستگاری

بیامرز و مپوش از کار خامم
برسوی نیزد انتقامم

اگرچه بس ستم بز خویش کردم
قباحت‌های از حد پیش کردم

چو می اندیشم از دریای جودت
خوشم با این همه نقض عهدت

به محض فضل تو امیدوارم
تو خود فرموده امرز کارم

(مناجات)

يَا رَبِّ بِحَقِّ تُوْبَتِ سُلْطَانِ بَايَزِيْدِ

يَا رَبِّ بِقَاطِعِيَّتِ بُرْهَانَ بَايَزِيْدِ

يَا رَبِّ بِأَشْيَانَهُ شَهْبَازِ لَا مَكَانَ

يَعْنِي بِقُرْبِ وَ مَنَزَلَتِ جَانِ بَايَزِيْدِ

يَا رَبِّ بِحَقِّ وُسْعَتِ أَنْ مَشْرَبِ كَرِيْمِ

يَا رَبِّ بِهِ تَشْنِجِي فِرَاوَانَ بَايَزِيْدِ

يَا رَبِّ بِهِ سُوْرَ سِيْنَهُ أَنْ پِيْرَ نِيْكَ بَخْتِ

يَا رَبِّ بِهِ نُورِ مَشْعَلِ اِيْمَانِ بَايَزِيْدِ

يَا رَبِّ بِهِ هَزْ دُوْسَلْسَلَهُ اَزْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ

تَا جَعْفَرِ اَزْ اَعَاظِمِ پِيْرَانَ بَايَزِيْدِ

وَزْ حَضْرَتِ غُلَامِ عَلِيِّ تَا بِيُوِ الْحَسَنِ

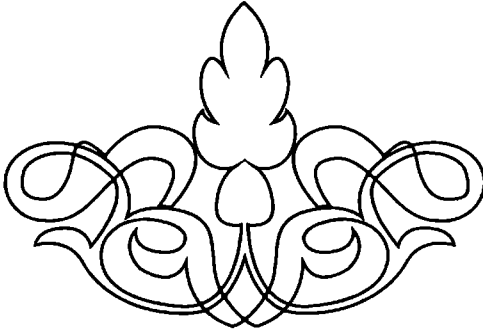
يُكْ يَكْ بِحَقِّ جُمْلَهُ مُرِيْدَانَ بَايَزِيْدِ

بِرْ خَالِدِ شِكْسْتَهُ بِيْجَارَهُ غَرِيْبِ

بُكْشَا دَرِي زِ مَحْزَنِ عِرْفَانَ بَايَزِيْدِ

لَبِّ تَشْنَهُ زُلَالِ هِدَايَتِ بُودِ وَرَا
سِيرَابِ كُنْ زِ قَلْبُومِ اِحْسَانِ بَايَزِيدِ

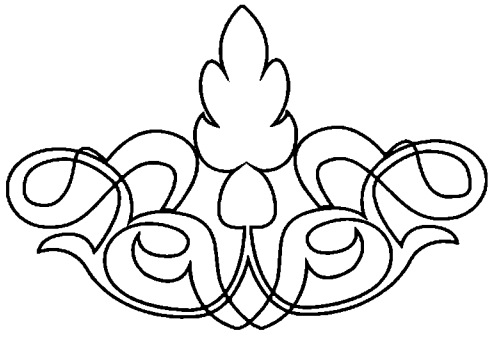
أُورَا بَخُودِ رَسَانُ وَ زِ خُودِ بِيْنَشِ رَهَانُ
أُو هَمَّ يَكِي شُودِ زِ غَلَامَانِ بَايَزِيدِ





قصائد





قصیده (۱)

دهید از من خبَر آن شاهِ خوبان را به پنهانی
که عالم زنده شد بارِ دیگر از ابرِ نیسانی

صِفِ نَظَّارِگانِ دَرِ اِنْتِظارِش چشَمِ دَرِ رَاهَنَد
پَری رُویانِ هَمه جَمعَنَد و مُطَرِبِ دَرِ غَزَلِخَوانی

خِرَمانُ و چَمَمانُ با صَدِ هَزارانِ عِشوه و دَسْتانِ
کُنَد تَشْرِیفِ را یَکدَمِ بَصَحْنِ کُلُشَنِ اَرزانی

گُذارَد از کَفِ پا لالَه را مَرهَمِ بَداعِ دِل
نَهَد دَاعِ غُلامی لالَه رُویانِ را پِیشانی

بُرَد آبِ از لَطافَتِ تازَه کُلْهایِ بَهاری را
دَهَد آبِ از حَجالَتِ نُو نِهاَلانِ کُلِستانی

غُلامِ قَدِ خُودِ سَازَد هَمه اَزادِ سَروانرا
دَهَد شِمشادِ را از لَافِ رَعنائی پِشیمانی

كُنْدَ آكَنْدَه اَز رَشِكِ رُخْشِ كَلْرَا بَخُونِ دِلِ
كُنْدَ شَرْمَنْدَه طَاوُسِ چَمَنْ رَا اَز خِرَامَانِي

شَوْدَ رُوشَنْ بَدِيدَارِ شَرِيفْشِ دِيدَه نَزْگِشِ
دَهْدَ اَز پَائِي بُوَسْشِ سُنْبَلِ تَزْ اَز پَرِيشَانِي

بَوَجِهِ دَاوَرِي دَز عَزْمِ گَشْتِ گِلِستانِ اِمْرُوزِ
كُنْدَ كَلْرَازِ رَا غَيْرْتِ فَرَايِ بَاغِ رِضْوَانِي

كِ هَسْتِ اَنْدَرِ نَزَاكَتِ سَحْتِ بُنْيَادِ جَدَلِ مُحْكَمِ
زِ نُوْرَاذَانِ بُسْتَانِي چُو خُوبَانِ شِبِسْتَانِي

زِ يَكُشُو دِلْبِرَانِ هَزْهَفْتِ كَرْدَه بُزْفَعِ اَفْكَنْدَه
هَمَه هَسْتَنْدَ رَشِكِ خَامَه صُورْتِگَزِ مَانِي

زِ دِيگَزِ سُو بَدَانْسَانِ شُدْ گِلِستانِ خُرْمِ وَ خَنْدَانِ
نَبَاشْدَ حَاصِلِ تَخْرِيْرِ وَضْفَشِ غَيْرِ حَيْرَانِي

بِكَلِكِ صَنْعَتِ اَرَامْنِشِي قُدْرَتِ بَدِيعِيهَا
نُويْشْتَه بَزْ حَوَاشِي چَمَنْ اَز حَطِّ رِيحَانِي

بِنَفْسِهِ مِيزَنْدَ بَا خَالِ جَانَانِ لَافِ هَمَرَنَگِي
کُلِي سَنَبَم زَدَه چُون دُرُ بَا رُوِيَش خُوِي اَفْشَانِي

کُنْدَ رَا زِ دَهَن رَا غُنْجَه فَاشِ آهَسْتَه آهَسْتَه
بَدِيدَه مِيکُنْدَ نَرِگِسِ اِشَارَتَهَايِ پُنَهَانِي

رِيَا حِيْنِ اَزِ خَطِّ و سُنْبُلِ زِ رُفِ دِلْبَرَانِ گُوِيْدُ
زَنْدَ سَرُوِي سَهِي بَا قَدِّ خُوْبَانِ لَافِ هَمَشَانِي

بَرُوِي بَرِگِ کُلِّ هَزِ قَطْرَه زَالَه مِيچَکَدَ گُوِي
کِه بَرِ لَعْلِ يَمَانِي رُسْتَه مَرْوَارِيْدِ عُمَانِي

زِ فَرِيَشِ سَبَزِ گُلْشَنِ بَرِ زُمُرْدِ مِيزَنْدَ طَغْنَه
بَخَنْدَ دَرِ شُكُفْتَنِ لَالَه بَرِ يَاقُوْتِ رُمَانِي

دَمِ اَزِ اِعْجَا زِ عِيْسِي مِيزَنْدَ بَادِ سَحَرِ گَاهِي
نِشَانِ مِيْبِخْشَدُ اَزِ اِحْيَايِ مَوْتِي اَبْرِ نِيْسَانِي

زِ جُوْشِ و گِزِيَه اَبْرِ بَهَارَانِ کُلِّ هَمِي خَنْدَدُ
چُو مَعْشُوْقَانِ بِي بَاکِ اَزِ خُرُوْشِ عَاشِقِ فَاْنِي

هَزَارَانَ رَا بَبُویِ گُلِ دِیگَرِ رَه دِیدَه شُد رُوشَن
بَسَانِ چَشَمِ یَغْفُوبِ اَز شَمِیمِ مَاهِ کُنَعَانِی

سَمَندَرَهَا شُدَنَد اَز سَایَه گُلِ آتَشِینِ آبی
وُحُوشِ بَرِ زِ لُطْفِ گِلِستانِ گَشْتَنَد بُستانِی

گِلِستانِ سَبْزُ و طُوطِی سَبْزُ و خِینَا سَبْزُ دَرِ سَبْزِ سَت
نِکِیسا رَا دَرِینِ مَحْفَلِ کُجَا زَبِیدُ خُوشِ اَلْحَانِی

هَزَارَانَ گُلِ شُکُفْتَنَد اَز نَسِیمِ صُبْحِ دَرِ یَکَدَمِ
چُو دِلْهَایِ مُرِیدانِ اَز نِگَاهِ قُطْبِ رَبَّانِی

چَرَاغِ آفَرِیشِ مِهَرِ بُرْجِ دَانِشِ و پِیْنَشِ
کَلِیدِ گَنْجِ حِکْمَتِ مَخْزَنِ اَسْرارِ سُبْحَانِی

مِهینِ رَهْنُمایانِ شَمْعِ جَمْعِ اُولِیایِ دِینِ
دَلِیلِ پِیشوایانِ قِبْلَه اَعیانِ رُوحانِی

اَمینِ قُدسِ عَبدِاللهِ شَه کَرِ اِلْتِفاتِ اُو
دَهْدِ سَنگِ سِیَه خَاصِیتِ لَعْلِ بَدَخْشَانِی

إِمَامِ أَوْلِيَا سَيَّاحِ بَيْدَايِ خُذَا بَيْنِي
نَدِيمِ كِبْرِيَا سَبَّاحِ دَرْيَايِ خُذَا دَانِي

اگرچه مشعلستانش بود شهر جهان آباد
ولی از مشعلش از قاف تا قافست نورانی

ز اقصای خطا تا غایت مغرب زمین امروز
نباشد هیچ کس مانند او از نوع انسانی

ز خورشید کمالش نیست جز خفاش بی بهره
بجز آخول نه بیند کس درین عالم او را ثانی

پس از مظهر بجز وی دز ضمیر کس نشد مضمز
کمالاتی که ظاهر گشت بز قیوم ربانی

نزیبند مهز را با فیض او لاف جهانگیری
نباشد چرخ را با قد او امکان همسانی

نباشد باد را دز حضرتش تاب سبک روحی
نباشد کوه را همش حد گرانجانی

سَبَقُ گویان سابقِ گزِ دَرینِ ایامِ مِی‌بودند
بِمَحْفَلِ مِی‌نِشستندش بَجانِ بَهرِ سَبَقِ خَوانی

سَفَرِ اَنَدَرُ وَطَنِ کَارِ مُقِیمانِ دَرشِ باشد
بِرِ ایشانِ نَگَردَدِ بِیِ خَلَوْتُ اَنَدَرُ اَنجَمَنِ آبی

بَجَنبِ نِسَبَتِ عَرّایِ آنِ قَوْمِ سَعادَتَمَنَدُ
نَدارَدِ هُوشِ دَرِ دَمِ بَا نَظَرِ اَنَدَرُ قَدَمِ شانی

بُزُرگانیِ کِه صَدِ دَفْتَرِ مَعارِفِ کُفْتَه اَنَدِ اَز بَرِ
بَنزَدیکشِ هَمه هَسْتَنَدِ اَطفالِ دِیستانی

بِسیِ چُونِ قُطَبِ بِسْطامیِ و مَنصُورِ سَتِ دَرِ کُویشِ
اَنَا الحَقُّ بَرِ زَبانِ هَزِگِیزِ نَمیرانند و سُبْحانی

زِ اَقْطابِ جِهانِ دَعوایِ هَمشانیسِ مِیزیدِ
شَهارا گزِ سَرَدِ بَا مِهرِ تابانِ لَافِ رُخشانِی

چَنانِ اَز وَاحِ زاریِ شُدِ زِ رُوحانِیَّتَشِ دَهلِی
نَمِیگَرَدَدِ بَکِرَدِ قَلعَه اَوْ فِکَرِ اِنسانِی

اگرچه کافرستانست باشد از وجود او
بهشت و این سخن نبود خلاف نص قرآنی

بسی پرمزده گیها بود گلزار هدایت را
دگر آبر فیوضش یافت سر سبزی و ریانی

اگر معمار لطفش قصر ایمانرا درین آخر
اساس از نو نه بستی روی بنهادی بویرانی

مرا نا دیده باشد با سر گویش سروکاری
پس از دیدن عراقی را نه بد با پیر ملتانی

بسی توبیخ کردند اهل ثوران و خراسانم
بديار الكفر رفتن چون پسندی گز مسلمانی

بدهلی ظلمت کفرست گفتند و بدل گفتیم
بظلمت رو اگر دز جستجوی آب حیوانی

نشد با طول صحبت ز اولیای یثرب و بطحا
میسز آنچه از وی شد مرا نا دیده از زانی

بَجَانُ شَوْ بَنْدَه اش اَنِ آنِكِه مِيخَوَاهِي شُدَن آزَاد
ز تَسْوِيَلَاتِ نَفْسَانِي وَ تَلْبِيَسَاتِ شَيْطَانِي

دَز اَنگُشْتِ آز بَكَزْدِي صَحْرَه يَكْدَمِ خَاتَمِ عَهْدَش
بَمُورِي كِي خَرِيدِي حَاصِلِ مُلْكِ سَلِيمَانِي

بِيدَبَخْتِي خُودِ شَايَنْدِ كِه خُونِ گَزِيْدِ سِيَه بَخْتِي
دَرَانِ كُوِيَسْتُ وَ دَارْدُ مَيْلِ سُورِي عَالَمِ فَانِي

لِيِيِي كُفْتِ مَن نَزْدِيكَمِ وَ نَشَنَاسَمَشِ كُفْتَمِ
مَكْرَ نَقْلِ اَبُو جَهْلُ وَ مُحَمَّدُ رَا نَمِي دَانِي

ز بَنْدَه خَاكْرُ وَ بَانِ دَرَشِ رَا بَادِ صَدُ زِنَهَا
ز كَفِ نَدَهَنْدُ اَن اِكْسِيْرِ اَعْظَمِ رَا بَآسَانِي

تَمَنَائِي قَبُولَشِ دَارَمُ وَ دَانَمِ كِه نَا اَهْلَمِ
مَدْدُ يَا رُوحِ شَاهِ نَقْشِ بَنْدُ وَ غَوْثِ گِيْلَانِي

سَكَمِ آز سَكِ بِيِي كَمْتَرُ تُو نَجْمِ الدِّيْنِ صِفْتِ جَانَا
بَدِيْنِ سَكِ بَنَكْرَ آز رُويِ كَرَمِ زِ اِنْسَانِكِه مِيْدَانِي

کَرِيزَانْ اَز نَهِيْبِ بَارِ نَفْسَمِ صَغَوَه سَانِ سُوِيْتِ
زِهِي دَوْلْتِ بَلُطْفِ اَيْنِ صَغَوَه رَا كَرِ بَارِ كَزْدَانِي

بِخُوذِ كُنْ اَشِنَا چُونِ كَزْدِيمِ اَز خُوِيْشِ پِيْگَانَه
عَطَايِ اَحْمَدِي فَرْمَا چُو مَا كَزْدِيمِ سَلْمَانِي

بَدَانِ سَانِ مَظْهَرِي شُدِ جَانِ پَاكْتِ جَانِ جَانَانِ رَا
بِچَشْمِ اَهْلِ پِيْنَشِ اَيْنِ زَمَانِ خُوذِ جَانِ جَانَانِي

زِ جَامِ فَيْضِ خُوذِ كُنْ خَالِدِ دَرِ مَانْدَه رَا سِيْرَا بِ
كِه اَوْ لَبِ تَشْنَه تِيَه اِسْتِ و تُو دَرِيَايِ اِحْسَانِي

قصیده (۲)

این بازگاه کیست که از عرش برتر است
وز نور کُتُبْدش همه عالم مُنَوَرست

وز شرم شمنسهای زرش کعبتین شمس
دز تخته نرد چرخ چهارم بششدرست

وز انعکاس صورت گل آتشین او
بز سنگ جای لغزش پای سمندرست

نعمان حجل ز طرح اساس خورنقست
کسری شکسته دل پی طاق مکسرست

بهر نگاهبانی گفیش مسافران
بز دز کوهش هزار چو خاکان و قیصرست

این بازگاه قافله سالار اولیاست
این خوابگاه نور دو چشم پیمبرست

این جای حضریتست که از شرق تا بغرب
از قاف تا بقاف جهان سایه گسترست

این روضه رضاست که فوزند کاظمست
سیراب نو گلی ز گلستان جعفرست

سزوسهی ز گلشن سلطان انبیاست
نو باوه حدیقه زهرا و حیدرست

مُزغِ خِرَدِ بَکَاخِ کَمَالِشِ نَمِیروَد
بِزِ کَعْبَه کئی مَجَالِ عُبُورِ کَبُوتَرست

تا همچو جان زمین تن پاکش به بز گرفت
او را هزار فخر برین چرخ اخضرست

بَرِ اَهْلِ بَاطِنِ اَنجَه زِ اَسْرَارِ ظَاهِرست
دَرِ گُوشَه ضَمِیرِ مِضْفَاشِ مُضَمَرست

خُورَشیدِ کَسبِ نُوَرِ کُنَدِ اَزِ جَمَالِ اُو
اَری جَزَا مُوَاَفِقِ اِحْسَانِ مُقَرَّرست

اَنکَشِ بَه بِنَدِگِیشِ شُدِ اَزَادِ اَزِ دُو کُوَن
نَنکَشِ زِ تَاجِ سُلْطَنَتِ هَفْتِ کِشُورست

بَرِ كَزْدِ حَاجِيَا بَسُوِي مَشْهَدَش رَوَان
كَانَجَا تَوَقُّفِي نَه چُو صَدِّ حَجِّ اَكْبَرَسْت

بِي طَيِّ ظَلَمْتِ آبِ خِصْرِ نُوشِ بَرِ دَرَش
كِيْنِ دَوْلَتِيَسْتِ رَشِكِ رَوَانِ سِكَندَرَسْت

بَنَوَانِ شَنِيدِ بُوِي مُحَمَّدِ زِ تَرْبَشَش
مُشْتَقِ بَلِي دَلِيلِ بَمَغْنِيِي مَصْدَرَسْت

اَزِ مَوْجِ فِتْنَه خُوْرْدِ شَوْدِ كَشْتِيِي زَمِيْنِ
گَزْنَه وَرَ اَزِ بَسَلِسِلَهْ آلِ بَلَنْگَرَسْت

زَوَازِ بَرِ حَرِيْمِ وِي آهَسْتَه پَا نِهِيْدِ
كَزِ خِيْلِ قُدْسِيَانِ هَمَه فَرْشَشِ زِ شَهْرَسْت

عِلْمَانِ خُلْدِ كَاكَلِ خُوْدِ دَسْتَه بَسْتَه اَنْدِ
پِيُوَسْتَه كَارِ شَانِ هَمَه جَارُوْبِ اِيْنِ دَرَسْت

شَاهَا سِتَايِشِ تُو بَعْقَلِ زَبَانِ مَا
كِي مِيْتَوَانِكِه فَضْلِ تُو اَزِ عَقْلِ بَرْتَرَسْت

أَوْصَافِ چُونِ تُو پَادِشَهِي اَز مَن گَدَا
صَيَقْلِ زَدَنِ بَايِنَه مِهَرِ اَنوَرَسْت

جَانَا بَشَاهِ مُسْنَدِ لَوْلَاكَ كَزِ شَرَفِ
بَزِ تَارِكِ شَهَانَ اُولُو الْعَزْمِ اَفْسَرَسْت

اَنكِه بَحَقِّ اَنكِه بَزِ اُورَاقِ رُوژگَارِ
اَن بَابِ زِ دَفْتَرِ هُنَرَشِ بَابِ خَيَبَرَسْت

دِيگَرِ بَنُوْرِ عِضْمَتِ اَنكَسِ كِه نَامِ اُو
قُفْلِ زَبَانُ وِ حَيْرَتِ عَقْلِ هُنَزوَرَسْت

اَنكِه بَسُوْرِ سِيْنَه اَن زَهْرِ خُوْرَدَه
كَزِ مَاتَمَشِ هُنُوْرِ دُو چَشْمِ جِهَانْتَرَسْت

دِيگَرِ بَخُوْنِ نَاخَقِ سُلْطَانِ كَزِ بِلَا
كَزِ وِي كَنَارِ چَرِيخِ بَخُوْنَابِ اَحْمَرَسْت

اَنكِه بَحَقِّ اَنكِه زِ بَحْرِ مَنَاقِيْشِ
اِنْشَايِ بُو فَرَّاسِ زِ يَكِ قَطْرَه كَمْتَرَسْت

دیگر بَرُوحِ اَقْدَسِ باقِرِ کِه قَلْبِ او
مَز مَخْرَنِ جَوَاهِرِ اَسْرَارِ را دَرَسْت

اَنکِه بَثُورِ باطِنِ جَعْفَرِ کِه سِینَه اش
بَخِرِ لَبَّالْبِ اَز دُرِّ عِرْفَانِ دَاوَرَسْت

دیگر بَحَقِّ مُوسَى کَاظِمِ کِه بَعْدِ اَزو
بَز زُمَرَهٗ اَعَاظِمِ اَشْرَافِ سَزوَرَسْت

اَنکِه بَقُرْصِ طَلَعَتِ تُو کَز اِشْعَه اش
شَرْمَنْدَه مَاهِ چَازَدَهٗ و شَمْسِ خَاوَرَسْت

دیگر بَه نِیکِیِ تَقِیِّ و پَاکِیِ نَقِیِّ
اَنکِه بَعَسْکَرِیِ کِه هَمَه جِسْمِ و جَوَهْرَسْت

اَنکِه بَعَدْلِ پادِشَهیِ کَز سِیَاسَتَش
بَا بَرَهٗ شِیرِ شِرْزَهٗ بَسِیِ بَه زِ مَادَرَسْت

بَز خَالِدِ اَز رَحْمِ کِه پِیُوسْتَهٗ هَم چُو پِیدِ
لَزْزَانِ زِ پِیمِ زَمَزَمَهٗ رُوزِ مَخْشَرَسْت

تُو پادشاهِ دادگرِ این گدایِ زاز
مغلوبِ دیوِ سزگش و نفسِ ستمگرش

از لطفِ چون تُو پادشاهِ ستمدیده بنده
از جُوزِ آگزِ خلاصِ شوذوه چه دز خورش

نا اهلُم و سزایِ نوازشِ نیم ولی
نا اهلُ و اهلِ پیشِ کریمانِ برابرس

پَیْکِ فرشتِ بهرمنی بینوا بهند
سوی کسی که خاکِ درش مُشکِ از فراش

دیوِ مریدِ دزِ نظرِ هر مریدِ او
مانندِ پشه دزِ گذرِ بادِ صرصرش

سالارِ گازوانِ طریقِ هدایتش
آگاهِ سرِ بنده گئی حیِ اکبرش

آشوده رهرویش بسز منزلِ بقا
پنهانِ بمکمنِ حرمِ قدسِ رهبرش

از نام نامیش بُود این نُکته آشکار
کز جان و دل ز خیلِ غلامانِ اینِ درشت

دارم ز چشمِ پُر فنِ او چشمِ رَحمتی
ما مُفلسیم و دیده‌ او کیمیاگرست

نی نی میس شکسته ام و دارم این امید
رز سازدم که با نگهش میس همه زرست

قصیده (۳)

عَجَابِ نَشْئَةِ زَيْنِ دَامَنِ كُھَسَارِ مِی آید
تُو گویی بَا نَسِیمِ ضَبْحِ بُوی یَا زِ مِی آید

زِ خَاكْشِ یَا فُتِ تَسْکِینِ زِ خَمْهَی سِینَةِ رِشْمِ
تَعَالَى اللّٰهَ چَسَانِ اَزِ مُشْكَ اِیْنِ كِرْدَا زِ مِی آید

نِشَانِ اَزِ هِلَالِ عَیْنِدِ وَضَلِ دُوسْتِ مِی بَخْشَدِ
هَزِ اَنْ نَقْشِ زِ سَمِ تُو سَنِ رَهْوَا زِ مِی آید

نَمِی دَانَمِ كُجَا مِی آید اَمَّا اِیْنَقُدُرُ دَانَمِ
دَمَادَمِ نَفْخِ هَی طَبْلَةُ عَطَا زِ مِی آید

عَلَامْتِ هَی رُوزُ وِ شَبِّ بَكْلِی اَزِ مِیَانِ بَرِ خَوَا شْتِ
زِ بَسِ نِگَسَسْتَه اَزِ هَمِ پَزْتَوِی اَنْوَا زِ مِی آید

اَكْزَنَه جَا یِ اَنْ سَرِ حَلَقَةُ مُشْکِیْنِ غَزَا لَانَسْتِ
چَرَا زِیْنِ خَاكْ بُوی نَافَةُ تَا تَا زِ مِی آید

بَلِی اِیْنِ جِلْوَا گَاهِ دِلْرُبَا یِ عَالَمِ اَشُو بَسْتِ
كِه تَصْوِیْرِ نَظِیْرَشِ بَرِ خِرْدِ دُشْوَا زِ مِی آید

بَهْرَ سَاحَتِ دَمِي أَن مَائَةِ جَانِ جَلْوَهْ كَزِ كَرْدَدِ
زِ خَاكَشِ تَا بَمَحْشَرِ نُكْهَتِ كَلَزَا زِ مِي آيَدِ

نِشَانِ اَزِ كَفِ پَايَشِ بَهْرِ مَنَزِلِ كِهْ شُدِ پَيَدَا
اَزَانِ جَا سُرْمَهْ چَشْمِ اُولُو الْاَبْصَارِ مِي آيَدِ

هَمَهْ اَزَادِ سَرْوَانِ بِنْدَهْ بَالَايِ اَوْ كَرْدَنْدِ
خِرَامَانِ چُونِ بَعَزْمِ جِلْوَهْ دَرِ رَفْتَارِ مِي آيَدِ

نِكِينِ خَاتَمِ جَمِ شُدِ مَرَا هَزِ دَانَهْ سُرْخِي
زِ شَوْقِ لَعْلِ اَوْ اَزِ دِيْدَهْ خُونَبَا زِ مِي آيَدِ

دِلَا هُشِيَا زِ بَاشِ اَزِ پَرْتَوِ حُسْنِ اَزَلِ اَيْنَجَا
تَجَلِّيْهَا دَمَادَمِ بَرِ دِلِ هُشِيَا زِ مِي آيَدِ

بِهْ پِيْدَارِيْمِ دَاْدَنْدِ اَنچِهْ دَرِ خَوَابَشِ نَمِيْدِيْدَمِ
سَعَادَتِ پِيْنِ مَرَا كَزِ دَوْلَتِ پِيْدَا زِ مِي آيَدِ

سُحْنِ سَرِ بَسْتَهْ تَا كَمِي بَا نَسِيْمِ صُبْحَدَمِ خَالِدِ
شَمِيْمِ خَاكِ كُوِيِ اَحْمَدِ مُخْتَارِ مِي آيَدِ

أَمِينِ لِي مَعَ اللَّهِ مَخْرَمِ أَسْرَارِ مَا أَوْحَى
زِهِ وَضَفْسِ كِهْ كُوَيْمِ بَرِّ تَرَّازِ پِنْدَازِ مِي آيَدِ

شَهِي تَخْتِ لَعْمَرُكَ شَهْسُوَارِ عَزْصَهْ لَوْلَاكَ
مُجَلَّدَهَا ثَنَائِيشِ زِ اِيَزِدِ دَا دَا زِ مِي آيَدِ

زِ يُمْنِ پَائِي بُوسَشِ فَرْشِ رَا بَرِّ عَرْشِ تَفْضِيلَسْتِ
سُعُوذِ نَحْسِ رَا اِنْكَازِ دَرِ اَن كَا زِ مِي آيَدِ

زِ اَيْوَانِ جَلَالَشِ بَرِّ صُفُوفِ زَائِرَانِ قُدْسِ
صَدَايِ دُورِ شُو دُورِ اَزِ دَرِّ وِ دِيَوَا زِ مِي آيَدِ

زِهِ اَيْوَانِكِهْ كَمْتَرِ بَنْدَهْ گَانِ اَسْتَانِ اَوْ
زِ شَاهِنشَاهِ رُويِ زَمِينَشِ عَا زِ مِي آيَدِ

زِ زِيرِينِ پَايَهْ اَشِ شَهْبَا زِ فِكْرَتِ تَا فِرَا زِ عَرْشِ
بَمَقْصَدِ نَا رَسِيدَهْ خُونَشِ اَزِ مَنقَا زِ مِي آيَدِ

جُنُونِ دُورَهْ دَا رَدِّ چَرُخِ اَزِ سَوْدَايِ پَا بُوسَشِ
اَزِينِ مَعْنِي چُنِينِ دَرِ گَرْدِشِ دَوَا زِ مِي آيَدِ

اگر از اهلِ عِنادم دَر رَهش خاری خلد بَر دِل
کُجا گلچین ز خَارِ گلشنش آراز می آید

مَرَاتا تارِی از گیسوی طَرارش بچنگ اُفتاد
کُجا هرگیز سُخن از نافه تاتاز می آید

زهی شاهی که ناید غیر اندر رِشته وَصفش
ز گنج عَرشِ اعظم هر دُری شهواز می آید

دهد یکنائیش رِشته تشبیه را از کف
به نعتش چون کمالِ حُسن دَر اشعار می آید

ثنائش از خِرَد دَر تنگنای اِمْتِناع اُفتاد
مَعادَ الله چَسان از عَقْل اِینمقداز می آید

بُود از آفرینش آفرینش باد پیمایی
همین جان آفرین از عهده این کار می آید

جَهان را میتوان دَر دانه خَشخاش جا کردن
ولی مدَحش کُجا دَر حیزِ گُفتاز می آید

کسی کوهز دو عالم زو بسلك انتظام آمد
چه سود از گویمش بز سروران سردار می آید

ز اسرارِ درونش جبرئیل آگه نخواهد شد
ز بهر شقی صدرش گزدمی صد باز می آید

درین موسم بیابان طنی مکن بیهوده انی حاجی
که بیتُ الله بطوف روضه دلدار می آید

بنامیزد کریمی گز و جودِ فایض الجودش
دز از دریای گهر از خاره گل از خار می آید

نیای غنچه لب از تبسم باز نا کرده
اگر از حسنِ خلقش بحث دز گلزار می آید

بُحسِنِ الْبِنَاتِش مِیْتَوَانِ رَسْتَنِ دَرَانِ رُوزِی
که از گردنِ فرازان ناله‌ای زار می آید

گهی مه نیمه میگذرد ز اعجاز سر انگشتش
گهی بز تشنگان از پنج او آنهاز می آید

سُخِنُ أَرْ مُشِكِ چِينِ بَا چِينِ كِيسُویشِ خَطَا بَاشُد
كِه اِينِ هَرْ خَسْتَه رَا مَرْهَمُ و زَانِ آزَارِ مِ اَیْنِد

نَه تَنَهَا اَهْوِی وَ خَشِی بَتَضَدِیْقَشِ زَبَانِ بَكُشَاد
زِ سَنَكِ خَارَه بَزِ اِعْجَازِ اَوْ اِقْرَازِ مِ اَیْنِد

بَانَدَكِ مُدَّتِی رَفْتُ و بَیَامَدِ بَازِ رَاهِی رَا
كِه بَزِ پَیْنِكِ خِرْدِ پَیْمُودَنَشِ دُشْوَارِ مِ اَیْنِد

مَلَائِكُ تَا بَسِذْرَه صَفِ كَشِیْدَه دَزِ سَرِ رَاهَشِ
بَشَارَتِ كَوِیْبِی و پَیْنِ هَمِ سَیِّدِ مُخْتَارِ مِ اَیْنِد

اَكْرَ بَزِ مُشْتَرِی خُوزِشِیْدِ رُویَشِ جِلْوَه كَزِ كَزْدَدِ
مَه كِنَعَانِ بَنَقْدِ جَانِ سُوِی بَازَارِ مِ اَیْنِد

زِ هَجْرَشِ چُوپِ مِیْنَالِیْدِ زَارُ و ثُونِمِی مِیْرِی
اَكْرَ مَزْدِی تُرَا زِیْنِ زِنْدَگَانِی عَازِ مِ اَیْنِد

كِهی دَادَنَسْتِ نِسَبَتِ قَدْ و رُخْسَارَشِ بَسْرُوكُلِ
خِرْدِ شَرْمَنْدَه اِیْنِ فِكْرِ نَاهَمُوَارِ مِ اَیْنِد

اگر از مهنز کوی پرتو از انوار او باشد
وگر گل قطره خوی از آن گلرخساز می آید

بود یک جذبۀ از عشق وی پرتو از رویش
نیاز از پیدلان و ناز از دلداز می آید

ازو خیزد تجلی از درخت وادی ایمن
وزو بز طور موسی طالب دیداز می آید

بود حرف مفید و مختصر در بحث نیرویش
بزون از استیش پنجه قهار می آید

ز جودش ابر اگر بز خویش گزیند جای آن دارد
گفش را صد هزاران خنده بز ابجاز می آید

اگر بز بز چکد یک قطره از دریاي احسانش
بخشگی هر طرف صد قلزم زخاز می آید

درین معنی حکیمی کور دل اندز غلط افتاد
وساطت ز اوست گفت از کتب دواز می آید

زِ سِرِّ سَيْنَةِ پَاكِ وِي اَز نَصِّ اَلْمِ نَشْرَحِ
هَمِيْنُ دَانِي وِ بَسْ كَانِ مَحْزَنِ اَسْرَا زِ مِي آيَنْد

گُذَا زِدْ اَنْبِيَا رَا زَهْرَه اَنْدَزْ مَوْقِفِ مَحْشَرِ
اَكْرَنْهَ جَلْوَه گَزْدَزْ عَرْصَه اَظْهَارِ مِي آيَنْد

كُنْدْ نَامُوْسِ اَكْبَرِ فَخْرَهَا اَزْ غَاشِيَه بَزْ دَارِيْشِ
بَلِي زِيْنِ نُكْتَه بَزْ خَيْلِ مَلِكِ سَا لَا زِ مِي آيَنْد

سُخْنِ اَزْ وَصْفِ اَوْ زِيْنِ پَايَه بَسِي بِالَا تَرَسْتِ اَمَّا
اَكْرَنْ بَزْ تَرَوْمْ نَا اَهْلِ رَا اِنْكَارِي مِي آيَنْد

بِهَ بَزْمِ قُدْسِيَانِ چُونِ نُكْتَه اَزْ فَضْلِ بَشَرِ رَانَنْد
نُخْسْتِيْنِ اَزْ مُهَاجِرِ وَاَنْگَه اَزْ اَنْصَارِ مِي آيَنْد

جَوَانْمَزْدَانِ گَزْدُوْنِ جَاهِ دُشْمَنِ سُوْرُ وِ شِيْرِ اَفْكَنْدِ
كِه اَوْصَافِ پِيْمَبَزْ دَزْ هَمَه تَكْرَارِ مِي آيَنْد

زِ جُوْدِ خُوِيْشِ گُو شَرْمَنْدَه شُو اِنِي حَاتِمِ طَايِي
كَزْ اَنْ گَزْدَنْ فِرَا زَانِ بَحْثِ اَزْ اِيْشَارِ مِي آيَنْد

نَه چُونِ آنِ مِهْتَرِ آزاده گانِ سَرْمَايَهٗ اِيْمَانِ
كِه دَرِ هَرِ مَنَقِبَتِ سَرِ دَفْتَرِ اَبْرَارِ مِي آيَنَدِ

صَدِيقِ سَزُوْرُ وِ صَدِيقِ اَكْبَرِ اَنكِه دَرِ شَأْنَشِ
بَقْرَانِ ثَانِيِ اثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَازِ مِي آيَنَدِ

مَلَائِكِ رِنْدَهٗ پُوشِ اَزِ خِرْقَهٗ پَشْمِيْنَهٗ اَوِيْنَدِ
نُوِيْدِ اِزْتَضَايَشِ زِ اِيَزِدِ دَاْدَازِ مِي آيَنَدِ

بَكَاْمِ مَارِ پَا بُگْذَاشْتِ تَا زُو دُوْشْتِ نَازِ اَرَدِ
تُو اِيْنِ يَارِي نَه پِنْدَارِي كِه اَزِ هَرِ يَارِ مِي آيَنَدِ

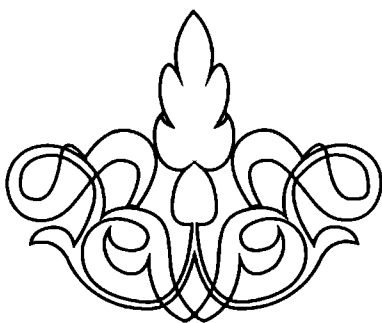
مَكْزِ بَا كِشُوْرِ سِيْتَانِ تَا جِ بَخْشِي خِرْقَهٗ پَشْمِيْنِي
كِه بَا عَزْمَشِ مُقَارِنِ سَطُوْتِ قَهَّازِ مِي آيَنَدِ

گَرِيَزِدِ اَزِ شِكُوْهَشِ دِيُو دُوْنِ چُوْنِ پَشَهٗ اَزِ صَرَضِرِ
بَجْرُ وِي كِنِي چُنِيْنِ كِرْدَازِ اَزِ دِيَازِ مِي آيَنَدِ

زِ عِلْمِ وِ حِلْمِ وِ عَدْلِ وِ فَضْلِ وِ عَرِفَانِ وِ كَمَالَاتَشِ
خِرْدِ سَرِگَشْتَهٗ تَرِ اَزِ گَزْدِشِ پَرِكَازِ مِي آيَنَدِ

فَرَا نَهْ كِرِفْتَه دَز هَز دُو سَرَا هَز دُو سَرَا اَز پَايش
چُنين بَاشَد كِيسِي كَز بَحْتِ بَر خُو رَدَا ز مِي آيَد

بِيَا وَ دَا سْتَانِ پُورِ دَا سْتَانِ رَا قَلَمِ بَر كَش
كِه بَحْتِ اَز كِي رُو دَا ز حِي دَرِ كَرَا ز مِي آيَد



قصیده (۴)

خواهم از نظم ده سلسله لیل و نهار
مددِ مدحتِ شه گزچه نیاید بشمار

آن که در رزم دلش خنده بفولاد کند
وان که در بزم کفش طغنه زند بر بحاز

وان که در منقبتش یزد بیچون گویا است
شاهد حال بود آیه قلنا یا ناز

بسحایش که دهد نسبتِ جودِ حاتم
تا کنم رد بیزهان و دلیلش صد باز

همتِ عالی او داغِ دلِ چرخ برین
بخشش بی حد او رشکِ ده ابر بهاز

دارد از موهبتش بهره همه روی زمین
عرب و کز د و عجم تا جک و اترک و تراز

زیر زین چون بگشند رخس هنز بنمایند
بز بر دستِ او رستم دستانِ اقرار

وَزْ كُنْدَ دَزْ گِهْ كَيْنِ رُويِ سِنَانِ دَزْ دُشْمَنِ
خَضْمِ رَا اَزْ غَضَبِشْ كَيْنِ كُنْدَ دَزْ سَلْوَازْ

وَزْ بُرْدِ حَمَلَهْ بَكُوهِسَازْ چُو شِيرِ شَرْزَه
كُوَهْ رَا كَنِ بُوْدَ اَزْ هَيِّبَهْ اَوْ اِسْتِقْرَازْ

اَهْلِ چِيْنِ رَا كِهْ كُنْدَ فَرْقِ زِ شَبْرَنْگِ اَكْرْ
نَظَرِ قَهْرِ كَمَارْدِ سُوِيِ اَنْ مَرْزُ وِ دِيَازْ

نِيَسْتِ اَيْنَهْ خُوْرَشِيْدِ بَصِيْقَلِ مُخْتَاَجْ
بِهْتَرِ اَيْنِ شُدْ بَدْعَا خْتَمِ شُوْدِ اَيْنِ اَشْعَازْ

كِزْدِگَارَا بَشَهِنْشَاهِ سَرِيْرِ لَوْلَاكْ
هَمْ بَسْگَانِ شَبِسْتَانِ سِيْهَرِ دَوَازْ

بِضْفُوْفِ مَلِكْ وِ زُمْرَهْ اَصْحَابِ رَشُوْلْ
بِمَصَابِيْحِ ظَلَمِ شَرْزِمَهْ هَشْتْ وِ چَهَازْ

بَتَوْلَايِ مُجْرَدِ شُدَهْ گَانِ اَزْ عَالَمِ
بَتَمَنَّايِ كَرِيْمَانِ زِ جَنَّتِ پِيْرَازْ

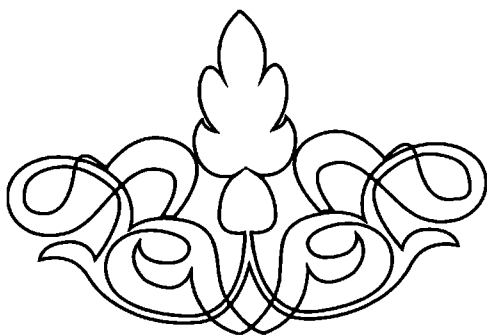
بَاذْ أَنْ دَاوِرِ دِينَ بَا هَمَّهْ أَوْلَادِ كِرَامِ
أَيْمَنْ أَزْ قَاطِبَهْ صَدْمَهْ چَرخِ دَوَّازِ

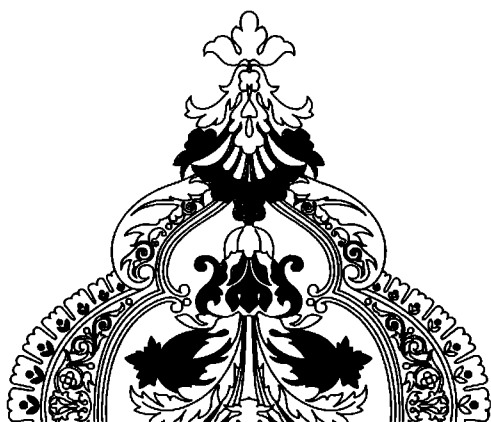
تَا أَبْدِ خُرْمِ وَ فَرْمَانِ دَهْ وَ أَوْرْتَنُگِ نِشِينِ
دُشْمَنْشِ بَدْدَلِ وَ مَحْرُومِ وَ سِتْمَدِيدَهْ وَ زَاوِ

أَفْسَرِ مَجْدِ بَسْرِ شَاهِدِ بَخْتِشِ دَرِ بَرِ
تَا بُوَدِ پَزْچَمِ شَبِّ بُرُقْعِ عَدْرَايِ نَهَاوِ

دَرِ سُخْنِ پَزُورِيمِ عَيْبِ جُزْ أَيْنِ نِيسْتِ كِهْ نِيسْتِ
جَامِ دَرِ جَامِ وَ بُخَارَا وَ سَمَرْقَنْدُ وَ قَمَازِ

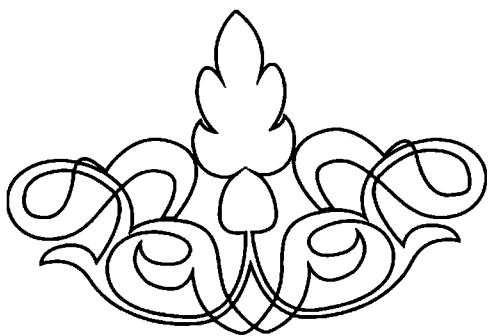
خَالِدِ أَيْنِ شَكْرِ شِيرِينِ زِ سُخْنِ مِيرِيزِي
خُسْرَوْتِ گَزِ بَنَوَازْدِ بَكْرَمِ دُوزِ مَدَازِ





ترکیب بندها





بند (۱)

سَارَبَانَا رَحْمِ كُنْ بَرِّ اَزْزَوْمَنْدَانِ زَاوِ
وَعَدَهٗ شُدْ نَزْدِيكَ تَبُوذْ بَعْدَ اَزِينِ جَايِ قَرَاوِ
كُنْ جُدَا نُعْمَانِي گَزْدَنْ فِرَاوِ بَزَقِ سَيِزِ
پِيخَبَزِ زِ اَبِ وِ عَلْفِ كَاوِ اَزْمَايِ رَاهَوَاوِ
بِي تَأْمَلِ بَزِ كُشَابَنْدِ عِقَالِ اَزِ زَانُوشِ
زُمَرَهٗ دَرْمَانْدَهٗ گَانِ رَا اَيْنِ كُرُهٗ وَاكُنْ زِ كَاوِ
تَا كُنْمِ بَزِ خُوِيشْتَنْ اَرَامِ وِ اَسَايشِ حَرَامِ
تَا نِهْمِ يَكْبَارَهٗ خَوَابِ وِ خُوْرُدِ وِ رَاْحَتْ بَزِ كَنَاوِ
كَزْدَهٗ دَهٗ مَنَزَلِ يَكِي تَا سَرْزِنِهْمِ دَرِ رَاهِ دُوِشْتِ
تَا كَشْمِ دَرِ دِيْدَهٗ خَاكِي اَسْتَانَشِ سُرْمَهٗ وَاوِ
بَادِيَهٗ پَيْمَا شُدْ اَزِ هَزِ دِيْدَهٗ اَمِ صَدِّ قَطْرَهٗ خُونِ
سُوِيِ جَانَانِ دِيْزِ مِيِ جُنْبُدِ چَرَا اِمَشَبِ قَطَاوِ
نِيْسْتِ تَابِ سُسْتِيِ جَمَالْمِ اَزِ شَوْقِ جَمَالِ
سُوخْتَمِ اَزِ آتِشِ جَانِ سُوْرُوِ وِ هَجْرَانِ زِيْنِهَاوِ
حَادِيَا خِيْزُ وِ بُلَنْدِ آهَنْگِ كُنْ آوَاوِ رَا
اَزِ بَهٗ رَقِصِ اَزِ نَوَايِيِ جَانِ فَرَا جَمَّاوِ رَا

بند (۲)

چون منش بیخود کن از ذوقِ خدی بهر خدای
دل ز جا شد تا بکنی محمول نمی جُنبد ز جای

گوش بز بانگِ خدی جان سوی جانان رهنورد
تن بخاکِ شام و دل با یادِ یثرب دز هوای

مهبطِ وحیِ خدا و مشرقِ نورِ هدی
مغربِ مهرِ سپهرِ رحمة و صدق و صفای

آب حیوانِ آنت آبش خاکِ مُشکامیزِ او
مرهمِ کافورِ بهر خستگانِ بی نوای

کزدگارا خستگانرا مرهمِ کافورِ بخش
تشنگانرا سویِ آبِ زندگی راهِ نمائی

نشئه لطفِ الهی یابی از بادِ هوا
بویِ فزدوش برین آید از و سز تا پبائی

مُرده صد ساله با صد رَغشه می جُنبد ز جای
میدمد از جانبِ یثرب نسیمِ جانفزائی

این نه بس و صفش که یثرب چشمِ شخصِ عالمست
مزدمش فخرِ جهانِ سالاز آلِ آدمست

بند (۳)

مَنْ كِه سَزْكَزْدَانِ جَانَانَمُ چِه بَاكَ اَزْ خَانَمَانُ
يَا مَرَاكِي دَرِ دِلِ آيَدِ فِكْرَتِ سُودُ وَ زِيَانُ

دَرِ بَدَلِ تَنَكَمُ چَنَانِ سَوْدَايِ يَشْرِبِ زَدِ عِلْمُ
جَايِ گَنَجَايِشِ كُجَا دَارَدِ دَرُ وَ يَادِ جِنَانُ

يَشْرِبِ اَنْ خَاكَسْتِ بُبُغِ رَا دَامِ اَوْرِدِ دِلِ
زِ اَبَادَانِي اَنْدَرُ وَ نِهْ نَامِ بُوْدُ وَ نِهْ نِشَانُ

يَشْرِبِ اَنْ خَاكَسْتِ جَبْرِيْلِ اَمِيْنِ بَا صَدِ نِيَازُ
اَمِيْدِي بَهْرِ طَوَافِشِ بَزِ زَمِيْنِ اَزِ اَسْمَانُ

يَشْرِبِ اَنْ خَاكَسْتِ پِيْشِ اَزِ خَلْقِ اَدَمِ صُبْحِ وَ شَامِ
بَهْرِي طَوَافِشِ اَمْدَنِيْدِي زُمْرَةُ رُوْحَانِيَانُ

اَزِ خِيَالِ اَيْنِكِه خَوَاهَدِ گِشْتِ جَايِ دُوْشْتِ بُوْدُ
پِيْشْتَرُ اَزِ اَبْدَانِي قِبْلَهْ گَاهِ اِنْسِ وَ جَانِ

هَسْتِ اَكْتُونِ خَوَابِ گَاهِ اَوْ خِيَاْلَتِ پِيْنِ كِه مَنْ
سَالِهَا بُوْكَدَشْتِ اَزِ عُمُرُ وَ نَكْرَدَمِ طَوَافِ اَنْ

خَالِدَا تَا كِي نِيْشِيْنِي دَرِ خِيَاْلَتِ مُنْفَعِلِ
خِيَزِ كِرِيْدِ مَرْقَدَشِ بَزِ كَشِ فِغَانِ اَزِ سُوزِ دِلِ

بند (۴)

السَّلَامُ اِنِّیْ چَهْرَهٗ اَتَّ شَمْعِ شَبِیْسْتَانِ وُجُوْدُ
السَّلَامُ اِنِّیْ قَامَتَتْ سَرُوٓ بِهَارِیْسْتَانِ جُوْدُ

السَّلَامُ اِنِّیْ اَنكِهٗ تَا اَرَاغَاہَتْ شَدْ زَمِیْنِ
هَسَتْ حَاكِ تِیْرَهٗ رَا صَدْ نَازِ بَزِ چَرُخِ كَبُوْدُ

السَّلَامُ اِنِّیْ اَنكِهٗ بَزِ تَزِ پَایَہٗ هَزِ بَزْتَرِی
صَدْ هَزَارَانَ سَالَهٗ رَاہٗ اَزِ سَاخْتِ قُرْبَتْ فُرُوْدُ

السَّلَامُ اِنِّیْ اَنكِهٗ بَزِ ظَلَمَتْ نِیْسِیْنَ اَعْدَمِ
اَزِ تُو شَدْ گَنْجِیْنَهٗ نُورِ عِنَایَتْ رَا گُشُوْدُ

السَّلَامُ اِنِّیْ اَنكِهٗ بَهْرُگُوْرِ پِی چَشْمِ دِلَانَ
کَزُوْدُ نَعْلَیْنَتْ جَوَاہِرِ سُرْمَهٗ اَهْلِ شُهُوْدُ

السَّلَامُ اِنِّیْ اَنكِهٗ اِعْجَازَتْ یِکِی اَزِ صَدْ هَزَارِ
بَزْتَرِ اَزِ گَنْجَاپِیْشِ فُسْحَتْگَهٗ گُفْتُ وِ شَنُوْدُ

السَّلَامُ اِنِّیْ اَنكِهٗ پِیْشِ اَزِ خَلْقِ اَدَمِ سَالَهَا
رُوْنِی دَزِ مِخْرَابِ اَبْرُوْیَتْ مَلَائِیْکِ دَزِ سَجُوْدُ

مَنْ کُجَا وَ حَدِّ تَسْلِیْمِ تُو یَا خَیْرُ الْاِنَامِ
اَزِ خُداوْنِدِ جِهَانَتْ بَاذِ هَزِ دَمِ صَدْ سَلَامِ

بند (۵)

اى پناهِ عاصيانِ سويثِ پناهِ آورده ام
گرده ام بى حدِ خطا و التجا آورده ام
بوده ام سرگشته و تيه ضلالتِ سالها
اين زمانِ روى سوي خورشيدِ هدا آورده ام
هست ما را در جهانِ جاني و اى جانِ جهان
وانهم از تو چون توان گفتم فدا آورده ام
تو طبيبِ عالمى من دردمندِ دلفكار
رو بزرگاهت باميدِ دوا آورده ام
زادره بزدنِ بزرگاهِ كريمانِ ناسزاشت
شادم از رو بز درتِ بى زادِ راه آورده ام
كوه بزدوش از گناه و رخ ز خجلتِ همچو گاه
دارم اميدِ زوالِ كوه و گاه آورده ام
شستشرايك نم از دريائى لطفت بش بود
گرچه ديوانِ چو روى خودِ سياه آورده ام
گر بخاكِ درگهت سايم جبينِ اى جانِ پاك
آنچه خضر از آبِ حيوانِ يافت من يابم ز خاك

بند (۶)

سَرَوَرِ عَالَمِ مَنِ دِلْدَادَه حَيْرَانِ تُوَامِ
وَالِهْ وَ سَرْگَشْتَه سَوْدَايِ هِجْرَانِ تُوَامِ

شَاهِ تَخْتِ قَابِ قَوْسَيْنِ تُوَمَنْ كَمْتَرِ گَدَا
کَمِي بُوَدِ يَارَايِ آنِ گُوِيَمِ کِه مِهْمَانِ تُوَامِ

رَحْمَتِ عَامِ تُوِ آبِ زِنْدَه گِي مَنِ تَشْنَه
مُزْدَه بَهْرِ قَطْرَهٗ اَزِ آبِ حَيَوَانِ تُوَامِ

دِيگَرَانِ بَهْرِ طَوَافِ کَعْبَه مِي آيِنْدُ و مَنِ
شُو بَسُو اَفْتَادَه کُوَه و بَيَابَانِ تُوَامِ

دُوشِ دَرِ خَوَابِمِ نِهَادَنْدُ اَفْسَرِ شَاهِ بَسَرِ
گُوِيَا پَا مِي نِهَدِ بَرِ فَرَقِ دَرِ بَانِ تُوَامِ

جَامِيَا اَمِي بُلْبُلِ دَسْتَانِ سَرَايِ نَعْتِ دُوشْتِ
اِيْنِ سُخْنِ بَسِ حَسْبِ حَالِ اَمَدِ زِ دِيَوَانِ تُوَامِ

بَرِ لَبِ اَفْتَادَه زَبَانِ گَرْگِيْنِ سَگِي اَمِ تَشْنَه لَبِ
اَرَزُوْمَنْدِي نَمِي اَزِ بَحْرِ اِحْسَانِ تُوَامِ

نَفْسِ وَ شَيْطَانِمِ بَه پِيْشْتِ آبِ رُو نَکْدَاشْتَه اَنْدِ
حَقِّ اَنَانِي زِ وُضَلْتِ کَامِ دِلِ بَرْدَاشْتَه اَنْدِ

بند (۷)

حَقِّ آنانِ که تا دَرِ قَیْدِ هَسْتِی بُوْدَه اَنَد
ذَمَبَدَم دَرِ جُسْتَجُویِ خَوَاهِشْتِ افزُوْدَه اَنَد

هُوشِیَارَانِی کِه دَرِ اَمْرِ خِرَدِ زُو خِیْرَه بُوَد
لَبِ بَتَضَدِیْقِ تُو اَز رُوشِنِ دِلی بَگُشُوْدَه اَنَد

شَهْرِیَارَانِ مُرَقَّعِ پُوشِ بِی تَخْتِ و کُلَاَه
کَافَسْرِی شَاهِی زِ شَاهَانِ جِهَانِ بَرِ بُوْدَه اَنَد

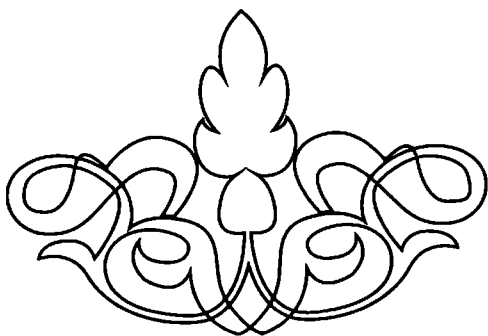
عَمُکَسَارَانِ نِهَادَه کَرْدَنِ اَنَد زِیْرِ تِیغِ
دَرِ سَرُوکَارِ وَفَایْتِ بَدَلِ جَانِ بَنُمُوْدَه اَنَد

رُوزَه دَارَانِی بَجَهْدِ اَز صُبْحِ تا هَنگَامِ شَامِ
یَافْتَه نَانِی و بَه دَرِ رَاهِ خُدا بَخُشُوْدَه اَنَد

خَالِدِ دِلْدَادَه رَا اَیْنَه دِلِ دَه جِلا
نَفْسِ و شَیْطَانَشِ بَرَنگِ مَعْصِیْتِ اَلُوْدَه اَنَد

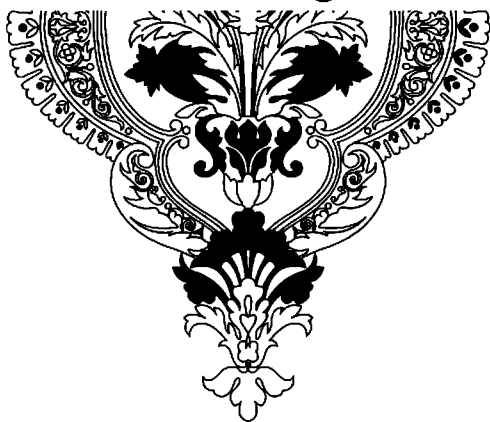
دَرِ شَمَارِ اَن کَسَانَشِ اَز کَرِ رُویِ نِیازِ
سَالَهَا رَاهِ وَصَالَتْ رَا بَجَانِ یَمُوْدَه اَنَد

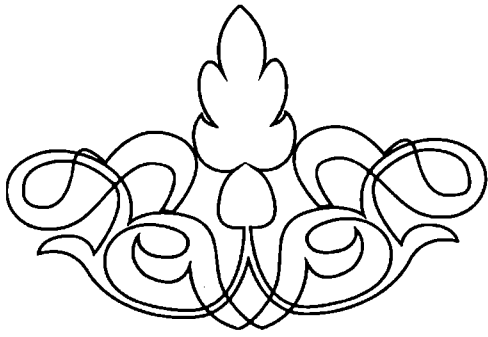
بُو کِه اَز لُطْفِ تُو اَی سَرِ چَشْمَه اِنْعَامِ عَامِ
کَارَشِ اَرَاپِشِ پَدِیْزِ آیدِ بَحُسْنِ اِخْتِیَامِ





غزلیات





غزل (۱)

گوش بایند کزد ازین سزگشته اندوه گین
شمه از صنعتِ خلاقِ گیتی آفرین

چند تن رُوزی ز همزادان ز جامِ عیشِ مست
بهر گشتِ گلستانِ گشتیم باهم هم قرین

ده بده صحرا بَصْحْرَا تَا بَکَلْزَارِ اِرَم
یعنی باغِ عَبْدِلَانَ آن مَعْدَنِ اَزْبَابِ دِین

ناگهانِ هاتِفِ ز هر سو بانگِ زد کایِ بیدلان
هذه جناتِ عدنِ فاَدْخُلُوها خَالِدِین

چون فرُو بُزْدِیم سَز بَهرِ تَمَاشایِ چَمَن
از دِلِ مَا مَحُو شد سَوْدایِ فِرْدَوْسِ بَرِین

سَرُو و شَمَشادُ و صَنُوبَرِ بیدِ مُشکِ و نازون
ایستاده صَفْ بَصْفِ تَا دِلْبَرانِ نازنین

عَزَعَرِ از سَوْدایِ گلِ دیوانه خواهد شد مَکَز
زان پَیا قَیدِ جُنُونِش گشته زُلفِ یاسمین

گوییَا بَا قَدِّ جَانَانِ لَافِ رَعْنَائِي زَدَه
بِيدِ مَعْجُونِ زَانِ كُنْدِ رُويِ خَجَالْتِ بَزِ زَمِينِ

طُوطِي وَ دُرَّاجِ وَ سَارَكِ تِيهُوَ وَ كَنبِي دَرِي
دَادَه بَزِ بَادِ اَزِ نَوَا اَنْدُوهِ عَشَاقِ حَزِينِ

چَهْچَه بُلْبُلِ صَدَايِ قُمْرِي وَ بَانْگِ تَدَزُو
كَزَدَه جَا دَرِ گُوشِ سَكَّانِ سِپَهْرِ هَشْتَمِينِ

گُويِ اَزِ چَاهِ زَنَخْدَانِ عَزِيْرَانِ اَبِ خُوْرَدِ
مِيچَكْدِ اَزِ اَبِيْشِ اَبِ نَزَاكْتِ اِيْنِ چُنِيْنِ

خُوْخِ وَ زَرْدَالُو وَ اَنَارِ وَ پَسْتَه اِنجِيْرِ وَ عِنَبِ
هَزِ يَكِي گُويَدِ كِه اِيْ طَالِبِ پِيَا اَزِ مَنِ بَجِيْنِ

اَزِ لَطَافْتِ دَرِ مِيَانِ سِيْبِ وَ اَمْرُوْدِ هَسْتِ جَنَكِ
مُشْتِ اَزَانِ مَالَنْدِ بَزِ فَرْقِ دِيْگَرِ اَزِ رُويِ كِيْنِ

مِيْتَوَانِ مَذْهُوشِ شُدِ اَزِ بُوِيِ خَاكَشِ تَا اَبَدِ
بَسِ كِه مِيْرِيْزَدِ زِ شَاخِ تَاكِ خُشْكَشِ بَزِ زَمِيْنِ

از پی طفلانِ بستانِ یغنی گنجشکانِ او
شیره می بارد بجایِ شیر از پستانِ تین

چند انواعِ ریاحینِ بز کنارِ جویباز
سوسن و لاله بنفشه نرگس دیده نمین

گل شقایق زلفِ عروس تاجِ خروس پبله غوش
هز یکی گوید منم بهتر بسوی من بین

از نوایِ نغمه سنجانِ گوش گردون گشته کز
از تواضع زهره هز دم بز زمین سایند جبین

میخورد هز دم سمنندز غوطها دز جوی آب
گویا آتش شده است از سایه گل آتشین

از نزاگت میبرد آبِ زلالش بز گمز
بیدلان را صبرو آرام و شکیب و عقل و دین

چون فرو ریزد ز کوه باقله با صد طرب
گردد از عکس هوا هز قطره اش دز نمین

يَا رَبِّ اَيْنَ اَبْسَتْ اِزَيْنِ كُوهِ بُلُنْدِ اَيَدِ بَرِيزِ
يَا فَلَكَ اَز رَشْكَ رِيْزْدِ اَشْكَ حَسْرَتِ بَرِ زَمِيْنِ

اَز صَدَايِ دِلْرُبَايِ صَافِيْشِ كَرْدَدِ خَجَلِ
نَالَةَ بَرَبْطِ بِيَاضِ كَرْدَنِ خُوبَانِ چِيْنِ

اَز نَسِيْمِ جَانْفَرَايِشِ اَنْدَكَ اَنْدَكَ بَرِ كَمَرِ
مِيْشُوْدِ سُنْبُلِ پَرِيْشَانِ هَمْچُو زُلْفِ حُوْرِ عَيْنِ

كِزْدِگَارَا شَهْسُوَارِ عَزْصَةَ رُوْزِ جَزَا
اَوْرَمِ پِيْشْتِ شَفِيْعِ وَ حَضْرَتِ رُوْحِ الْاَمِيْنِ

خَالِدِ اَز فَرْطِ كُنْهٖ شَرْمَنْدَهٗ دَرْگَاهِ تُسْتِ
فَاعْفُ عَنْهُ كُلِّ ذَنْبِ اَنْتَ خَيْرُ الرَّاْحِمِيْنِ

غزل (۲)

آرام رفت از دل و آرام جان ندید
جان بز لب آمد و رخ آن مهربان ندید

بز گلشن خزان رسیده رویم ز اشک سُرخ
بس جویبار روان شد و سرو روان ندید

شد دامنم چمن ز گل اشک ای دریغ
آن نونهال روضه باغ جان ندید

دزد سری که دیده ام از یاد خط او
از شهر پری دل دیوانگان ندید

از بس که دز رُبودن دلها دلاورست
گوی شکوه و شوکت شاه جهان ندید

ساهشهی که هر که سر از امر او بتافت
دز ششدر زمانه ره امن و امان ندید

وانکس که بیندگیش چو جوزا کمر ببند
آرامگاه خویش بجز آسمان ندید

زینسان کریم و عادل و عالم یگانه
نشنید گوش چرخ و زمین و زمان ندید

بس نسخه مصحح و جامع فتاده است
آنکس که آصف و جم و نوشروان ندید

منت خدایرا که ز تأیید لطف او
زخمی ز چشم فتنه آخر زمان ندید

هر روز بزتر است سلالیم رفعتش
هرگز تنزلی کس از آن نزدبان ندید

شرمنده ام ز چشم جهان بین خود چرا
بینا است و مدتیست که آن آستان ندید

غزل (۳)

زهی شاهنشهی عالی و ظلّ آن بیزدانی
قرین دولت و شوکت خلیل حی رحمانی

کف سخای ترا بحر گفتم و دل گفتم
قیاس بحر ز کف میکنی ز نادانی

چنین کریم و خردمند و دادگر که تویی
چه جای حاتم طائی و شاه ساسانی

تویی ز غایت عدلت همیشه گزگ و پلنگ
روند خانه بخانه ز بهر چوبانی

شجاع و عالم و عادل و کریم این کریم
بهوش و دزک چو آصف ولی سلیمانی

چنین بفرق تو افسر شده است ابر سزد
اگر ز معجز پیغمبریش بز خوانی

وگر بن سواری بود رسول تویی
بزرگ شاه سواران بوخی ربانی

وگزنه بهز چه گزدذ خجل ز مِعْجِزَه اَث
سَر فَوَارِس اَتْرَاك و رُوْم و اِیْرَانِی

چُو خُسْرَوَانَه نِهی پَا تُوَسَنِ كَلْگُونُ
نَدِیْدَه چَرخ بِشِیْرِنِ سُوَارِیْثِ ثَانِی

عَرَضِ خَالِدِ اَزِیْنِ مَدْحِ بُوْذِ عَرَضِ هُنَزُ
وگزنه مَدْحِ چَه حَاجَتِ تُو مِهْرِ تَابَانِی

غزل (۴)

بَحْمَدِ اللَّهِ كِه اَز اِقْبَالِ و بَخْتِ خُسْرُو ثَانِي
دَرِ دُرُجِ مَسْرَتِ اَخْتَرِ بُرُجِ جِهَانْبَانِي
چَرَاعِ دُوْدَمَانِ شِيرِ شِيرَانِ شاهِ گَزْدُونِ جَاهِ
حَسَنِ بَگِ اَنكِه زَبِيْدُ نُورِ چَشْمِ عَالَمَشِ خَانِي
زِ آزارِي كِه عَالَمِ اَز غَمَشِ بُودَنْدِ دَرِ مَاتَمِ
بَانْدَكِ مُدَّةِ صِحَّتِ يَابِ شُدِ اَز فَضْلِ يَزْدَانِي
سَزْدِ دَرِ شُكْرِ اَن نِعْمَتِ گَزِ كَرُوْبِيَانِ هَزِ دَمِ
بَسْجَدِه سَرْفَرُو آرَنْدِ چُونِ اَفْرَادِ اِنْسَانِي
زِ تَشْخِيصِ شِفَايِشِ خُسْرُو ثَانِي چَنَانِ شُدِ شَادِ
كِه يَعْقُوبِ پَيْمَبَرِ اَزِ وصالِ مَاهِ كُنْعَانِي
تَنْ و جَانِ مَنْ و صَدِّ هَمِ چُو مَنْ بَادَا فِدَايِ اُو
وَجُودَشِ عَافِيَتِ بَخْشِشْتِ بَهَرِ قَاصِي و دَانِي
نِه تَنَهَا مَنْ زِ يَمَنِ هِمَّتَشِ گَشْتَمِ خَلَاصِ اَزِ غَمِ
كَزِ و شَادَابِ گَزْدَدِ خَارِ و كَلِّ چُونِ اَبْرِ نِيْسَانِي
مَنْ مِسْكِيْنِ اَكْرِ قُورْبَانِ اُو گَشْتَمِ عَجَبِ نَبُودِ
كِه اِسْمَعِيْلِ رَا حَقِّ اَفْرِيْدِ اَزِ بَهَرِ قُزْبَانِي

غزل (۵)

دَاذْ اَزْ تَظَلُّمِ فَلِكِ حُقَّةٌ بَاذْ دَاذْ
چُنْدِيْنِ هَزَاذْ خِرْمَنِ هَسْتِي بَه بَاذْ دَاذْ

دَزْ كَلْسَنِ وُجُوذْ نَه شُكُفْتَه شُدْ كَلِي
كَآخِرِ وَرَقِ وَرَقِ نَه بَخَاكِ فَنَا فُتَاذْ

اِيْنِ مَعْدَنِ مُرُوْتُ وَاِيْنِ كَانِ عَقْلِ وِهُوْشِ
اِيْنِ بَخْرِ عِلْمِ مَنْبَعِ عِرْفَانِ وِ عَدْلِ وِ دَاذْ

جَانَشِ كِه طُوْطِيِي چَمَنِ خُلْدُ بُوْذْ شُدْ
آخِرِ بَآشِيَانَه اَصْلِيِي خُوِيْشِ شَاذْ

يَعْقُوْبُ بُوْذْ يُوْسِفِ زِنْدَانِ مَرْگِ شُدْ
سَرْدَرِ رَه وَفَايِ شَه دَاذْگَرِ نِهَادْ

تَارِيْخِ رِخْلَتَشِ زِ خِرْدِ جُنْسَتَمِ زِ غَمِ
اَوَّلِ دَرِيْغِ كُفْتُ وِ پَسِ اَنِكِه كُفْتُ دَاذْ

غزل (۶)

إلهی تا بگئی مُزغِ دِلِ اَنَدَرِ دَامِ کَا کُلْهَآ
بُوذِ دَرِ مَانَدَه وَ پَا بَسْتَه اَنِ حَلَالِ مُشْکِلْهَآ

اگر نه خامه مانی فیضت رشحه ریز آید
کجا یک قطره شبنم ریختی بز چهره گلها

وگرنه بز گلستان پرتو حسنت زدی عکسی
که در وی میشینیدی بانگِ او نیلایِ بلبلها

بتقدیر از نبودی دست تقدیرت جهان آرا
که را در خور بدی مساطگی زلف سنبُلها

به یک پرتو ز روی ماه کنعانی در افکندی
ز شهرستان مغرب تا بمصر آوازِ غلغلها

جمالی را که نه آرایش از عکسِ رُخت گیرد
چه سود از خط و خال و غازه و زرب و تجملها

بداذ خالدِ پیچاره در مانده رس یا رب
که دارد قلزمِ جودت بسی چون او بساحلها

بیک جنبش ز بزقِ لامع نورِ قدیم خود
بَلُطْفَشِ وَ ارهان از گزدش دوزو تسلسلها

غزل (۷)

بِمِعْمَارِ غَمَتِ نَوْ سَاخْتَمِ وِیرَانَهُ خُودِ رَا
بِیَادَتِ كَعْبِهِ كَزْدَمِ عَاقِبَتِ بُتْخَانَهُ خُودِ رَا

فُرُو مَانْدَنْدُ أَطْبَیایِ جِهَانِ اَزْ چَارَهْ اَمِ اَحِرْ
بَدَزْدِی یَاقَتَمِ دَرِ مَآنِ دِلِ دِیَوَانَهُ خُودِ رَا

زِ سَوْدَايَتِ چُنِیْنِ بَدِ نَامِ گَشْتَمِ دَرِ هَمَهْ عَالَمِ
بِگُوشِ خُودِ شَنِیْدَمِ هَزْ طَرْفِ اَفْسَانَهُ خُودِ رَا

بِگَزْدِ شَمْعِ رُویْتِ بَسِ كِهْ گَشْتَمِ مَانْدَمِ اَزْ پَرَوَاژِ
سَرْتِ كَزْدَمِ چِهْ زِیْبَا سُوخْتِیِ پَرَوَانَهُ خُودِ رَا

اَدِیْبِ مَنِ جَلِیْسِ مَنِ شَوْدِ دَرِ حَلَقَهْ رِنْدَانِ
بِگُوشِشِ كَزِ رَسَانَمِ نَالَهْ مَسْتَانَهُ خُودِ رَا

دَرِ اِقْلِیْمِ مُحَبَّبْتِ اَزْ خَرَابِیْهَآ سَتِ مَعْمُورِیِ
بَسَّیْلِ اَشْكِ بَايَدِ كَنْدِ اَسَاسِ خَانَهْ خُودِ رَا

سَرَا پَا نِعْمَتَمِ بَا اِیْنِ هَمَهْ دَرِ مَانْدَهْ كِیِ خَالِدِ
نَمِیْدَانَمِ چَسَانِ اَرَمِ بَجَا شُكْرَانَهُ خُودِ رَا

غزل (۸)

وَ حَسْرَتَا جُدَا شُدَمَ اَزْ خَانَهٗ خُذَا
اَزْ غُصَّهٗ وَقْتِ گَشْتِ شَوَدِ دِلِ زِ تَنِ جُدَا

مَا رَا نَبُوذِ خَوَاهَشِ رَفْتَنِ زِ كُوِيِ دُوَسْتِ
اَمَّا چُو اَمْرِ اُوَسْتِ زِ سَزِ مِيكْنِيْمِ پَا

اَهْلِ صَفَا بَدَاغِ غَمِ مَزُوَهٗ مُزْدَهٗ اَنَدِ
مَنْ شَاذِ چُونِ زِيْمِ كِهٖ شُدَمَ دُوْرَ اَزْ صَفَا

حَجْرُ و مَقَامُ و زَمْرَمُ و اَزْكَانُ و مُلْتَزَمُ
گُوِيْتَنْدِ بَازِ كَرْدِ كُجَا مِيْرُوِيِ كُجَا

دَاْمَانِ دِلِ گِرِفْتَهٗ بَرَنْدَمِ كَشَانِ كَشَانِ
خَانَهٗ رَوْضَهٗ وَ مِثْبَرُ وَ مِحْرَابِ مُصْطَفَا

اَزْ اِشْتِيَاقِ يَثْرِبُ و دَرْدِ فِرَاقِ بَيْتِ
كَاهِيَسْتِ دِلِ قُتَادَهٗ مِيَّانِ دُوِ كَهْرُبَا

خَالِدِ چُو دَسْتِ دَرِ هَمَهٗ جَا جِلُوْگَرِ بُوْدِ
پَسِ غَمِ مَخُوْرِ زِ خَانَهٗ اُوِ گَزِ شُدِيِ جُدَا

غزل (۹)

وَامِ بَغْرِفْتُمْ بَصْدَ جَانِ گَزْدِ نَغْلَيْنِ تُرَا
هَسْتِ جَانِي وَآن هَمِ اَز تُو چُون دَهَمِ دِينِ تُرَا

بِي تُو اَمِ چَنْدَانِ مُطْوُولِ شُدِ شَبِّ تَارِيكِ هَجْرِ
مُخْتَصَرِ خَوَانِمِ تَطَاوُلْهَائِي زُلْفَيْنِ تُرَا

مَاهِ نُو بَرِ مِهْزِ ثَابِتِ عَقْرَبِ وَ پَرُوِيْنِ رَوَانِ
وَه چَه زِيَدِ هَيْئَتِ اَشْكَالِ بِي شَيْنِ تُرَا

بَرِ رَصْدِ بَنْدَانِ نَكْرَدَدِ كَشْفِ اَيْنِ تَا نِنِگَرَنْدِ
گَزْدِ رُوِيِ خُوِيِ چَكَانِ جَوْلَانِ زُلْفَيْنِ تُرَا

نَفِي جُزُوِ حَضَرِ وَ فَزْدِ شَمْسِ وَ اِسْتِلْزَامِ اُو
بَسِ مَنَافِي شُدِ دَهَانِ وَ زُلْفِ وَ خَدَّيْنِ تُرَا

چَشْمِ پِيْمَارْتِ دَهْدِ دَرِ هَزِ اِشَارْتِ صَدِّ شِفَا
بُو عَلِيِ مُشْكِلِ كِه دَانْدِ حِكْمَةَ الْعَيْنِ تُرَا

چَهْرَه اَتِ زِ اَبِ دِلِ آرَايِي هَوَا رَا دَاَدَه نَمِ
تَا بَرُخْسَارْتِ هُوِيْدَا كَزْدَه قُوْسَيْنِ تُرَا

خَالِدِ اَزِ اَبْرُوِيِ مُشْكِيْنَتِ اَكْرِ كُوِيْدِ سُوْحَنْ
چُونِ كَشْدِ اَخِرِ كَمَانِ قَابِ قُوْسَيْنِ تُرَا

غزل (۱۰)

ای بی گلِ رویت بُود مُرگانِ بچشمِ خازها
صد ماهِ کنعانی بزمِ چون نقشِ بزِ دیوارها

أحوالِ آزارِ مرا پُرسیده بُودند از گرم
سهلست با هجرِ تو بز جانِ سخیِ آزارها

لیک از و فورِ انتظار شد چشمِ گزیانم چهار
شاید کند آن غمگساز غمخواریِ بیمارها

نا آمدن را غیرِ بیم از طعنِ مزدوم وجه نیست
هستند صافیِ طیبستانِ عاری ز عیب و عازها

نبود تفاوتِ پیش من از آمدن تا نآمدن
این بس که خالِدِ دزِ دلّتِ باری گذشت از بازها

غزل (۱۱)

میرسد گز شوی تو دوزِ ما
تا سَمَكِ اشک و آه تا بَسَمَا

دل بگویت چنان شده است آسیر
ابداً لیس یزفَعُ القَدَمَا

دیده جویایِ خَاكِ دَرْگِه تُوشت
تُوْبُ اَفْدَامِکُمْ یَزِیلُ عَمَا

بی جمالِ تو گز روم به بهشت
لَا اَرَى الرُّوْحَ بَلْ اَرَى اَلْمَا

دَم بَدَم دَر فِرَاقَتِ اَنی هَمْدَم
تَمْرُجُ العَیْنُ بِالذُّمُوغِ دَمَا

دل هَدَفِ پِیش تیز غَمزَه تُوشت
لَحْظُ عَیْنِیْکَ لَو رَمی کَرَمَا

خَالِدَ از عِشْقِ تُو چِه چَارَه کُنْد
خَالِقُ العَرِشِ بِالهُوْیِ حَکَمَا

غزل (۱۲)

جُزْ تُو سَرْ مَایَه جَانِ نِیْسْت مَرَا
بِی تُو سَوْدَايِ جِنَانِ نِیْسْت مَرَا

کِی کُنَم قَوْلِ کِسی دَر حَقِّ تُو
گُوشِ جُزْ تُو بَجِهَانِ نِیْسْت مَرَا

گَز شَوَم اَز سَر کُویِ تُو جُدَا
عَیْرِ فَرِیَادُ و فِغَانِ نِیْسْت مَرَا

بِی وِصَالِ تُو کِه جُزْ اُو مَایَه عِیْشِ
نِیْسْت شَادِی بَرَوَانِ نِیْسْت مَرَا

بَوَقَايِ تُو کِه تَا رُوزِ وَقَاتِ
جُزْ وَقَا بَا تُو کِمَانِ نِیْسْت مَرَا

غزل (۱۳)

مِجْمَرِ سینه زِ دُورِیْتِ بِتَابَسْتِ اِمَشَبِ
وَزِ غَمْتِ صَبْرُ بَدَلِ نَقْشِ بَزِ اَبَسْتِ اِمَشَبِ

دَزِ هَوایِ نَمَكِ لَعْلُ وِ مِیِ دِیدَه تُوَسْتِ
دِلِ کِه اَزِ آتِشِ عِشْقِ تُو کَبَابَسْتِ اِمَشَبِ

کَلِ رُخَساریِ تُو نَقْشِ اَسْتِ چَنانِ دَزِ دِیدَه
اَبِ چَشْمَمِ هَمگیِ عَینِ کَلابِ اَسْتِ اِمَشَبِ

نایدَمِ خَوابِ مَبادا کِه بَخَوابَتِ بِنَمِ
دِیدَه بَخِتِ مَرا بِنِ چَه بَخَوابَسْتِ اِمَشَبِ

دَزِ غَمْتِ سَبیلِ سِرِشْکَمِ هَمَه مَعْمُورَه کِرِفْتِ
بِیِ کُلِ رُویِ تُوامِ خانَه خَرابَسْتِ اِمَشَبِ

بَزُلالِ لَبْتِ اَزِ بَسْکِه بُوذِ تَشْنَه لَبَمِ
عالمِ اَندَزِ نَظَرَمِ مَوجِ سَرابَسْتِ اِمَشَبِ

خَالِدا تَا بَحْیالِ نِگَهشِ مَذْهُوشَمِ
کَنِ مَرا دَاعِیَه بَادَه نَابَسْتِ اِمَشَبِ

غزل (۱۴)

گَز چِه اَسْبَابِ طَرْبِ پِيشِ مَن اَكْتُونِ نِه كَمَسْت
شَادِيْمِ بِي كَلِّ رُوِي تُو هَمَه دَرْدُ وِ غَمَسْت

دَابِ اَزْبَابِ مُحَبَّتِ نَبُوْدِ اَسَايشِ
لَدَّتِ عَاشِقِ دِلْسُوخْتِه اَنْدَرِ اَلْمَسْتِ

بَاْمِيْدِ سَرِ خُوْدِ پَايِ مَنِه دَرِ رِه عِشْقِ
كَانْدَرِيْنِ مَرْحَلَه سَرْبَاخْتَنِ اَوَّلِ قَدَمَسْتِ

گَزْدَنِ شِيْشَه مِي گِيْزُ وِ سَفَالِيْنَه جَامِ
اَكْرَتِ اَزْرُوِي تَاچِ كِي وِ جَامِ جَمَسْتِ

جَانِ مَن دَوْلَتِ جَاوِيْدِ بَدُنِيَا مَفْرُوشِ
گَز كُنِي نِيكِ نَظَرِ حَاصِلِ اَن يَكِ دُو دَمَسْتِ

گَز رَنِي نُوْبَتِ شَاهِي بَجِهَانِ تَا مَانِي
اَوَّلَتِ دَرْدِ سَرُو اَخِرِ كَارَتِ نَدَمَسْتِ

رَخْمِ نَا خُوْرْدَه زِ خَالِدِ طَمَعِ شِعْزِ مَدَاذِ
سِيْنَه اَشِ گَزِ بَمَثَلِ لَوْحِ وِ زَبَانَشِ قَلْمَسْتِ

غزل (۱۵)

بِی زوِیِ تُوَامِ اَنِ مَهْ نَوُ خَانَه خَرَابَسْت
وَزْ هَجْرِ تُوَامِ صَبْرُ بَدَلُ نَقْشِ بَرِ آبَسْت

دَزْ خَوَابِ تَوَانِ دِیدَنْتُ وِ خَوَابِ نَبَايَدُ
اَزْ بَسِ کِه مَرَا دِیدَه اِقْبَالَ بَخَوَابَسْت

دُو شَمِ بِنِگَاهِ تُو دِلِ اَزْ بَادَه غَنِی بُوذْ
خُونِ جِگَزِ اِمْشَبِ مِی وِ غَمِ جَامِ شَرَابَسْت

گَزْ بَارِ دِگَزِ دَسْتِ دَهْدِ اَنْ مِی لَعْلَشْ
مَا رَا چِه غَمِ اَزْ فَوْتِ نَبِی چَنگُ وِ رَبَابَسْت

خَالِدِ اَكْزِ اَنْ عُمْرِ گِرَانِ مَایَه زِ کَفِ رَفْتِ
اَفْغَانِ چِه کُنِی قَاعِدَه عُمْرِ دَهَابَسْت

غزل (۱۶)

بَارَمِ اَز سَوْدَايِ مَهْرُويِ دَرُونِ پُرِ مَاتَمَسْت
رِشْتَهٗ كَارَمِ زِ زُلْفِ دَرِ هَمَشِ خَمِ دَرِ خَمَسْت

اَبِ رُوِيَمِ زِ اَتِشِ رُخْسَارِ اَوْ بَرَبَادِ شُد
اَرِي اَرِي بَا وُجُودِ خُورِ چِه جَايِ شَبْنَمَسْت

خُورَدَهٗ بِيَنانِ رَا كُنْدِ اَكَاَهٗ خَالِشِ زِيَرِ لَبِ
دَرِ فَضَايِ اَفْرِيَنَشِ گَزِ بُوَدِ مِثْلِشِ كَمَسْت

زِخْمِ دِلِ رَا مَرْهَمِي جُسْتَمِ نُمُودِي چِيَنِ زُلْفِ
خَسْتِگَانَرَا كِي تَسْلَايِ زِ مُشْكِيَنِ مَرْهَمَسْت

هَزِ كِه دِيَدِ اَن شَاهِ خُوبَانَرَا رَسَنِ بَازيِ زُلْفِ
بِيژَنِ چَاهِ زَنَخْدَانِشِ شُودِ گَزِ رُسْتَمَسْت

خَالِدِ اَنْدَزِ قَوْلِهَا لَافِ فَصَاحْتِ مِيَرَنْدِ
لِيكَ دَرِ وَصْفِ جَمَالِ اَن پَرِيُوشِ اَبِكَمَسْت

غزل (۱۷)

زِ رَشكِ سَرُو قَدَتْ پايِ سَرُو دَرِ خَاكَسْتِ
كَنَانِ پيرَهَنِ گُلِ زِ رُوِيْتِ صَدِّ چَاكَسْتِ

كِتَايْتِ اَزِ دَهَنِ تُسْتِ سِرِّ جَوْهَرِ فَرْدِ
پِيَرُونِ زِ دَائِرَةِ فَهْمِ وَ حَدِّ اِذْرَاكَسْتِ

نَه دِيْدَهٗ مَنْ مَسْكِيْنَ نَظَّارَهٗ بَاشْدُ وَ بَسِ
نَظَّارَهٗ اَتْ هَمَهٗ شَبِّ چَشْمِ هَشْتِ اَفْلَاكَسْتِ

چُو بُگْذَرِي بَسَرِي كُوِي كُشْتَهٗ گَانِ غَمْتِ
هَزَارِ جَانِ كَرِيْمِيْتِ بَنْدِ فِثْرَاكَسْتِ

مَعَ الْوُجُوْدِ زُلَّالِ دَهَانُ وَ زُلْفِ كَچَتْ
چَه جَايِ چَشْمَهٗ حَيَوَانُ وَ مَارِ ضَحَّاكَسْتِ

بَدَانِ اُمِيْدِ كِه چُونِ بَاذِ بُگْذَرِي بَسَرَشِ
بَرَهٗ گُذَارِ تُو خَالِدِ قُتَادَهٗ دَرِ خَاكَسْتِ

غزل (۱۸)

هَزْگِيزَ تَرَحْمِي بَمَنْ مُبْتَلَاثَ نِيَسْتِ
مَعْلُومِ شُدْ مَرَا كِه تُو خَوْفِ خُدَاثَ نِيَسْتِ

مَا دَرِ قَمَارِ عِشْقِ تُو جَانِ بَاخْتِيَمِ وَ لِيكَ
بَا آنِ دُو رُخِ تُو شَاهِي وَ پَزَوَايِ تُو مَاتِ نِيَسْتِ

بَهْرِ بَلَايِ جَانِ سُخْنِي جُسْتَمِ اَز لَبْتِ
خُورَسَنْدِ كُنْ بَلَا تُو مَرَا كَزِ بَلَاثَ نِيَسْتِ

كُفْتَمِ مَكَزِ حَيَاثِ بُوَدِ لَعْلِ جَانِ فَرَاثِ
كُفْتَا كَلَامِ بِيهُودَه كَمِ كُو حَيَاثِ نِيَسْتِ

كَزِ بِيَنَمِ اَز وَفَاثِ بِيَالِيَنِ پَسِ اَز وَفَاثِ
مَقْضُودَمِ اَز خُدَايِ بَغِيَزِ اَز وَفَاثِ نِيَسْتِ

خَالِدِ زِ كِلْكَتِ اَيْنِ عَزَلِ دِلِ كُشَا كِه رِيخْتِ
جُزْ دَرِ خُورِ بَلَاغْتِ پِيَرِي هَرَاثِ نِيَسْتِ

غزل (۱۹)

رُو بَمِخْرَابِ دُو اَبْرُوِيَتِ عَبَثِ كَزْدَمِ عَبَثِ
سَجْدَه سُوِي كَعْبَه كُوِيَتِ عَبَثِ كَزْدَمِ عَبَثِ

اَنْ نَه رَحْمِي بِحَالِ دَاذِ خَوَاهَانِ اَيَدَتِ
دَشْتِ دَرِ زَنْجِيَرِ كِيَسُوِيَتِ عَبَثِ كَزْدَمِ عَبَثِ

بَزِ سَرِ رَاهَتِ چُو خَاكِ اُفْتَادَنَمِ بِي سُوذِ بُودِ
نَالَه شَبِگِيَزِ دَرِ كُوِيَتِ عَبَثِ كَزْدَمِ عَبَثِ

كَاكَلَتِ رَا مُشِكِ چِيَنِ كُفْتَمِ خَطَا كُفْتَمِ خَطَا
نِسْبَتِ خُوْرَشِيْدِ بَا رُوِيَتِ عَبَثِ كَزْدَمِ عَبَثِ

نَا خُدا تَرُسِ و جَفَا اَيِيْنِي و مَرْدَمِ فَرِيْبِ
مَيْلِ دِلِ رُوِيَزِ اَزَلِ سُوِيَتِ عَبَثِ كَزْدَمِ عَبَثِ

دِلِ بَفْتَرَاكِ نِيْگَاهَتِ بَسْتَنَمِ بَدِ بُودِ بَدِ
جَانِ فِدَايِ چَشَمِ جَاْدُوِيَتِ عَبَثِ كَزْدَمِ عَبَثِ

خُوِيَتِ اَزِ خُوْنِ رِيْزَدَمِ رُوِيَتِ دَهْدِ صَدِ خُوْنِ بَهَا
خَالِدِ اَسَا شَكُوَهِ اَزِ خُوِيَتِ عَبَثِ كَزْدَمِ عَبَثِ

غزل (۲۰)

این چه نامست کزو سگه دین یافت رواج
شد ازو مملکت کفر و ضلالت تا راح

بندگانش همگی خرقه صد پاره به بز
بائی بز تارک گزدون و دز آزرَم ز تاج

بزرخ قلم امکان و جوب از نشدی
داتش آمیخته میگشت بهم عذب و اجاج

شد نبی و ولی از جُرعه جامش مدهوش
این عمران ارنی گفت و انا الحق حلاج

لی مع الله ورا خاصه بلند آورنگیست
نزدبان گشت مران تخت شرف را معراج

بازم از دست بدامن رسدت پیش از مزگ
ندهم از کف شوذ از چرخ بیازی لجاج

ای خوش آن وقت که بینم رخ بزم آرایت
چون مه چازده باز دگر اندر شب داج

خالد از وصف تو نام آورئی میخواهد
وزنه آینه خور نیست بصیقل محتاج

غزل (۲۱)

اَنِ شُدَه دَز دُورِ لَعَلَّتْ تَاَزَه اَيَّامِ مَسِيحِ
زِنْدَه گَشْتَه اَز دَمِ جَانِ پَزَوَرْتِ نَامِ مَسِيحِ

عَالَمِ وِ اَدَمِ كِرِفْتَارِ حَطِّ سَبْزِ تُو شُدِ
نَه هَمِيْنِ زَنْجِيْرِ مُوسَى گَشْتِ يَا دَامِ مَسِيحِ

بَيِّ كَيِّ بَزِ تَارِكِ كَزْدُونِ نِهَادِي اَز شَرْفِ
كَز نَشُدِ بَزِ بِنْدَه كِيْتِ خْتَمِ اَنْجَامِ مَسِيحِ

كَز لَبِ اَوْ رَا بُدِي خَاصِيْتِ لَعَلَّتْ چَرَا
عَالَمِ سَفَلِي سُلَيْمَانِ وَشِ نَشُدِ رَامِ مَسِيحِ

خَالِدَا مَزْدَانَه اَز دُنْيَا بَزِ اَفْشَانِ اَسْتِيْنِ
كَز تَجْرُدِ گَشْتِ كَزْدُونِ جَايِ اَرَامِ مَسِيحِ

غزل (۲۲)

ای تَابِ زِ آفتَابِ رُبُودَه زِ تَابِ رُخِ
پیراسته اَسْتِ اِیْزَدَتْ اَزْ مُشْكِ نَابِ رُخِ

زین چاشنگاه رُوی نُهْمَتُنْ زِ مَنْ چَرَا
دَرِ چَاشْنگاهِ کِی بَنُهْمَتْ اَفْتَابِ رُخِ

مِهْرِ مُنِیزِ بَا هَمَه خُوبِی و مَنزِلَتْ
هَزْ شَبِ کُنْدِ زِ شَرْمِ رُخْتِ دَرِ نِقَابِ رُخِ

مَقْشُونِ یَكِ نِگَاهْتَمِ اَزْ مَنْ مِپُوشِ چِشْمِ
مَجْنُونِ رُوی مَاهْتَمِ اَزْ مَنْ مَتَابِ رُخِ

خَالِدِ اَکْرِ بَرُوی تُو کُلْرَا قَرِینِ کُنْدِ
شُویْدِ زِ حَجَلْتِ رُخِ تُو اَزْ کَلَابِ رُخِ

غزل (۲۳)

جَانِ بِاسْتِقْبَالِ جَانَانِ مِيرُوذُ
تَشْنَهٗ سُوِيِ آبِ حَيَوَانِ مِيرُوذُ

بُلْبُلِ شَيْدَا شُدْ آزَادِ اَزْ قَفَسِ
سُوِيِ كَلِّ گَشْتِ كَلِستَانِ مِيرُوذُ

زَيْنِ عَجَائِبِ تَرِ چِهٖ بَاشْدِ دَرِ جِهَانِ
مِهْرَ رَا شَبِ پَرِهٖ مِيهْمَانِ مِيرُوذُ

تَا زِ كَفِ دَامَانِ يَارَمِ شُدْ بَرُونِ
خُونَمِ اَزْ مُرْگَانِ بَدَامَانِ مِيرُوذُ

دَرِ فِرَاقِشِ صَبْرُ كَرْدَنْ چُونِ تَوَانِ
جِسْمِ اَكْرَ بَا زِ اِيستَدِ جَانِ مِيرُوذُ

گَرْدِ خَالِدِ دَامَنْ اَزْ لَعْلَتِ يَمَنْ
سُوِيِ سَامَانِ بَدَخَشَانِ مِيرُوذُ

غزل (۲۴)

مُزْدَه اَنِ يَعْقُوبُ دِلْ كَانِ يُوسِفِ كُنْعَانِ رَسِيدِ
مِخْنَتِ بِي مُنْتَهَايِ هَجْرَ رَا پَايَانِ رَسِيدِ

بَارُ گَزْدِ اَنِ جَانِ بَرِ لَبِ آمَدگانِ نازنینِ
عِيسِي مَزِيمِ صِفْتِ بَهْرِ عِلَاجِ جَانِ رَسِيدِ

كُوهِ غَمِ بَرَبَادِ دَهْ اَنِ دِلِ كِه بَا بَادِ صَبَا
بَرِ مُشَامَمِ بُوِي خَاكِ مَقْدَمِ جَانَانِ رَسِيدِ

تَلْخِيِي دَوْرَانِ بِيكَسَرِ مَحُو شُدْ اَزِ دِلِ مَرَا
چُونِ نَسِيمِ بَرِ مُشَامَمِ زِ اَنِ كَلِ خَنْدَانِ رَسِيدِ

خَالِدِ اَنِ مُرَغِ گِلِسْتَانِ وَفَا بَسِ كُنْ سُخْنِ
كَانِ بَهَارِ زِنْدِگَانِي خُرْمِ وَ خَنْدَانِ رَسِيدِ

غزل (۲۵)

سَايَهٗ اِيْنِ خِرْزَقَهٗ نِيْلِي كِرَا مَامَنْ بُوَد
يَا دَرِ اِيْنِ دُنْيَا كُجَا آسَايِشِ يَك تَنْ بُوَد

گَزْدَشِ گَزْدُونِ هَزَارَانِ خَانَهٗ رَا بَرَبَادِ دَادِ
نَهٗ هَمِيْنِ بَدِ مِهْرِيْشِ بَا تُسْتِ يَا بَا مَنْ بُوَد

چَشْمِ عِيْرَتِ بَرِ گُشَا وَ طَاقِ كِسْرِي رَا بِيْنِ
بَرْدَهٗ دَارِشِ عَنكَبُوْتِ وَ جَعْدِ نُوْبَتِ زَنْ بُوَد

شَهْرِيَارَانِ كِهٖ بَرِ اَوْرُنْگِ زَرِيْنِ خُفْتَهٗ اَنْدِ
نِيَكِ بَنْگَرِ تَا كُجَا شَانِ مَنْرُلُ وَ مَسْكَنْ بُوَد

بَا بَخَاكِ اَهْسْتَهٗ نِهٖ خَالِدِ كِهٖ اِيْنِ سَيَّارَهٗ خَاكِ
اَزْ غُبَارِ خَطِّ مَهْرُوِيَانِ سِيْمِيْنِ تَنْ بُوَد

غزل (۲۶)

این چه خاکست گزو رایحه جان آمد
خس و خارش بنظر سئیل و ریحان آمد

همچو مرغی که پس از هجر بگلزار رسد
دلّم از شادی او سحت بافغان آمد

شوره خاکینست گزو سز نرده شاخ گیاه
نکھتس رشك ده روضه رضوان آمد

خواندمش مشک ختن لیک خطا میگویم
گفت دل عنبر سارا و پشیمان آمد

این همان خاک کزین پیش زمان بقدیم
تا سحر نیمه شبی منزل جانان آمد

آن زمان گاهوی مشکین شکار اندازش
بود مدهوش می خواب هراسان آمد

نیمه خوابش اثر نشئه می میبخشد
چهره اش رشك ده شمع شبستان آمد

خالد آن عشرت جان بخش در آن شب که گذشت
وه چه خوش بود ولی زود پایان آمد

غزل (۲۷)

کیست این کز نگهی رهزنِ صد جان باشد
هر زمان جلوه گنان بز سر میدان باشد

خسروانه چو پی گوئی دواند گلگون
سر صد کوه کنش دز خم چوگان باشد

خور از عکس رخس دشت ز عکس خود شست
وای بز حال اسیری که از انسان باشد

این همه فتنه گران کاکلِ مشکین خیزد
آبله آنست که اندز غم ایمان باشد

از قد و لغل و رخ و چشم و خطش سرمنده
سزو یاقوت و گل و نرگس و ریحان باشد

بس که دز مضر لطافت تو عزیزِ امروز
کی کسی طالبِ بیع مه گنغان باشد

گفتی از غمزه من جان ندهی سنگِ دلی
آری اندز دلم آمد شیدی مُرگان باشد

ماه بالذكه چو زويت شوذ آخز ناچار
خوشه چين گزدد ازان بز زده دامن باشد

خالدًا تا دهم دست گدائي درش
ابلهم گز هوسم ملك سليمان باشد

غزل (۲۸)

بِأَكْسِيرُ وَ حَيْلُ هَزْ خَاكِ رَاهِ زَرِّ نَخَوَاهُدْ شُدْ
هَمَهْ بَدِ أَضَلِ سَنَگِیِ دَرِ بَهَا گُوَهَرِ نَخَوَاهُدْ شُدْ

سَلِیْمَانِیِ نَهْ زَبِیْدَ هَزْ كِرَا خَاتَمِ بُودْ دَرِ كَفْ
هَزْ آنْکُو آیْنَه مِیْسَاژْدِ اِسْکَنْدَرِ نَخَوَاهُدْ شُدْ

هَمَهْ کَسِ خَوِیْشِ رَا عَاشِقُ تَوَانْدِ کَرْدِ چُونِ بُلْبُلْ
وَلِیِ پَزَوَانَه وَشِ جُوِیَايِ تَرَكِ سَرِ نَخَوَاهُدْ شُدْ

هَمَهْ گُلْگُونِ سُوَارِیِ خُسْرُو پَزُوِیَزِ نَتَوَانِ کُفْتْ
هَمَهْ زَبَا رُخِیِ شَرِیْنِ صِفْتِ دَلْبَرِ نَخَوَاهُدْ شُدْ

بَعَالَمِ هَزْ کِه پِیْنِیِ خَالِدِ بِيچَاَرَهْ اَسْتْ اَمَّا
چُو اِبْرَاهِیْمِ کَسِ زَبِیْثَهْ اَفْسَرِ نَخَوَاهُدْ شُدْ

غزل (۲۹)

آنکه صد فضل بز روان دارد
هر که سودای نام آن دارد

نام نامی او ببیت آخیز
همچو دُر در صدف مکان دارد

گنج فضلست و معدن عرفان
زیب از خالدهش نهان دارد

آنچنان جای کرده دُر دل تنگی
تو مینداز جای جان دارد

خامه دُر و صف آدمیت او
آخرست گزچه صد زبان دارد

زلف سز بسته از دل عشاق
مُرغ پا بسته دُر میان دارد

غزل (۳۰)

جانا پیا که پیٹو جہانِ وَاِلہ شد
بس دل ز داغِ نَزگِیسِ مَسْتَتِ کہ لالہ شد

آمادہ آنت بزمِ بَأَمیدِ مَقْدَمَتِ
قَدْ چَنگُ وَاَشکِ تَارُ وِدُو چَشَمَمِ پِیَالہ شد

دَرِ طِفْلِیَّتِ تَمَلُّکِ دِلْہَا وَظِیفَہ بُودِ
بِی حُجَّتِ وِ کُنُونِ خَطِّ سَبَزَتِ قَبَالہ شد

بُودَمِ اُمیدِ بُوَسَہِ اَز لَبِ زِ چَشَمِ تُو
اَنرَا بَچَاہِ غَبْغَبَتِ اَز وِی حَوَالہ شد

خَالِدِ زِ هِجْرَتِ اَی کُلِّ سِیرَا بِ اَکْر نَمْرُدِ
مَعْدُوْر دَا زِ مَرْکِ زِ بَالَا حَوَالہ شد

غزل (۳۱)

سُوگَنْدُ بَخَالِی زِ رُخْتِ گِشْتِ بَدِیدُ
سُوگَنْدُ بَخَطِّی کِه بگَزْدَش بَدَمِیدُ

سُوگَنْدُ بَانَ قَامَتِ چُونِ سَرُو بُلَنْدُ
کَانْدَزِ هَوَسَشِ عُمَزِ بَپَايَانِ بَرَسِیدُ

سُوگَنْدُ بَانَ فِئْتَه کِه چَشْمَشِ گُوینْدُ
وَانگَاهِ قَسَمِ بَانَ هِلَالِ شَبِ عَینْدُ

سُوگَنْدُ بَانَ لَعْلِ لَبِ مَایَه جَانِ
هَزِ کَسِ کِه بَدِیدَش لَبِ حَسْرَتِ بَگَزِیدُ

سُوگَنْدُ بَانَ طَرَّه پُز تَابِ وِ شِکْنِ
سُوگَنْدُ بَانَ عُرَّه مَیْمُونُ وِ سَعِیدُ

خَالِدِ زِعْمَتِ چَنَانِ زَاوِ وِ نِزَاوِ
ایْنِ بَیْتِ نِیْکُو صَادِقِ خَالَشِ گَزِیدُ

تَضْحِیْفِ بَرَادَرِ پَدَرِ هَمْدَمِ اَوْشْتِ
تَا بَزِ رُخِ تُو بَرَادَرِ مَادَرِ دِیدُ

غزل (۳۲)

ای بامیدِ وصالَتِ تلخِیِ هجرانِ لذیدُ
آبِ تیغَتِ دز گلو چُونِ قَطْرَهٗ حَیْوَانِ لَدِیدُ

لذتِ زِبائیِ خالِ رُخْتِ اَزِ دِلِ نَرَفْتِ
وَه کِه هِنْدُو بَچَه دَر مِیْنُو بُوَد چَنْدَانِ لَدِیدُ

گاهِ مُرْگانتِ رُبایدِ اَزِ کَفَمِ دِلِ گاهِ حَطِّ
دَر گِلِسْتانِ رُخْتِ هَم خاَرُ و هَم رِیحانِ لَدِیدُ

یادِ خورِشیدِ رُخْتِ بَرِ دِلِ نَمایدِ اَنچَنانِ
بُنَدی رَا پَرْتُو خورِ دَر تَكِ زَنَدانِ لَدِیدُ

جانِ مَن اَزِ دُورِیْتِ جانَم بَلَب نَزْدیکِ شُد
هُوشَمندانِ جانِ نَبندانِ بِیِ جانانِ لَدِیدُ

خاَرِ عُنچَهٗ پِیْکانِ مُرْگانتِ بَجانِ
چُونِ تَبْشَمهائِ کُلِّ بَرِ بُلْبُلِ خُوشِ خانِ لَدِیدُ

خالدایِ بیِ رُویِ زِیْبایشِ بَفِرْدوسَمِ مَحْوانِ
آتِشِ دُورِخِ مَرا صَدِ بازِ ازانِ بُسْتانِ لَدِیدُ

غزل (۳۳)

ای سراسیمه قهر تو سپهرِ دَوّاز
گزنه طاقی ز چه نه طاقِ فلکِ راستِ مَدّاز

تو امان واز کنی جمع بهم آتش و آب
شاهد حال بود فی الشجرِ الأخضرِ ناز

هست با حکم تو آسان تر هر کار که هست
حل هر عقده که باشد بر عالم دُشواز

پرتو مهرت اگر شغله بگلشن نزدی
مزرغ کنی از پی گلزار شیدی دز گلزار

عزّش عکسی بود از عشرِ بحارِ کرمّت
یا حبابیست از آن قلزم نایابِ کَنّاز

فهم دز کُنه تو دخلی نکند گر بمثل
موز مساجی افلاک کند دز چه تاز

نیست مخرّم بشبستانِ جلالَتِ اذّهان
نبرد ره بدبستانِ کمالَتِ افکار

طَائِرِ فِكْرِ أَبَدٍ دَزْ طَلَبِ مَعْرِفَتِ
گَز سُوِي عَالَمِ بَالَا بَه پَرْدِ آخِرِ گَز

نَشُوْد نِيَمِ جَوِ اَز سَاحَتِ قُدْسَتِ آگَاهِ
گَز دُو صَدِ جَائِ كُنْدِ بَنْدِ زِ سِسْتِي مَنقَازِ

طَرْفَه تَرِ اِيْنِ كِه زِ جَانِي بِيَدْنَهَا نَزْدِيكِ
بَلَكِه نَزْدِيكْتَرِ اَز پِيْنَشِ چَشْمِ اَز اَبْصَارِ

لَيْكِ اَكْرَ شَبِ پَرَه اَز مِهْرِ نَدَارْدِ بَهْرِي
نِيَسْتِ چِيْزِي بَجُزِ اَز ضَعْفِ خُوْدَشِ مَانِعِ بَازِ

خَالِدِ اَيِّ غَرْقَه گَزْدَابِ هَوْسِ زَازِ بَنَالِ
پِيْشِ اَزْبَابِ كَرَمِ سُوْدِ دَهْدِ نَالَه وَ زَازِ

غزل (۳۴)

اَنِ مَلِكِ شِيوَهٗ فَرَحُنْدَهٗ شِعَازِ
وَيِ فَلَكَ پَايَهٗ عَالِي مِقْدَازِ

كَانُ فَضْلُ وَهَنْزُ وَ مِهْرُ وَ وَفَا
مَتَّبِعِ شَرْمُ وَ اَدَبِ كُوهِ وَقَازِ

مَفْخَرِ زُمْرَهٗ دَانِشْمَنْدَانِ
هَسْتِي وَ نَيْسْتِ دَرِيْنِ كَازِ اِنْكَازِ

رُو بَمَطْلَبِ نِهْمِ اَوْلِيْسْتِ اَزَانِكِه
بَز تَرِي زَانِ چِه نَوِيْسَمِ صَدِّ بَازِ

چُونِ دَرِيْنِ وَقْتِ بِيَاذِ اَوْرَدِيْمِ
شُدِهٗ بُوَدِ نَامَهٗ نَامِيْتِ اِضْدَاذِ

نَامَهٗ نَهٗ كَاتِبِ فِهْرِيْسْتِ وَجُوذِ
شُدِهٗ بَزِ صَفْحَهٗ مَهٗ عَنَبَزِ بَازِ

طُرَهٗ اَشِ رَشِكِ دِهٖ گِيْسُوِي حُوذِ
غَرَهٗ اَشِ دَاغِ نِهٖ عَارِيضِ يَاذِ

طُرْفَه تَزْ اَيْنِ كِه خَطِّ مُشْكِينَش
شُدَه مَزْ هَم پَي رِيشِ دِل زَا ز

اَمْدُ وَا زْ هَمَه حَرْفَش فَرْجِي
رُخْ نَمَا شُدْ بَمَنْ مِخَنْتْ بَا ز

نَافَه سَانَ بَا زْ كُشَادَمْ چُو سَرَش
اَيْنِ حَوَالِي شُدْ اَزُو رَشَكِ تَتَا ز

رَشْحَه خَامَه جَانَانَسْتِ اَيْنِ
يَا حَم زُلفِ پَرِي بَزْ رُخْسَا ز

يَا خُدا وَنَدْ بَمَخْضِ قُدْرَتِ
جَمْعِ كَزْدَسْتِ بَهْم لَيْلُ و نَهَا ز

بَسْ كِه جَانِ بَخْشِ بُوْدِ مِيَزِيْبِدْ
كُنْمَشِ تَا بَقِيَاْمَتِ تَكْرَا ز

اَزْ هَمَه سِلْسِلَه اش زَنْجِيْرِي
رَفْتَه دَرِ پَايِ رَوَانِ بَهْرِ قَرَا ز

خَالِدِ اَزْ مِدْحَتِ اَوْ رَنْجَه مَشُو
زَانِكِه يَكْ عَشْرُ نِيَايْدِ بَشْمَا ز

غزل (۳۵)

نَبِي صِدِّيقُ و سَلْمَانُ قَاسِمَسْتُ و جَعْفَرُ و طَيْفُورُ
كِه بَعْدَ اَزْ بُو الْحَسَنِ شُدْ بُو عَلِيٍّ و يُوْسُفُشْ كَنْجُورُ

زَعْبِدِ الْخَالِقِ اَمْدَ عَارِفُ و مَحْمُودُ رَا بَهْرَه
كَزِيْشَانُ شُدْ دِيَارِ مَآوَرَاءِ النَّهْرِ كُوِه طُورُ

عَلِي بَابَا كَلَالُ و نَقَشَبَنْدَسْتُ و عَلَاءُ الدِّينِ
پَسْ اَزْ يَغْقُوبِ چَرَحِي خَوَاجَهٗ اَحْرَازُ شُدْ مَشْهُورُ

مُحَمَّدُ زَاهِدُ و دَرْوِيْشُ مُحَمَّدُ خَوَاجِگِي بَاقِي
مُجَدِّدُ عُرْوَةُ الْوُثْقَى و سَيْفُ الدِّينِ و سَيِّدُ نُوْرُ

حَبِيْبُ اللهِ مَظْهَرُ شَاهِ عَبْدِ اللهِ پِيْرِ مَا
اَزِيْنَهَا رَشِكِ صُبْحِ عَيْدِ شُدْ مَارَا شَبِ دِيْجُورُ

غزل (۳۶)

مَوسِمِ عینِداشْت و ما نُومید از دیدارِ یاز
عالمی دَر عینش و نُوش و ما و چشَمِ اشکِ باز

هَز کِسی با یاز دَر گشت گِلستانِشْت و مَن
ز اشکِ سُرخَم شد کَنار از داغِ هِجْرانِ لاله زاز

جانِ نِشارِ مَقْدِمِ جانانِ نِگَرده دَمبَدَم
چِیست بَهْرَه از تَفَرُّجْهائی تَحْتِ جانِ نِشار

بِینوا و دِل پُز از خاَر و غَریب و دَر دَمَنَد
دَسْت بَز دِل سَز بَزائو چشَم دَر رَه دِل فِکاز

سِینه سوزانِ دِل فِرُوزانِ کُوجَه کُوجَه دَر بَدَر
کَس مَبادا هَم چو مَن آواره از یار و دِیاز

بُکْرَه جُوی شد ز هَم چشَم رُوانِ از خُونِ دِل
عاقِبَتِ کَرْدَم دَوا داغِ فِراقِ سَرچِناز

خالِدا گز نِستی دِیوانه صَحْرا نَورَد
ثو کُجا و کابُل و غَزین و خاکِ قَندهاز

غزل (۳۷)

رُوزَمَ از هِجْرانِ شَبِ دِیْجُوزِ شُدِ بَارِ دِگَرِ
لَا لَه سَانِ شُدِ دِلِ زِ دَاغِ لَا لَه رُخْسَارِ دِگَرِ

بَرِ دِلِ از پِیْدَا دِ چَرَحَمِ بُوَدِ چَنْدِیْنِ بَارِ غَمِ
دَاغِ غُزْبَتِ بَرِ سَرِ هَزِ بَارِ شُدِ بَارِ دِگَرِ
چَنْگِ شُدِ قَامَتِ زِ دَرْدِ دُورِیِ وَ از خُونِ دِلِ
تَا قَدَمِ پِیُوسْتَه شُدِ بَرِ هَزِ مُرَه تَارِ دِگَرِ

چَاكِ خَوَاهَمِ زِدْ گَرِیْبَانِزَا چُو گُلِ زِیْنِ غَمِ كِه شُدِ
نَوِ گُلِ گُلْزَارِ جَانَمِ زِیْبِ دَسْتَارِ دِگَرِ
غَمْگُسَارِ خَوِیْشْتَنِ رَا بِیِ جِهْتِ بَكْدَاشْتِیْمِ
مِثْلِ اَوْ هَزِگِیْزِ كُجَا یَا بِیْمِ غَمْخَوَارِ دِگَرِ

بِیُوفَائِیِ بَا وَفَا دَارَانِ نَه طَوْرِ عَاقِلِیْسْتِ
خَاصَه یَارِیِ نِیْسْتِ مَانَنْدَشِ وَفَا دَارِ دِگَرِ
دَرِ خَرَامَشِ گَزِ بَیْنِدِ یَكِ نَظَرِ كَبِكِ دَرِیِ
تَا بُوَدِ هَزِگِزِ نَخَوَاهَدِ رَفْتِ رَفْتَارِ دِگَرِ

پِیْشِ مَهْرُویَانِ شَوِیِ خَالِدِ بَرُ سَوَايِ عِلْمِ
دِلِ مَدَه زِیْنَهَا زِ هَزِ سَاعَتِ بَدِلْدَارِ دِگَرِ

غزل (۳۸)

آنْدَز رِه عِشْقِ خَسْتِه جَانِی بَهْتَر
وَز شَرَحِ غَمِ تُو بِی زَبَانِی بَهْتَر

بیماری که موجب دیدارِ تُو بُود
صد بار ز صِحَّتِ جَوَانِی بَهْتَر

بَا وَضَلِ تُو اَم زِ شَرِبَتِ مَرگِ چِه بَاک
وُضَلتِ زِ زُلالِ زِنْدِگَانِی بَهْتَر

آزُرْدَه مَشُو عَزِیزِ مَنْ زِ آزارَم
صد چون مَنْ اَکْزِ مُرْدِ تُو مَانِی بَهْتَر

رَنْجُورَم و زِ آزُرْدِگِیْتِ مِی مِیرَم
بَرِ مَنْ زِ کُلِّ اَزِ شَبْکَرِ فِشَانِی بَهْتَر

جَانِ مِیْکُنَم و طَاقَتِ فُزِیادَم نِیست
جَانِ کُنْدِنِ عَاشِقَانِ نِهَانِی بَهْتَر

خَالِدِ اَکْرَتِ هَسْتِ بَکَفِ جَوهرِ جَانِ
اَزِ بَهْرِ نِشَارِ یَا زِ جَانِی بَهْتَر

غزل (۳۹)

دِل پَرَاکَنده شُدْ اَز یَا دِ دِل آرَامِی بَاز
لَا لَه وَش شُدْ چِگَر اَز دَاغِ کُلْ اَنَدَامِی بَاز

دَا دِه اَم جَانِ بَخِیَالِ لَبِ شُورِ اَنگِیزِی
دِل رُبُودِه زِ کَفَمِ شِیْفَتِه بَادَامِی بَاز

شَکَرِیْنِ خَنده بَیْتِی بُزْدِه بَغَارْتِ دِیْنِمِ
کَزْدِه دَر رَهگُذَرِ هَر نِگِهی دَامِی بَاز

مَرْدُمِ اَز بَهَرِ خُدا بَادِ صَبَا اَز سَرِ لُطْفِ
بَرَسَانَشِ زَمَنِ دِل شُدِه پَیغَامِی بَاز

دِهْدِ اَیَا دِگَرَمِ دَسْتِ زِ مَسْعُودِی بَخْتِ
کِه بَرِ آیدِ زِ لَبِ لَعْلِ ثَوَامِ کَامِی بَاز

وَز پَسِ مِخَنَتِ دُورِی بِنِشِیْنِیْمِ بَهَمِ
کُنَمِ اَز دَرْدِ جُدَائِی گِلِه هَنگَامِی بَاز

خَالِدِ اَز خُونِ خُورْدَمِ اَز نَزگِیْسِ جَادُوشِ چِه غَمِ
لَعْلِ مَیْگُونِ وُیْمِ مِی کَنْدِ اِکْرَامِی بَاز

غزل (۴۰)

بازم اَفْتاده بَدِلِ دَاغِ نِگارِیِ کِه مِپُزَس
لآلَه زارِیَسْتِ پُز اَز لآلَه عِذارِیِ کِه مِپُزَس
گَشْتَه جَانِ صَیْدِ بُتِ تازَه شِکارِیِ کِه مِپُزَس
شُدَه دِلِ بَسْتَه فِتراکِ سُواریِ کِه مِپُزَس
تَا عُبَارِ فِتنِ اَنگِیخْتَه دَرِ دَوْرِ قَمَرِ
اَز خَطَشِ رَه بَدِلِ آوَرَدَه عُبَارِیِ کِه مِپُزَس
تَا بَرُونِ شُدِ بَسَفَرِ مِیْکَشَد اَز قَطْرَه اشکِ
خُونِ دِلِ دَمَبَدَمِ اَز دِیْدَه قَطَارِیِ کِه مِپُزَس
گُو دِیْگَرِ مِیْکَدَه رَا دَرِ نَگُشَايَدِ خُمَازِ
کِه مَرَا هَسْتِ اَز زَانِ دِیْدَه خُمَارِیِ کِه مِپُزَس
مُوسِمِ تِیْزِ کُنَمِ گِزِیَه بَحَالِ بُلْبُلِ
دَارَمِ اَز هِجْرَتِ کُلِّ نَالَه زَارِیِ کِه مِپُزَس
تَا شُدِ اَز خَنْدَه کُلِّ صَحْنِ کِلِیْسَتَانِ خَالِیِ
سَزْفَرُو بُزْدَه بَدِلِ چَنگَلِ خَارِیِ کِه مِپُزَس
دَرِ نَظْمِ وِ گُهَرِ اشکِ جُدَايِیِ خَالِدِ
بَهَمِ آوَرَدَه بَأَمِیْدِ نِشَارِیِ کِه مِپُزَس

غزل (٤١)

مَرْدُمِ زِ هَجْرِ رُويِ تُو اَيِ نازَنِينِ فَرِيادِ رَسِ
خُونِ شُدِ دِلَمِ اَزِ خُويِ تُو اَيِ نازَنِينِ فَرِيادِ رَسِ

هَزِ سُو رُوذِ اَزِ دِيدهِ خُونِ جُولانِ كُنانِ نايَدِ پَرُونِ
سَرُو قَدِ دِلْجُويِ تُو اَيِ نازَنِينِ فَرِيادِ رَسِ

دِلِ نَافَهْ تَا تازِ شُدِ اَشْكَمِ هَمَهْ گُلْزازِ شُدِ
هَزِ گُوشَهْ اَزِ كُويِ تُو اَيِ نازَنِينِ فَرِيادِ رَسِ

كَنِ بِي رُخْتِ بُويمِ سَمَنِ بِيزارَمِ اَزِ مُشْكِ خُتَنِ
گَزِ بادِ آرَدِ بُوِيِ تُو اَيِ نازَنِينِ فَرِيادِ رَسِ

خَالِدِ اَكْرِ بِي رُويِ زِيبايِ تُو بَزِ گلِ بِيگَرَدِ
سَرْمَنْدَهْ بادِ اَزِ رُويِ تُو اَيِ نازَنِينِ فَرِيادِ رَسِ

غزل (۴۲)

بَنَازِمُ نَازِیْنِی رَا کِه شُدْ اَز عَکْسِ رُخْسَارَش
عِیَانِ زِیْنَسَانِ کُلِّی صَدِّ دِلِ کَشْدُ قُلَابِ هَزْ خَارَش

زِ اَوْرَاقَش دُو صَدِّ یَا قُوْتِ رُمَانِی بُوَدْ دَز کَفْ
شُدِه هَزْ قَطْرَه شَبْنَمِ بَزْ جَبِیْنِ لَوْلُؤِی شَهْوَارَش

دَمِ اَز نَعْتَش زَدَنْ مَحْضِ پَشِیْمَانِیْسَتْ وَ نَادَانِی
هَمِیْنِ کَافِیْسَتْ بَاشْدِ نِیْسَتْ بَا رُوِی دِلْدَارَش

شُدِه پِیْرَاهِنِ فِیْرُوْرَه اَشْ صَدِّ پَارَه وَ آری
هَمِیْشِه بَدَزْ کَامِلِ بَا کَتَانِ اِیْنِسَتْ گِزْدَارَش

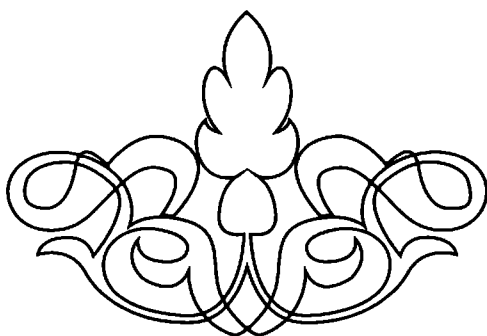
چِه نَقْشِ اَسْتِ اِیْنِ کِه نَقَاشِ اَزَلْ بَنُمُوْدْ دَزْ کُلْشَنْ
هَزَارَانِ اَفْرِیْنِ بَزْ رَشْحَه کِلْکِ گَهْزَبَارَش

زِ اِسْتِغْنَاِیْ خُوْبِیْ بَالِبِ صَدِّ خَنْدَه مِیْ آیدْ
بَرَنْگِ حُوْرُ وَ بُوِیْ نَافَهْ اَهْوِیْ تَا تَارَش

نُمَایْدْ چُونِ بَبَازَارِ لَطَافَتْ رُوِیْ مِیْ بِنِیْ
زُلْیَخَاوَشِ بَجَانِ صَدِّ یُوْسُفِ مِضْرِیْ خَرِیْدَارَش

دَرِيْنُ مَوْسِمِ زِمَامِ اِخْتِيَاذِ اَنْكَسِ بَكْفِ دَارِدُ
كِه نَبُوْدُ فَرْقِ پِيْشِ اَهْلِ دِلِ بَا نَقْشِ دِيْوَارَشِ

نَظَرُ بَا زِي نَزِيْدُ خَالِدَا جُزْ بَا دِلِ اَرَامِي
بُوْدُ پَزْوَانِه وَشِ شَمْعُ وَ چُو بُلْبُلِ كَلِ كِرِفْتَارَشِ



غزل (۴۳)

اَیْ گَشْتَه مَنِ فِکَاژ پِشُو
نُوْمِیْد زِ گَامِرَانِیِ خِوِیْش

زَارَمْ چَه کِشِی بَدَرْدِ هِجْرَانِ
مِی تَرَس زِ نُو جَوَانِیِ خِوِیْش

تَا چَنْد فَرَامِشَمْ کُذَارِی
یَاذ آری زِ مِهْرَبَانِیِ خِوِیْش

تَا پِشُو نَزِیْشْتَمْ نَکَزْدَمْ
اِقْرَازِ بَسَخْتِ جَانِیِ خِوِیْش

خُود گُویِ کِه بَا کِه گُویَمْ اَحْز
شَرْحِ اَلَمِ نِهَانِیِ خِوِیْش

بَا زِ اَیِ کِه بَهْرِ تُو کُذُشْتَمْ
اَزْ مَطْلَبِ دُو جِهَانِیِ خِوِیْش

یَعْقُوبِ بَکُنْجِ عَمِ کِرْفَتَاژ
یُوسُفِ بَجِهَانَ سِتَانِیِ خِوِیْش

تَا چَرخِ تُرَا زِ مَن بُرِيدِشْت
شَادِشْت بُنُکْتَه دَانِيِي خُوِيَشُ

جَانَا بَسَعَادَتِي كِه دَارِي
رَحْمِ آزِ بِيَازِ جَانِيِي خُوِيَشُ

دَرِ يَابِ كِه بِيَشُو گِشْت خَالِدُ
بِيَرَا زِ زِنْدَگَانِيِي خُوِيَشُ

غزل (٤٤)

ز شوقَتِ شَمْعِ چُونِ پَزَوَانِه رَقَاضِ
نِه تَنَهَا شَمْعِ بَلْ كَاشَانِه رَقَاضِ

زِ بِسِي تَابِييِ عِشْقِشِ مَنَعِ دِلِ چَنَدِ
كَزِ آتَشِ چُونِ نَكزِدَدِ دَانِه رَقَاضِ

اَكزِ عِشْقَتِ بَكُوِهِ آرَدِ شَبِي خُونِ
جَهْدِ اَزِ جَائِ چُونِ دِيوَانِه رَقَاضِ

زِ تَمَكِينِ شِيشَهٗ دِلِ تِيرِه كَزِدَدِ
مُؤَدَّبِ بَاشِ وِ شَوِ طِفْلَانِه رَقَاضِ

تُو دَرِ دِلِ دِلِ بَزُلْفَتِ دَرِ كَشَاكَشِ
چُو جَانِ اَزِ عِشْقِ خُوذِ جَانَانِه رَقَاضِ

زِ سُوَزِ عِشْقِ خَالِدِ چُونِ نَرَقِصْدِ
كَزُو چُونِ خُوِيَشِ شُدِ بِيگَانِه رَقَاضِ

غزل (۴۵)

ای ز گلزارِ جهانِ شمشادِ دلِ جویتِ غرض
دزِ نگارستانِ هستی صورتِ رویتِ غرض

هست از و الشمسِ خورشیدِ رُختِ مقصود و بس
وز سوادِ طره و اللیل شد مویتِ غرض

سجده پیشِ آدمِ خاکی کجا کردی ملک
گز نبودی زان میانِ محرابِ ابرویتِ غرض

تیره های غمزه ات را از دلِ دلدادگان
هر طرف بینم فتاده بز سرِ کویتِ غرض

نیست تابی این که بی پرده ز رویت دم زنم
خوبرویانرا ستایم رویِ نیکویتِ غرض

خنده گل نشئه مل جعدِ سنبُل بز زبان
شیمه خوش چشمِ دلگش تابِ کیسویتِ غرض

خالد از دم زذ ز مشکِ ای جانِ نگوید از خطا
چین زلفتِ مدعا و خالِ هندویتِ غرض

غزل (٤٦)

خُدا یا جُزُ ثُو ما را کیست حَافِظُ
گدا تا پادِشَه را کیست حَافِظُ

بِمَخَنَتِ خانَه غُزَبَتِ شَبِّ و رُوزِ
غَرِيبِ بِي نَوا را کیست حَافِظُ

شَبِّ تَارِيكِ و بِي رَه دَرِ بِيابانِ
مَن بِي رَهنُما را کیست حَافِظُ

زِ مَوجِ قُلُومِ زَخارِ خُونخَوازِ
خُدا را نا خُدا را کیست حَافِظُ

زِ دَسْتِ اَندازِئِي شَيطانِ سَرَکَشِ
مَن بِي دَسْتِ و پارا کیست حَافِظُ

غزل (۴۷)

اَنِ جَلَوَهُ گَاهِ اِيَزِدِ دَا دَا زِ اَلْوَدَاغِ
وَيِ مَنْبَعِ لَطَائِفِ اَسْرَا زِ اَلْوَدَاغِ

اَنِ شَا فِعِ كُزُوهِ كُنْهَكَ زِ رُو زِ حَشْرِ
وَيِ وَا ضِعِ شِكُوهِ سِتْمَكَ زِ اَلْوَدَاغِ

اَنِ مَخْرِنِ جَوَاهِرِ اَلطَّافِ كِيَزِدِ گَا زِ
وَيِ مَكْمَنِ ذَخَائِرِ اَبْرَا زِ اَلْوَدَاغِ

اَنِ اَشِيَانِ طَائِرِ اَرْوَا حِ اَضْفِيَا
وَيِ اَسْتَانِ حَضْرَتِ دِلْدَا زِ اَلْوَدَاغِ

اَنِ مَعْبِدِ كُزُوهِ اَوْلُو الْعَزْمِ اَنْبِيَا
وَيِ مَقْصِدِ مُهَاجِرِ وَا اَنْصَا زِ اَلْوَدَاغِ

اَنِ مَطْلَعِ كَوَاكِبِ اَنْوَارِ اِيَزِدِي
وَيِ مَنْبَعِ لَطَائِفِ اَسْرَا زِ اَلْوَدَاغِ

خَالِدِ چُو دِي زِ اَمْدِي وِ زُو ذِ مِي رُو ي
بَا شَادِي كَمِ وِ غَمِ بَسِيَا زِ اَلْوَدَاغِ

غزل (۴۸)

عُمُرُ شُد دَرِ كَارِ نَا هَمَوَارِ بَرَبَاذِ اَنِ دَرِيغِ
هِبْچِ رُوِي رُوِي فَرْدَا نَاوَرَمِ يَادِ اَنِ دَرِيغِ

مِي نِهَمِ هَزِ دَمِ بِنَايِ بَرِ هَوَا بِيچَارِه مَن
قَصْرِ اَعْمَالَمِ بُوذِ بَشِ سِسْتِ بُنِيَادِ اَنِ دَرِيغِ

كَزْدِه بَرِ اَمُرَزِشِ حَقِ تَكِيه بِيَاكِ اَزِ كُنَاه
هَزِ كُرِ اَزِ قَهَارِي اَوْ نَايَدَمِ يَادِ اَنِ دَرِيغِ

دَرِ كُنَه چَنَدَانِ دَلِيْرُ و دَرِ نِكُوِي نَا تَوَانِ
بَا چُنِيْنِ بَدِ خُوِيْنِمِ مَادَرِ چَرَا زَادِ اَنِ دَرِيغِ

اَرزُوِي دَوْلَتِ نَا پَايْدَازِ اِيْنِ جِهَانِ
چَنَدِ دَوْلَتِهَائِي جَاوِيْدَمِ زِ كَفِ دَاذِ اَنِ دَرِيغِ

رَاهِ بَارِيكَنْسَتْ و شَبِ تَارِيكِ و هَمْرَه دِيُو بَدِ
مَانْدَه زِيْرِ بَارِ عِضِيَانِ زَارِ و نَاشَادِ اَنِ دَرِيغِ

نِيكِيِي نَا كَزْدِه ثَبْتِ دَرِ نَامَه رُوِي جَزَا
خَالِدِ اَلْوَدَه چُونِ خَوَاهَدِ شُدِ اَزَادِ اَنِ دَرِيغِ

غزل (٤٩)

ای که رویت را بُود بزِ مِهْرِ تَابَانِ صَدِّ شَرَفِ
تیرِ بارانِ خِیَالِ غَمَزَهٗ اَتِ رَا جَانِ هَدَفِ

نِسَبَتِ مَاهِ دُو هَفْتَهٗ بَا رَخْتِ اَزِ اَبْلَهیَسْتِ
نَه هَمیْنِ نَقْصَانَشِ اَزِ رُویتِ خُسُوفَسْتِ وِ کَلْفِ

اَبِ حَیْوَانِ مِهْرِ رَخْشَانِ دَرِ رُخْتِ بَاشْدِ عِیَانِ
مَشْکِ وِ عَنَبَرِ شَهْدِ وِ شُکَرِ لَعْلُ وِ گوهرِ دَرِ صَدَفِ

دَسْتَهٗ دَسْتَهٗ بَسْتَهٗ سَبْزَهٗ رُسْتَهٗ گَرْدِ سَلْسِیْلِ
نُقْطَهٗ نُقْطَهٗ مُشْکِ تَرِ بَرِ صَفْحَهٗ مَهٗ بَسْتَهٗ صَفِ

رُوزُ وِ شَبِّ دَسْتِ اُمیْدَمِ دَرِ خَمِ زَلْفَیْنِ ثُو
وَهٗ دَرِیْنِ طُوْلِ اَمَلِ عُمَرِ عَزِیْزَمِ شُدِ تَلْفِ

غَبْغَبَمِ دَرِ دَسْتِ لَبِّ بَرِ لَبِّ نِهَادِی رُوزِ وَضَلِ
زَانِ تَخْیْلِلِ گَاهِ جَانَمِ بَرِ لَبْسْتِ وِ گَهٗ بَكْفِ

خَالِدَا اُمیْدِ شَادِی بِکَسَلِ اَزِ دُنْیَایِ دُونِ
لَشْکَرِ سُلْطَانِ غَمِ صَفِ صَفِ سِتَادَهٗ هَزِ طَرْفِ

غزل (۵۰)

از روم تا بهند گرفتَم نقدِ جانِ بگف
بهرِ نثارِ مرقَدِ شهِ بو علی شرف

بز وی قسَم بجانِ عزیزِ مبارکش
کاندز و فاش کرد جوائی خود تلف

هست این غلامرا بدرش حاجتی عظیم
لطف کنند و باز رهانندش از آسف

باشد دز آستانش امیدِ شفاعتی
دز حضرتی که هند ازو یافت صد شرف

یَمْضِی عَلَی الصَّلَاحِ مِنَ العُمْرِ مَا بَقِی
یَأْوِی اِلَی الفَلَاحِ مِنَ الذَّنْبِ مَا سَلَفَ

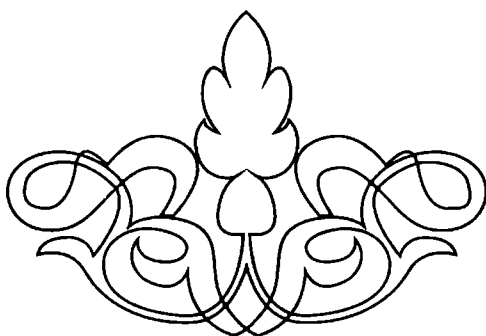
شاهی ز چشمِ خشمِ بیخز از نگه کند
دُرِّ یَتِیْمِ آبِ شوذ دز دلِ صدف

بز ماهِ خاسف از گرم از بنگرد گهی
بز رویِ آفتاب شمارد دو صد کلف

نَسَبَتْ بِأَعْتِنَاشِ خَرْفٍ بَهْتَزِ أَرْ كَهَزِ
بَا قُوتِ غِنَاشِ كَهَزِ كَمْتَزِ أَرْ خَرْفِ

دَرْ چَشْمِ أَهْلِ دِيدِهٖ مُسَمَّاشِ هَمْ چُو اِسْمِ
آيِنِهٖ اِيَسْتِ عَكْسِ نَمَایِ شِهٖ نَجْفِ

خَالِدِ خَمُوشِ هَزِ چِهٖ تُو گُورِي بَطْرَزِ شِعْرِ
بِي دَوْلَتَانِ مُبَالِغَهٖ دَانَنْدَشِ وَ صَلْفِ



غزل (۵۱)

باز شد دل بدرون نایره افروزِ فِراقِ
چون دهم شرحِ غم و غصه جانسوزِ فِراقِ

خوابم از دیده و صبر از دل و تاب از تن شد
وای من گز همه زینسان گذرد روزِ فِراقِ

بسکه دز آرزوی وصلِ توأم غرقِ خیال
تیرِ مُرگانِ شمرم ناوکِ دلذورِ فِراقِ

دورم افکند بصد مکز و حیل از برِ خویش
آه ازین مکتبی مسئله آموزِ فِراقِ

من نه آنم که ز وصلِ تو گنم قطع امید
خزمنم گز همه بزباد دهد سوزِ فِراقِ

خالدِ سوخته از هجرِ تو روزش تارشت
شبِ یلداست برش غره نوزوزِ فِراقِ

غزل (۵۲)

أَلَا أَيْ جَامَهُ صَبِرُ أَرْ غَمْتُ جَاكَ
تَرَحَّمْ قَدْ دَنْتَ لِلْمَوْتِ مَرْضَاكَ

تُو رَفْتِي لَشَكْرِ جَانِهَاتِ دَرْ پِي
فِيَا طُوبَى لِرُوحِ كَانِ يَلْقَاكَ

بَفَرَقَمْ پَايِ اسْتِغْنَا نِهَادِي
بُلْنَدَمْ سَاخْتِي اللهُ اَعْلَاكَ

زَخَاكَ اَرْ لَالَه سَانُ فَرْدَا بَرْ اَيْمِ
تَرَايِي هَكَذَا حَيْرَانُ سِيْمَاكَ

بَسُوْگَنْدُ وِ عُهُودَتِ دِلِ نَه بِنْدَمِ
فَاِنَّ الرَّبَّ بِالْاِخْلَافِ رَبَّاكَ

بَفِرْدَوْسَمِ مَخْوَانُ زَاهِدِ كِه پِي اُو
لَدِي اَهْلِ التُّهْيِ مَا طَابَ طُوبَاكَ

بَمُرْگَانِ مِيْدَرْدُ خَالِدِ پَسِ اَرْ مَرْگِ
تُجَاهِ الْحَدِّ حَتَّى نَالِ مَشْوَاكَ

غزل (۵۳)

ای مه و خورشید از رخسنده رخسارت خجل
لعل و یاقوت از لب لعل شکر بارت خجل

آهوی چینی گلِ فِرْدَوْس و طاووس چمن
مانداند از غمزه و رخسار و رفقارت خجل

مختسب بیهوده زنجیرِ جنون دارد بگف
زانکه عالم شد بدام زلف طرارت خجل

گفتمش خواهم کنم مه را برویت نسبتی
گفت رو رو بو الهوس باشم ز گفتارت خجل

گو بیا بنگز خطش را چون بنفشه گزد گل
تا سوی ای باغبان از حسن گلزارت خجل

از سر گویت جدا افتاده دارم زندگی
زین گنه هستم ز دیدارت بیدارت خجل

خالد از دزد و غمش افغان و زاری تا بکی
نالہ کم کن شد جهان از ناله و زارت خجل

غزل (۵۴)

عَاشِقُ و مَسْتُ و خَرَابِ كَيْسْتَم
بِيخُودِ اَز جَامِ شَرَابِ كَيْسْتَم

دَر مَذَاقِ اَبِ حَيَاتَم تَلَخِ شُد
تَشْنَه لَعْلِ مَذَابِ كَيْسْتَم

نِيَمِ بِسْمِلِ غَرَقِ اَنْدَرِ خَاكِ و خُونِ
صَيِدِ چَشَمِ نِيَمِ خَوَابِ كَيْسْتَم

دَر بَدَرِ مَانَنِدِ قَيْسِ عَامِرِي
وَ اَلِهِ شَوْقِ جَنَابِ كَيْسْتَم

رَخْتِ بَرِ بَسْتِ اَز دِلَمِ صَبْرُ و قَرَارِ
اِيْنِ چُنِيْنِ دَرِ اِضْطِرَابِ كَيْسْتَم

زِ اَتَشِ دِلِ سُوخْتَمِ سَرِ تَا پِيَا
اِنِي دَرِيغَا مَنِ كَبَابِ كَيْسْتَم

خَالِدِ اَنْدَرِ رَقْضِ و حَالْتِ ذَرَّه سَانِ
دَرِ هَوَايِ اَفْتَابِ كَيْسْتَم

غزل (۵۵)

ز سَوْدَايِ خُودِ اَزْ خَطِي بَكِلِكِ شَوْقِ نِشَانَمِ
دُو صَدِ مَجْنُونِ كُنْدِ مَشَقِ جُنُونِ اَنْدَرِ دَبِستَانَمِ

بَغِيرْدِ شَنْبَرَه خُوزَشِيدِ رَا چُونِ اَشِيَانِ دَرِ بَرِ
اَكْرِيكِ شَمَه اَزِ دِلِ تِيرَه گِييِ غَمِ بَرِ اَفْشَانَمِ

گِرِفْتَارَمِ بَدَامِ دَيْلِمِي خُويِ سِتْمَكَارِي
رُبَايَدِ دِينِ وِ دِلِ اَزِ مَرْدُمِ وُكُوِيَدِ مُسْلَمَانَمِ

نَدَانَمِ دَرِ چَه كَارَمِ چِيستَمِ كَرِ حُسْنِ بِيِ دَادَشِ
گَهِي چُونِ كَلِ بَخَنْدَه گَاهِ چُونِ بُلْبُلِ دَرِ اَفْغَانَمِ

كُنْدِ بَدْخُوِيَشِ هَزِ دَمِ پَشِيمَانَمِ زِ جَانَبَارِي
جَمَالَشِ مِينُمَايَدِ اَزِ پَشِيمَانِي پَشِيمَانَمِ

اَكْرِ هَزِ سُو خَيَالِ فَيْلَسُوفِي رَا كُنَمِ پَيْكِي
نِشَانِي اَزِ دِلِ گَمِ گَشْتَه خُودِ اَزِ كُجَا دَانَمِ

بِمَحْرَابِ هِلَالِ اَبْرُوِيَشِ رُو كُنِ دَمِي خَالِدِ
كُنْدِ شَايَدِ زِ تِيرِ غَمْرَه خُونِ رِيَزِ قُرْبَانَمِ

غزل (۵۶)

بِچَوگانِ قَضا بَادا شِکِستَه دَستِ چَوگانم
کِه بَرَهَم زَدِ هِلالِ اَبِروِي خورِشيد تَابانم

مَرا سَوَدايِ چَوگانِ بازِي اَنَدَرِ سَرِ کُجا بُوَدِي
اَگر قُلابِ مِهَرش چَنگِ وا کَرَدِي زِ دَامانم

بَوَجِهِ خُونِ بَها بَرِ کَفِ گِرِفْتَه نَقَدِ جَانِ وِ دِلِ
بِاميدِ قَبولِش اَز دُو ديدَه گَوَهَرِ اَفشانم

عَرامَتِ چُونِ تَوانم دَاذِ زَخمِ اَبِروِي اُو را
کِه دَخلِ هَر دُو عَالَمِ را بَمُوِي زانِ چُو نَسْتانم

چَکَدِ بَرِ بَرِکِ نَسَرينِش دَمادَم لالَه زانِ هَر دَمِ
چُو غَنجَه دِلِ پُرِ اَز خُونِ هَم چُو کُلِ پارَه گِرِيبانم

شَفَقِ شُدِ خَالِدِ اَز خُونِ مَشْرِقِ پيشانِي جَانانِ
قِيامَتِ خَواستِ تا کِي زِنْدَه زِينِ نَکْتَه حَيرانم

غزل (۵۷)

ای شده دَرِ دَهْرُ بَدَانِش عَلَم
وی زده بَرِ مِهْرِ زِ عُنْبُرِ رَقَم

نَامَهٗ اَنَدُوَهٗ زَدَايِثِ رَسِيْد
شَكُوَهٗ كُنَانِ اَزْ مَنُ وِ رَنْجِ وِ اَلَم

سَلْسِلَهٗ اَشِ مُرَغِ رَوَانِرَا چُو دَام
رَايَحَهٗ اَشِ اَخْكَرِ دِلِ رَا چُو دَم

دَرِ حَقِّ تُو نِيَسْتِ قُصُوْرِي مَرَا
لِيْكَ بَانَ جَانِ عَزِيْزَتِ قَسَم

هُوْشِ تَبْدِ دَرِ دَمِ بَاَزِ اَمَدَن
رَفْتِ زِ يَادَمِ كِهٖ بَخِيْدَمْتِ رَسَم

هَسْتِ بِيْسِيْ كَاَزِ بِيِيْ اِخْتِيَاَز
نِيَسْتِ نِهَانَ نُكْتَهٗ جَفِّ الْقَلَم

غزل (۵۸)

جانا خُدا کُواشت زِ دُوریت قَقُنُسَم
وَقْتَسْت کِآتَشْت بُرْدُ اَز جَای چُون حَسَم

بی یادِ رُویْت اَز بَرَنَم یَک نَفَس جُدا
بَنَدَدُ چُو مَهرَه شَشدَز دُورِ مُسَدَّسَم

پُزَسَش نَکَز دَنیم بَغَفَلْت کَمَان مَبُر
شَرَمَنَدَه تَلَطُفِ اَن رُوحِ اَقَدَسَم

مَن بی و فاءِ وَ عَافِلُ و سَزکَش نَیم و لی
حَیرانِ کَارِ کُتَبِدِ چَرخِ مُقَرَنَسَم

دَز دَهرِ نِیستِ زَبانِ اُورِی چُو مَن
تَحْرِیرِ مُدَّعایِ تُرا کُنْکُ و اَحْرَسَم

هَز سُو کِه بَنگَرَم بِی تَسهیلِ مُشکِلی
عَالَمِ مُسَاعَدَشْتِ و بَکارِ تُو بِی کَسَم

غزل (۵۹)

چه دَوْلَت بُودِ یَا رَبِّ دُوشِ مَنْ دَرِ خَوَابِ مِیدِیدَم
که نَخْلِ مُدْعَا رَا پُزِ بَرُ و شَادَاَبِ مِیدِیدَم

سِکَنْدَرِ بَهْرِ آبِ زَنْدِگِیِ ظَلَمْتِ بُرِیدُ و مَنْ
بَتَارِیکِیِ شَبِ سَزِ چَشْمَهٔ آنِ آبِ مِیدِیدَم

نِگَهٔ مُلِ چَهْرَهٔ کُلِّ خَطِ سُنْبُلِ قَدْ سَزُو لَبِ شِکْرِ
مُزَهٔ نَشْتَرُوْشُ و کَاکُلِّ چُو مُشْکِ نَابِ مِیدِیدَم

قِیَامَتِ مِی نُمُودِ اَزِ قَامَتُ و مِیگُفْتِ قَدْ قَامَتِ
بَزُویِ خَوِیْشْتَنِ حَیْرَانِ شُدِهٔ مِخْرَابِ مِیدِیدَم

شَبِ یَلْدَا بَزُویِ رُوزِ رَسْتَا خِیزِ شُدِ پَیْدَا
نَدَانَمِ یَا دُو زُلْفَیْنِ پَرِیِ پُزِ تَابِ مِیدِیدَم

اَزِیْنِ تَشْبِیْهٔ هَایِ نَا مُنَاسِبِ صَدِّ مَعَاذِ اللّهِ
که بِاللّهِ دَرِ جِهَانِ مَانَنْدِ اَوْ نَایَابِ مِیدِیدَم

بَخَاکِ پَاشِ مِی غَلْطِیدَمُ و شِکْرَانَهٔ مِی کَزْدَمِ
تُو گُوِیِ خَوِیْشِ رَا بَزِ پَسْتَرِ سِنْجَابِ مِیدِیدَم

زِ شَوْقِ شَمْعِ رُوَيْشِ جُمْلَهٗ اَغْضَايِمِ بَرَقْضِ اَمَدِ
زِ هَزِ مُوَيْشِ بَهٗ بَنَدِ جَانِ دُو صَدِّ قُلَّابِ مِيْدِيْدَمِ

نَدِيْدَمِ زَانِ شَبِّ فَرْخُنْدَهٗ صُبْحِي پَزْتَوِ اَفْكَنْتَزِ
اَكْرَ چَهٗ كُنْبَهٗ رَا بِي شَمْعُ وِ بِي مَهْتَابِ مِيْدِيْدَمِ

تَنَمِ يَكْبَارَهٗ شُدِ چَشْمِ اَزِ بَرَايِ دِيْدَنِ رُوَيْشِ
بَهَزِ غُضْوِي جَمَالِ اَنِّ كُلِّ سِيْرَابِ مِيْدِيْدَمِ

اِشَارَتِ بَزِ بَشَارَتِ بُوْدِ خَالِدِ خَوَابِ دُوْشِيْنَمِ
كِهٖ مَنِّ پِيْمَارَمِ وِ كُلِّ شَكْرُ وِ غُنَّابِ مِيْدِيْدَمِ

غزل (۶۰)

از بس که ز صهبایِ هوسِ بی خود و مستم
بیزون شده سر رشته ادراک ز دستم

دز معرکه نفس بسی پائی فُشردم
بفریفت مرا عاقبت و داد شکستم

هر لحظه پرستیدنِ دُو نیم نماید
خواهد که کند رُسیه از عهدِ آستم

با فضلِ تو ای مفضلِ جانِ بخشِ خطا پوش
پیوستم و از غیرِ تو امید گسستم

اضعافِ گنه می گشتم از توبه خجالت
خالد ز بس از بی خودیم توبه شکستم

غزل (٦١)

ز چَنگِ اِینِ سِپَهرِ چَنگِ پُوشْتِ اَز چَنگِ سَانُ نَالَمِ
مَكُنْ عَیْنِمِ کِه قَامَتِ گَشْتَه اَز نِیرَنگِ اَن نَالَمِ

ز بَدِ مِهرِی و بَدِ عَهْدِی اِینِ گَرْدُونِ دُونِ پَرُوَزِ
ز سَفَاکِی و دَمِ سَرْدِی اِینِ خُونِ خَوَارَه عَالَمِ

یَکی دُو زَخِ شَرَارَه شُد هُوَیْدَا اَز پِی مَرْدُمِ
اِیْسِ خُسْرَوَانِ شُد بَا ز نِیَا مَدِ هَم چُو اِقْبَالَمِ

پِی تَارِیخُ و جَا یَسُ اَز زَبَانِ حَالِ هَاتِفِ وَا زِ
کَفَانِی خَالِدَا دَا زِ النِّعِیمِ کُفْتُ فِی الْحَالَمِ

غزل (۶۲)

خَالِدِ بِيَا وَ عَزْمِ سَفَرِ زَيْنِ مَقَامِ كُنْ
بَزِ رَوْضَةِ رِضَا بَدِلْ وَ جَانِ سَلَامِ كُنْ

اَزْ كُفْتِگُوِيِ خَامِ رَوَافِضِ دِلْمِ گِرِفْتِ

بَزَبُنْدِ بَارُ وَ قَطِيعِ سُخْنَهَائِيِ خَامِ كُنْ

بِدَعْتِ سَرَايِ طُوشِ نَجَايِ اِقَامَتَشْتِ

بَزِ خِيَزُ وَ رُوِيِ دِلِ بَدَزِ پِيرِ جَامِ كُنْ

اَزْ خَاكِ قَنْدَهَارُ وَ هَرَاتِ نِيَزِ دَرْگَنْدَزِ

مَقْضُودِ دِلِ چُو خَاصِ بُوْدِ تَرْكِ عَامِ كُنْ

دَزِ شَامِ وَ مَكّهِ اَتْ گِرِهِ اَزْ كَاَزِ وَا نَشُدِ

مِنْ بَعْدِ صُبْحِ رَا بَرِهِ هِنْدِ شَامِ كُنْ

خُودِ رَا بَخَاكِ پَايِ غُلامِ عَلِيِ فِكَنْ

مَخُوِ هَوَايِ رَوْضَةِ دَارِ السَّلَامِ كُنْ

دَزِ كَارِ خَوَاجِگِيِ هَمِهِ عُمَرْتِ بِيَاذِ رَفْتِ

خُودِ رَا دَمِيِ بَخِدمَتِ اَنْ شِهِ غُلامِ كُنْ

خَالِدِ چُو هِيچَكْسِ بَسْخَنْ مَرْدِ رِهِ نَشُدِ

بُگَنْدَزِ زِ هَزِ چِهِ هَسْتِ وَ سُخْنِ رَا تَمَامِ كُنْ

غزل (۶۳)

نَشْتَرِ فُؤَادَ يَا مُرْكَانِ خُونِخَوَازِ اَنْسْتِ اَيْنِ
نَشْتَهُ مَنِ يَا نِگَاهِ چَشْمِ پِيْمَازِ اَنْسْتِ اَيْنِ

زَالَهُ بَزْ كُلِّ يَا خُوِيِ خَجَلْتِ زِ شَرْمِ رُوِيِ دُوَسْتِ
يَا عَرَقِ بَزْ جَبْهَهُ شُوخِ سِتْمَكَاژِ اَنْسْتِ اَيْنِ

كِلْكِ مَانِي رِيخْتِ بَزْ بَزْكِ سَمَنِ مُشْكِ خُتَنِ
يَا خَطِّ نُو سَرِ زَدَه بَزْ رُوِيِ دِلْدَاژِ اَنْسْتِ اَيْنِ

شَمْسِ خَاوَرِ بَزْ سَرِ سَرُوِ سَهِيِ بَكْرِفْتَه جَانِي
يَا بَلَا يَاخُوذِ هَمِيْنِ بَالَا وَ رُوخْسَاژِ اَنْسْتِ اَيْنِ

هَسْتِ اَيْنِ يَاقُوْتِ كَانِ يَاقُوْتِ جَانِ پِيْدِلَانِ
اَبِ حَيَوَانِ يَا لَبِ لَعْلِ شَكْرِ بَاژِ اَنْسْتِ اَيْنِ

قَطْرَهْ اَبِ بَقَا يَا رَشْحَهْ جَاهِ زَنْخِ
سِيْبِ بُوَسْتَانِ اِرْمِ يَا غَبْغَبِ يَاژِ اَنْسْتِ اَيْنِ

كِيَسْتِ اَيْنِ كَزِ نَعْمَهْ جَانْگَاهِ اَوْ دِلِ مِيْرُوْدِ
خَالِدِ دِلْسُوخْتَه يَا بُلْبُلِ زَاژِ اَنْسْتِ اَيْنِ

غزل (۶۴)

چُونِ کُنِی اَز لَعْلِ لُبِ مَیْلِ شَکَرِ رِیخْتَنُ
هَزِ طَرَفِ اَرزَانِ شَوَد جَانِ بَلَبِ اَوِیخْتَنُ

خَنَدَه زَنَانِ هَزِ زَمَانِ مِی نِگَرِی بَزِ فَلَکِ
عَقْدِ سُرِیَا شَوَد مَائِلِ بَگُسیخْتَنُ

مَه هَمَه تَن رُو شُدَه چُونِ نِگَرَدِ بَزِ رُخْتِ
نِیَسْتِ وُرَا چَارَه غَیْرِ زِ بَگَرِیخْتَنُ

اَز مُرَه اَتِ اَی صَنَمِ گَشْتَه مُشَبِّکِ تَنَمِ
نَادِرَه پَزَوِیَزُ نِیَسْتِ بَهْرِ طَرَبِ پِیخْتَنُ

دِیْدَه مَسْتَتِ فِکَنَدُ شُورِ بَدَوْرِ قَمَرِ
بَزِ سَرِ کَوِیْتِ زِ بَسِ خُونِ چَگَرِ رِیخْتَنُ

یَا سُوخِ تَلَخْتِ بَلَبِ وَهِ کِه چَه شِرِیْنِ بُوَدِ
لَدَتِ شَکَرِ گِرِفْتِ زِ هَزِ زِ اَمِیخْتَنُ

شَکْوَه مَکُنِ خَالِدَا زِ نَزِگِیْسِ قَتَانِ اَوِ
عَادَتِ مَسْتَانِ بُوَدِ فِتْنَه بَزِ اَنگِیخْتَنُ

غزل (۶۵)

ای از گلِ رُخسارَتِ خُونِ خورده گلِ مینو
با قَدِّ تو تا یکمُو فَرَقی نبودِ یَکِ مُو

این شَمعِ شَبِ تارِشْتِ یا پَرَتوِ رُخسارِشْتِ
این نَافهٔ تَا تَا زِ اَشْتِ یا رَایحَهٔ گِیَسو

بَزِ جِیسِ مُبَدَّلِ شُدِ بَا مِهَرِ جِهَانِ آرا
یا خُودِ رُخِ جَانَانِ مَقْرُونِ بَحَمِ اَبْرُو

از غَمَزَهٔ خُونِ رِیزَتِ دِلْرِیشِ بُودِ جَانِ هَمِ
چُونِ نَزْگِیَسِ مَسْتَانَتِ کَنی دِیدِی کِسی جَادو

یا قُوتِ بُودِ لَعَلْتِ مَرْجَانِ مَرَا یا قُوتِ
دَزِ دَاپِرَهٔ نَاسُوتِ نَبُودِ چُو لَبْتِ دِلْجُو

دَزِ بُزْدَنِ دِلْهَارُوتِ کَی مِیْشَمَرْدِ هَارُوتِ
گِیَرْدِ بِنِگِهٔ چَشْمَتِ بَزِ آهُو دُو صَدِ آهُو

گُویَنْدِ مَگُو بَا کَسِ چَنْدِیْنِ سُخَنِ عِشْقِشِ
کِی گَنْجِ نِهَانِ گَزْدَدِ دَزِ دَسْتِگَهٔ هِنْدُو

گَزْجَهٔ سُخَنْتِ خَالِدِ خَالِیِ زِ بِلَاغَتِ نِیْسْتِ
لِیْکِنِ نَبُودِ اُو رَا زَوْقِ غَزَلِ خَوَاجُو

غزل (۶۶)

خُشْرُوی دَارَمِ کِه گَزْدَدَ دَرِ گِه مَهْمِیزِ اَو
لَشْکَرِ جَانَهَا لَکَدُکُوبِ سَمِ شَبْدِیزِ اَو

چُونِ نِهَدِ بَزَهَمِ لَبِ نَازِکِ تَوَانِ دِیدَنِ چُو دُرُ
عَقْدِ دَنْدَانَهَا عِیَانِ اَزِ لَعْلِ قَنْدَامِیزِ اَو

گَزِ گَشَدِ بَزِ بَزِکِ کُلِ مَانِی زِ مُشْکِ تَرِ رَقَمِ
کِی گَشَدِ تَصْوِیرِ رُو وَ حَطِّ عَنَبِزِ بِیزِ اَو

دَرِ پَسِ آینه بَتَوَانِ دِیدِ رُویشِ رَا زِ بَسِ
رَخْنَهَا اُفْتَدِ دَرُ وَ اَزِ عَمَزَه خُونْرِیزِ اَو

اَنچِه خَارِ قَاقَمَشِ بَا بَزِکِ نَسْرِینِ مِیْکُنَدِ
دَلِ نَخَوَاهَدِ دِیدِ هَرِگِیزِ اَزِ خَدَنَگِ تِیزِ اَو

گَزِ رَدِی خَالِدِ بَشْرِینِ عَکْسِ رُوِی خُشْرُومِ
تَنَگِ شَکَرِ مِیْشُدِی بِی شَکِ دِلِ پَزُویزِ اَو

غزل (٦٧)

خُونِ شُدِ دِلْمِ نَسِيمِ صَبَا غَمگَسَازِ شَو
بَرِ دَشْتِ شَهْرِ رُوزِ دَمِي رَهگُذَازِ شَو

رَفْتِ آنكِه مَّا بَعِيثِ دَرَانِ بَوْمِ بَگُذَرِيمِ
زِينَهَارِ تُو وَكِيَلِ مَنِي دِلْفَكَازِ شَو

مِييُوسِ خَاكِ اَنْجَمَنْ و بَعْدِ زَانِ رَوَانِ
نَزْدِيكِ بَازِگَاهِ بُتِ پَزْدَه دَازِ شَو

وَ اَكُنْ بَصْدِ هَرَازِ اَدَبِ بِنْدِ بُزْقَعَشِ
حَايِرَانِ نَقْشِ خَاْمَه پَزُورْدِگَازِ شَو

بُگُشَا چُو غُنْجَه گُويِ گَرِييَانِ كُزْتَه اَشِ
مَخُو صَفَايِ سِيْنَه اَنْ گُلْعِذَازِ شَو

تَارِي زِ چِيْنِ طُرّه اَشِ اَزِ لُطْفِ بَازِ كُنْ
گُو سَرْچِنَازِ رَا كِه تُو رَشِكِ تَتَازِ شَو

عَمِ بَرِ دِلْمِ نِشَسْتِ چُو كُذْرُونِ زِ دَاغِ هَجْزِ
اِي چَشْمَه سَارِ چَشْمِ تُو هُمِ سَرْچِنَازِ شَو

بِيگَارِيَسْتِ گَارِ جِهَانِ و جِهَانِيَانِ
بُگَرِيَزِ خَالِدِ اَزِ هَمَه وَ مَرْدِ كَازِ شَو

غزل (۶۸)

ای گشته چو مجنونم در عشق تو افسانه
از بهر خدا لطفی باین دل دیوانه

پزوانه صفت ماییم بزگرد رخت دایز
وز سوز و گداز ما هیچت غم و پزوانه

آخر نگهی میکن بز حال من بیدل
چون گشت ز سودایت جان از همه بیگانه

تا دانه خالت را در رشته جان دیدم
ما را نبود کاری با سبحة صد دانه

در عشق تو ز انسانم رسوایی جهان جانم
خوانند بدستانم در مسجد و میخانه

تسبیخ ز کف دادم ز ناز نبندم نیز
جز رشته گیسویت گز رندم و مزدانه

گز باده بکف آری خالد تو نه هشیاری
تا پیش نظر داری آن نرگس مستانه

غزل (۶۹)

هَز دَمِ بَگُوشَم آيَدُ اَز سُوَرِ دِلِ صَدَايِي
گُويَا زِ دَرْدَمَنْدَانِ خَالِي نَمَانْدَه جَايِي

بَرِ حَالِ خُوِيشِ گِزِيَمِ اَز جَوْرِ زُلفِ شُوخِي
بِيَنَمِ بَدَشْتِ صَيَاذِ هَر مُزغِ بَسْتَه پايِي

كُلْزَارِ حُسْنِ جَانَانِ هَز گِزِ خِرَانِ نَه بِيَنَدُ
آرِي كِه مِي نَباشَد فِرْدَوْسِ رَا فَنَايِي

بَرِ دِيَدَه آنچَه آيَدُ دَرِ اِنْتِظَارِ رُوِيَشِ
چَشْمِ جِهَانِ نَه دِيَدَه زِيَنِ گُو نَه مَاجِرَايِي

خَالِدِ زِ دُرِّ اَشْكَشِ دَاَمَنِ پُرِشْتِ دَائِمِ
سَازَدُ مَگَرِ نِشَارِشِ دَرِ پايِ مَهْلِقَايِي

غزل (۷۰)

عَزِيْزًا كَزِ رُوِيْ غَمْكَسَارِي
خَيَالِ دُوِسْتَانِ دَرِ خَاطِرِ آرِي

زِ هِجْرَانِ آبِ بَحْرِيْنِ دُو دِيْدَه
اَبْدُ بَزِ بَنْدَرِ رُوْمَسْتِ جَارِي

بِگَاهِ كَزِيْهَ اَمْ صَدِّ خَنْدَه آيْد
بِهَ اَشْكُ وَاِهَ اَبْرِ نَوْبَهَارِي

مِيَازَا زِ اَزِ نَمُرْدَمِ دَرِ فِرَاقْتِ
لَعْمُرُ اللّٰه مَآ فِيْهِ اَخْتِيَارِي

دِلْ اَزِ دَاعَتْ چَنَانِ سُوْرَدِ نَشُوْرَدِ
بِيْزَمِ خُسْرُوَانِ عُوْدِ قَمَارِي

مَنْ اَزِ مُرْدَنْ نَتْرَسَمِ لِيْكَ تَرْسَمِ
كِهِيْ بَزِ تَرْبَتَمِ تَشْرِيْفِ نِيَارِي

زِ هَجْرِ دُوَسْتِ چَنْدِيْنِ شَكُوَه خَالِدِ
بِعِيْدَسْتِ اَزِ طَرِيْقِ جَانِ سِيْپَارِي

غزل (۷۱)

أَيُّ بَقْدٍ سَرُوْهُ بَعَارِضٍ هَمَّجُوْهُ بَدْرُ
كَزْدَهْ زُلْفَتِ أَفْتَابِي رَا نِهَانِ دَرِ شَبِّ

مُزْدَهْ رَا لَعَلَّتْ حَيَاتِ جَاوِدَانِي مِيْدَهْدُ
كَئِي اَزِيْنِ مُعْجِزُ زَنْدِ دَمِ مَسِيْحِ

رَزْحِمِ دِلِّ رَا اَزِ تُوْمِي خَوَاهَمِ بَتَازِي مَرْهَمِي
اَعْطِنِي مِنْ فَيْكَ لُطْفًا قُبَلَتْ

كَزِ نِقَابِ اَزِ رُوِي بَرْدَارِي كِهْ خَوَاهْدُ فَرْقِ كَرْدِ
مَهْ بَرِ اَمْدِ زِ اَبْرِ يَا بِنْمُوْدِ يَارْمِ رُخِ

مُنْكَرَانْرَا كَشْفِ كَرْدَدْ آيَهْ يُحِي الْعِظَامِ
كُشْتِگَانِ خُوِيْشِ رَا كَزْلَبِ نِهِي بَرِ لَبِ

مَاهِ كَنْعَانِ حَبْسِ زَنْدَانِ بُوْدُ وَ خَالِدِ مَاهِ مَنْ
صَدْ چُوْ اَوْ دَارْدِ اَسِيْرِ چَاهِ زَنْخِ

غزل (۷۲)

اَنِ مَهْ بُرْجِ شَرْفِ و سَزوَرِي
وَيِ دُرِّ دُرْجِ صَدْفِ دِلْبَرِي

مِهْرِ جِهَانِ تَابِ و سِپَهْرِ كَمَالِ
تَا زَهْ كُورِ كُورِ پَيغمَبَرِي

چُنْدِ بَنَفْشِه زِ رِيَاضِ زَلَمِ
مُتَّخَبِ اَزْ كُوشَنِ كُورِ عَنَبَرِي

لَا فِ زَنَانِ آمَدِه وَ دَرِ دِلْشِ
بَا خَطِّ تُو دَاعِيَه هَمَسَرِي

دَاغِ نِهَادِيْمِ بِه پِيشَانِيَشِ
يَعْنِي غُلَامِي وَ زَهِي دَاوَرِي

اِيْنِكِه بَشَرْمَنْدَكِي آمَدِ بَرْتِ
بَسْتِه بَجَانِ مِئْطَقَه چَاكِرِي

گَشْتِه سِيَه رُوِي سَرِ اَفْكَنْدِه پِيَشِ
مَانْدِه پَشِيْمَانِ زِ زَبَانِ اَوَرِي

خَالِدِ دِلْدَادِه زِ رُوِي نِيَازِ
مُلْتَمِسِ اَسْتِ اَزْ كُنِه اَشِ بُوْكَدَرِي

غزل (۷۳)

أَيُّ زُلفِ ثُو مَآهَ رَا نِقَابِي
وَاللَّيْلِ زِ مُوِي تُسْتِ تَابِي

بَا مِهْرِ رُحْتِ زَمِينِ چَه حَاجَتِ
دَارْدَ بَمَهِي وَا فِتَابِي

أَز شَرْمِ بُلَنْدِي تُو كَيَوَانِ
شُد دَر پَسِ پَنُجِ وِ شَشِ حِجَابِي

شَيْطَانِ مَنِشَانِ دُشْمَنْتِ رَا
شَمْشِيرِ تُو أَتَقِبِ الشَّهَابِي

بَرِ سِيخِ سِنَانْتِ دَرگِهِ كِينِ
بَاشْدِ دِلِ دُشْمَانِ كَبَابِي

بَا مَعْرِفَتِ تُو لَوْحِ مَحْفُوظِ
يَكِ حَرْفِ نَبَاشْدِ أَز كِتَابِي

دَرِيَايِ مُحِيطِ وِ چَرخِ أَطْلَسِ
أَز قَلْبِ هِمَّتِ حَبَابِي

خَالِدِ چَه زَنِي دَمِ أَز صِفَاتِشِ
حَدِي چُونْدَارْدِ وِ حَسَابِي

غزل (۷۴)

دُرُودِی کَزْ نَسِیْمَشْ مُشْکِ تَا تَا زْ
خُورْدِ خُونِ هَمچُو دِلِ اَزْ طَرَهٗ یَا زْ

سَلَامِی کَزْ شَمِیْمَشْ بُوِی رِضْوَانُ
شُودْ سَرْگَشْتَهٗ چُونِ جَانِ بَهْرِ جَانَانُ

پَسَ از عَجَزَ از سِپَاسِ اِیْزِدِ پَاكْ
بُودْ بَرِ جَانِ شَاهِنشَاهِ لَوْلَاكْ

پَسَ اَنكِهٗ بَاذِ بَرِ یَا زَانِ جَانِیْشِ
بَتَّخْصِیْضِ اَنكِهٗ مِیْگُویَنْدُ ثَانِیْشِ

غزل (۷۵)

بُرْدُ کُلِّ رَشکِ اَز رُویِ مُحَمَّد
خُویشِ خُونِ گَشْتَه اَز خُویِ مُحَمَّد

سِپَرِ شُدِ پِیشِ پِیکانِ غَمِ آنکُو
نَظَرِ دَارَدِ بَرِ اَبْرُویِ مُحَمَّد

دَهْدِ شِیزِ اَفکَنانِرا خَوابِ خَزْگوشِ
شُکُوهِ چَشْمِ اَهْویِ مُحَمَّد

زِ فِرْدَوسِ بَرینِ جَا دُوزِ دَارَدِ
اَسیرِ آن دُو جَا دُویِ مُحَمَّد

نَگَرَدَدِ بُلْبُلِ اَندَرِ صَخَنِ کُلْشَنِ
زِ بَاذِ اَزِ پِشَنوَدِ بُویِ مُحَمَّد

غَنِی اَز سُبْحَه وَ زُنارِ شُدِ دِلِ
مَرا بَسِ خَالِ و کِیسُویِ مُحَمَّد

نِهادَه دَرِ قَدَمِ سَرُو سَهی سَرِ
زِ سَرَمِ سَرُو دِلْجُویِ مُحَمَّد

نِهَنْدَتِ حِجَرِ خَالِدِ گَزِ سِتانِی
دُو عَالَمِ را بَیکِ مُویِ مُحَمَّد

غزل (۷۶)

آه آزینِ گزْدُونِ دُونِ صَدِّ آه آزینِ
نیست جز مَرْدَانِ حَقِّ رَا دَزْ کَمِینِ

بَحْرِ اِحْسَانِ کُوهِ عِرْفَانِ کَانَ جُودِ
فَخْرِ دَوْرَانِ نَاصِبِ اَعْلَامِ دِینِ

میرِ عُمَانِ آنکه رَایِ رُوشَنَش
بُودِ نَظْمِ مُلْکِ رَا حَبْلِ اَلْمَتِینِ

گَشْتِ جَانَشِ تیرِ قُدْرَتِ رَا هَدَفِ
بَاذِ بَرُویِ رَحْمَتِ اَزْ جَانِ اَفْرینِ

مَاهِ ذیِ الْحِجَّهْ بُدْ وِ بَیْسَتُ وِ یَکُمِ
رَخِشِ هِمَّتِ کَزْدِ دَزْ یَکَشْتَبَهْ زِینِ

رَخْتِ پِیْرُونِ بُرْدِ اَزْ دُنْیَايِ دُونِ
خِیمَهْ بَزْ اَفْرَاشْتِ دَزْ خُلْدِ بَرِینِ

شُدْ زِ صَهْبَايِ شَهَادَتِ جُرْعَهْ نُوشِ
گَشْتِ بَا هَمْنَامِ دُوِ التَّوْرینِ قَرِینِ

خَاكُ بَرِّ فَرْقِ فَقِيرَانِ كَرْدُ و رَفْت
خَاطِرِ خُشْنُودِ عَالَمِ شُدْ حَزِينِ

بَسْ كِه كَرْدِ عَمِ بَجُنَيْدِ اَزْ جِهَانِ
كَسْ نَدَانْدِ اَسْمَانِ رَا اَزْ زَمِينِ

زَارِيشِ رَا شَبِ هَمَهْ شَبِ تَا سَحَرِ
دِيدَهْ هَا بُكُشَادَهْ چَرُخِ هَشْتُمِينِ

اَزْ پِي تَارِيخِ سَالَشِ كُفْتِ دِلِ
بَاذِ صَدِ بَارَهْ بَمَرُگَشِ اَفْرِينِ

غزل (۷۷)

پي گلگشت دز فضل بهاری
گذشتم بز بساط مرغزاری

نگه کزدم که مرغ گلستانی
نوا سنجست دز مزئیه خوانی

تذرو از مد آهش سز و بز سز
بدل بیم فراقش گشته یکسز

کشیده قمری از آندوه جان گاه
زبان دز انما اشکو الی الله

نهاده سز بزانو پید مجنون
سخن گو سوسن آندز هجو گزدون

گل سوری گریبان چاک کزده
پریشان بز سری خود خاک کزده

گرفته آبر و خاک از باد و مهتاب
کند فزاید و کف بز سوزند آب

چنان گشتنت نرگس منست و مخزون
تو گوئی گاو چشمنس داده آفیون

بَنَفْسَه دَالِ گَشْتَه اَز تَظْلُم
زَبَانِ لَالَه لَالَسْت اَز تَكْلُم

سَمَن بَرِ مِيكَنَد زِ پِيدَادِ طَاعُون
بَنَاحُنْ خَالِ رُويِ آسَمَانِ گُون

يَكِي اَز سَبْزَه پُوشَانِ دَرِ گِلِسْتَانِ
بِپَايَسَخِ تَرِ زَبَانِ شُدْ هَم چُو مَسْتَانِ

كِه بَحْرِ عِلْمِ و دَانِشِ كُوهِ عِرْفَانِ
بُرْجِ رُهْدِ و تَقْوَى مِهْرِ رَخْشَانِ

سَلَالَةُ صَاحِبِ الْخَلْقِ الْعَظِيمِ
إِمَامِ الْعَالَمِ عَبْدَ الْكَرِيمِ

زِ چَشْمِ دَهْرِ شُدْ خُورْشِيدِ و شِ گَم
اَزَانِ تَرِ دَامَنَمِ اَزِ أَشِكِ شَبْنَمِ

بَزِيرِ خَاكِ كَنْجِ اسَا چُو پَنی بُرْدِ
زِ رَشَكِ اَرَضِ كَزْدُونِ خُونِ دِلِ خُوْرْدِ

دَعَتْ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابَا
لَعَلَّ اِلَى بَعْدِ الْمَوْتِ اَبَا

بَجَنْتُ جَائِ كَزْدُ اَنْ قُطِبِ كَامِلِ
بَنَاتُ النَّعْشِ وَشِ كَزْدِشِ اَفَاضِلِ

بَنَى تَارِيخَهُمْ رَبِّي الرَّحِيمِ
كَفَاكُمُ خَالِدَا دَارِي النَّعِيمِ

غزل (۷۸)

إِمَامَانُ كَرِيشَانُ زَيْبِ دِينِ أَهْتُ
بَتَرْتَيْبِ إِسْمِشَانِ مِيدَانِ چُونِ أَهْتُ

عَلِي سِبْطِينُ وَ جَعْفَرُ بَا مُحَمَّدُ
دُو مُوسَى بَا زَيْنَ الْعَابِدِينِ أَهْتُ

پَسَ از بَاقِرِ عَلِي وَ عَسْكَرِي دَانُ
مُحَمَّدُ مَهْدِيَمِ زَانِ پَسِ يَقِينِ أَهْتُ

غزل (۷۹)

دو شَم خِرَدِ بَطَعَنَه بَكُفْتِ اَنِ كُناه كاز
نِكو شُدِي زِ فِعْلِ بَدِ خَوِيشِ شَرْمَساز

بُكَدَاخْتِ از خَجَالْتَمِ از بَسَكِه يادِ كَرَدَمِ
نَا اَهْلِي مَنُ و نِعَمُ و لُطْفِ شَهْرِيازِ

نَا صُبْحِ دَرِ مِيانِ مَنُ و اُو نَبَرْدِ بُوْدِ
اُو سَرزَنِشِ نُمُوْدِ مَرَا و مَنِ اِعْتِدازِ

كُفْتَمِ كِه اِخْتِيازِ بَدَسْتَمِ نَبُوْدِ كُفْتِ
دَرِ شَرَعِ كِه چُونِ اَسْتِ كُنِي نَفِي اِخْتِيازِ

كُفْتَمِ كِه بِيَمِ قَضِدِ سَرَمِ بُوْدِ كُفْتِ رَوِ
اَزِ بِيَمِ سَرِ چَكُونِه كُنْدِ رَسَلَه مَرْدِكَازِ

كُفْتَمِ كِه سَرِ نَوِشْتِ اَزَلِ بُوْدِ كُفْتِ هَانِ
گَزِ عَزْدِ اَيْنِ بُوْدِ نَبُوْدِ كَسِ كُناه كازِ

كُفْتَمِ عِلاجِ نِيسْتِ قَضايِ خُدائيِ رَا
كُفْتَا بَلِي و لِيكِ تُوِي جايِ عَيْبِ و عازِ

آخِرِ بِلَابِهِ كُفْتَمَشْ أَيْ عَقْلٍ خُورْدَه بَيْنِ
تَدْبِيرِ چِیَسْتِ چُونِ نَبُودِ رَاهِ اِغْتِدَارِ

كُنْفَا بَكُو مَقْصِرَمِ مُعْتَرِفِ بَجُرْمِ
دَرِ مَانْدَه اَزِ خَجَالْتِ وَ مَبْهُوتِ وَ شَرْمَسَارِ

دَارَمِ كُنْاهِ پُرِ خَطَرِ وَلِيكَ كَرْدَه اَمِ
تُوبَه اَزَانِ كُنْاهِ هَرَاَزَانِ بَارِ هَرَاَزِ

هَرِ رُوزِ بِنْدِگَانِ خُدَا كَرِ هَرَاَزِ جُرْمِ
وَرَزَنْدِ مَحُومِي شُودِ اَزِ تُوبَه اَنِ هَرَاَزِ

شَاهَانِ بُرْزِگَانِ چُو ظِلِّ اِلْهِيْنْدِ
بَايْدِ كُنْنْدِ پَيْرُويِ لُطْفِ كِرْدِگَارِ

دَانَمِ بُرْزِگِي كُنْهِ خُوِيَشِ رَا وَلِي
نِسْبَتِ بَعْفُو شَاهِ جِهَانِ نِيَسْتِ دَرِ شَمَارِ

دَابِ شِهْنَشَهَانِ هَمَه عَفُوسْتِ وَ مَعْفِرْتِ
وَرِ نَه كِسِي خَلَاصِ نَكْشَتِي زِ پَرُوزِدِگَارِ

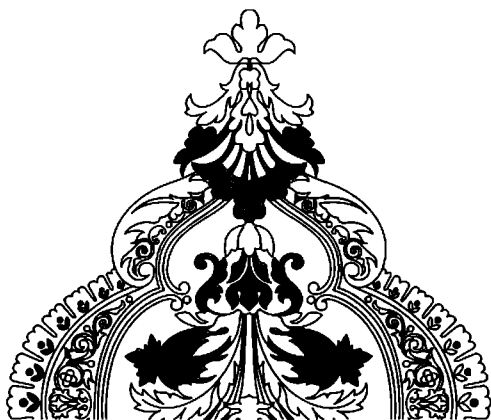
پَرَوَزْدَهٗ عِنَايَتِ خُودِ رَا وَ مَكْرَمَتِ
زَيْنِ يَكْ كُنَاهِ عَفْوِ كُنْ اَيِ شَاهِ نَامْدَازِ

گویند چوب ز آب بود پزورش پذیر
او را آزان فرو نبرد آب خوشکواز

از مَكْرَمَتِ رَجَايِ اَفْنَدِي وَ مِيَزِ رَا
نَسَبَتِ بَايِنِ مُقَصِّرِ مُجْرِمِ قَبُولِ دَازِ

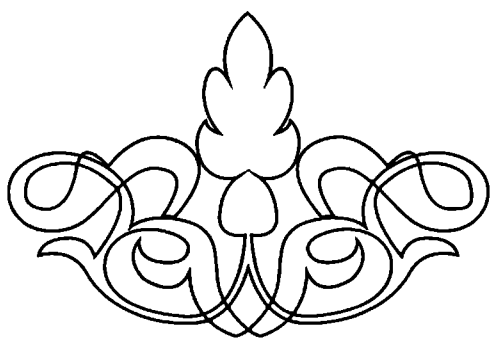
تا آسمان به پرتو خورشید روشنست
تا می چگت بصحن زمین ابر نوبهاز

خَضْرَا زِ نُورِ مَعْدَلَّتْ بَاذِ مُسْتَنِيزِ
عَبْرَا زِ اَبْرِ مَوْهَبَّتْ بَاذِ سَبْرَهٗ زَاذِ



قطعات





قطعه (۱)

چَازِ جَنَّتِ بُوَدِ دَرِینِ دُنیا
هَمَه زِیبا وَ شَهْرَه اَیام

دَرِ سَمَزَقَنْدِ سُوغْدُ وَ دَرِ بَصْرَه
هَسْتِ نَهْرِ اَبْلَه بَدْرَام

شِعْبِ بَوَانِ بَفَارِشِ دَرِ شِیرازِ
عُوطَه بَاشَدِ بَهِشْتِگِیِ دَرِ شام

قطعه (۲)

بُودِ پِیشِ اَزِ کَارِ حَارِثِ نَامِ دِیوِ بَدِ سِرِشْتِ
بَسِ بَهزِ گَزْدُونِ وُزَا نَامِ دِیگَزِ شُدِ سَرِنُوشْتِ

عَابِدُ وَ زَاهِدُ بُدُ وَ اَوَابُ دَرِ چَارَمِ مُنِیبِ
خَاشِعُ وَ شَاکِزِ مُطِیعِ اَسْتِ وَ عَزَّازِلِ دَرِ بَهِشْتِ

خَوَانَدِ اِنْلِیْسَشِ خُدا یَعْنِیِ زِ رَحْمَتِ نَا اَمِیدِ
چُونِ زِ گَلْزَارِ بَهِشْتِ اشِ رَانَدِ دَرِ نَفَرِینِ بَهِشْتِ

قطعه (۳)

بَا خَيْالَتِ رَا بَگُو تَا رُو بَگَزْدَانَدِ زِ مَن
چُونِ بَه بَسْتَرِ آرزُوِي خَوَابِ بَاشَدِ بِي تُوَامِ

تَا بَرِ اسَايِمِ دَمِي بَا وَئِي فُرُو مِيرَدِ مَگَزِ
آتَشِ افْرُوخْتَه دَرِ اسْتُخَوَانُ وِ پَهْلُوَامِ

مَنْ بَدِ انْسَانِمِ كِه دَانِسْتِي زِ هِجْرَانَتِ وِلِي
بَا زِ گَشْتِي هَسْتِ مَزِ وَضَلِ تَرَا اِنِي مَه رُوَامِ

قطعه (۴)

عَبْدُ الرَّحْمَنِ شِيرِ مَيْدَانِ شَاهِ كَزْدُونِ جَاهِ آنِكِه
بَا عُمُومِ شَهْرَتَشِ مِهْرَانَسْتِ مَانَدِ سَهَا

طُوبِ اَزْدَرُوَا زِ رَا چُونِ بَرِ عَرَادَه تَكِيَه دَادِ
پَارَه شُدِ خُمپَارَه وَشِ قَلْبِ عَدُو زِيْنِ اِغْتِنَا

حَسْبِ حَالِ خَضْمِ مُلْهَمِ گَشْتِ تَارِيخَشِ بَدَلِ
دُشْمَنِ بَدِ چُونِ رَهْدِ اَزِ شِيرِ يَا اَزِ اَزْدَهَا

قطعه (۵)

بسی روی تو رفت طاقث از دل
دز دست نماند اختیازم

جز شوق وصال روی خوبت
نبود بدیل حزین قرارم

از هجر تو جان بلب رسیده
رحمی بنما بحال زارم

قطعه (۶)

ای از مرثه ات غزقه بخون استادم
وز خط تو دز قید جنون استادم

دل داده دیده خماز آلودت
عالم همه وز جمله فزون استادم

شیدای دو آهوی شکار اندازت
صد چون من و صد هزار چون استادم

قطعه (۷)

مَهْجُورُ وَ زَبَانُ بَسْتَه وَ سَرْگَزْدَانَم
رَنْجُورُ وَ جِگَرُ سُوخْتَه وَ حَیْرَانَم

اَز چَشْمِ تُو چَشْمِ اِلْتَفَاتِی دَارَم
گَز پَائِی نِهْیِ بَچَشْمِ جَانِ اَفْسَانَم

دِلْدَادَه دِیْدَه تُو اَم گَز قَدَمِی
بَز دِیْدَه نِهْیِ نِثَارِ جَانِ اَفْسَانَم

قطعه (۸)

اَز وَحِی سَخْنِ نِیْسْتِ دِیگَرِ کِیْسْتِ کِه چُونِ تُو
دَز فَتْحِ مَعَارِفِ زَدَه بَز لَوْحِ قَلَمْرَا

زِیْنِ بَیْعِ وَ شِرَایِی کِه تُو کَزْدِی چِه بَجَا بُود
گَز دَرِ حَقِّ تُو بَیْعِ نُمُودَنْدِی سَلَمْرَا

اَفْسُوسِ کِه اَسْتَادِ دُوْمِ نِیْسْتِ کِه بَیْنَد
سَرِ گَشْتَه تَز اَز چَرُوحِ نُهْمِ عَقْلِ دَهْمْرَا

قطعه (۹)

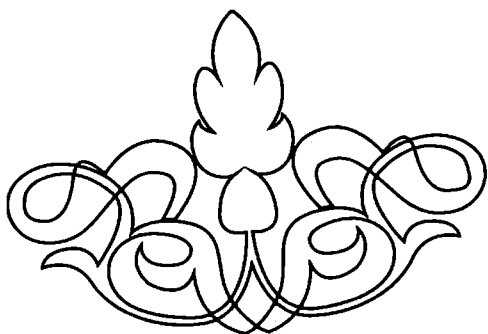
أَيُّ رَامٍ تُرَا أَبْلَقِ چَرخِ سَرْكَشِ
أَزْ يُمْنِ شَهِ عَادِلِ أَفْرِيدُونَ وَشِ

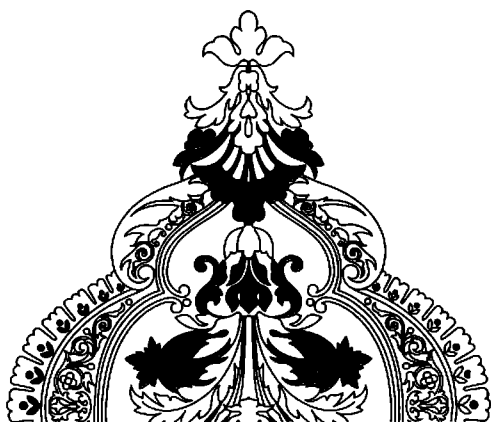
شاهی که سَرَا سِیمَه شَوْد زَالِ فَلْكَ
چُون رُستَمِ اَكْرَز پائی نِهْد بَرِ اَبْرَشِ

إِینِ نَامَه مَرْسُولَه بَرَشِ عَرْضَه بَدَا
أَزْ وَجَهِ كَرَمِ إِینِ هَمَه تَصْدِیغِ بَكَشِ

مَا سَاكِنِ نَفْتِیْمِ وَ هَوَا آتَشِ بَا
جُزْ آبِ كِه دَرْ نَفْتِ زِیْدِ بَا آتَشِ

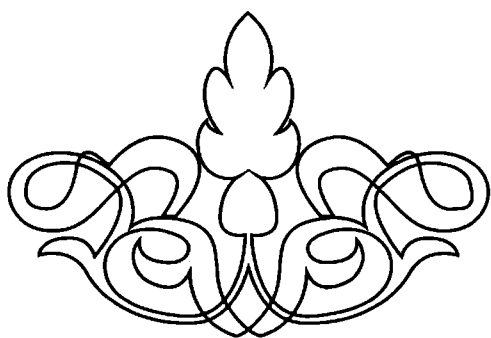
زِینِ پِیشِ حِیَاثِ پَسِ مُحَالَسْتِ مَكْرُ
خُودِ رَا فِکَنَمِ زُودِ بَه كَانِیِ بَكَشِ





مخمسات





مخمس (۱)

أَيُّ وَضَلٍ تُوْ أَعْظَمَ أَمَانِي
سَرْمَائِهِ عَيْشُ وِ كَامِرَانِي
گَز بِي تُو بَعْمَرِي جَاوَدَانِي
يَكْ لَحْظُهُ زِيَمَ بَشَادْمَانِي
يَا رَبِّ نَحُورَمَ بَرَّازِ جَوَانِي

مخمس (۲)

دَرْ بَحْرِ عَمَمِ قُتَادَه مُشْكِلِ
گَشْتِي رَسَدَمِ دَمِي بَسَاجِلِ
بَرَّ بَادِ شُدِيدِمِ زِ آتِشِ دِلِ
شُدُ زِ آبِ دُو چَشْمِ خَاكِ تَنْ كِلِ
أَفْسُوسِ تُو حَالِ مَا نَدَانِي

مخمس (۳)

بِی مِهْرِ رُخِ تُو شَامِ هِجْرَانُ
رِیْزَمِ چُو سِپَهْزِ خُونِ بَدَامَانُ
صَدِّ چَاكْ كُنْمِ زِ غَمِ گِرِیْبَانُ
لِیَكِنْ چُو نَمِی رَسَدِ بَسَامَانُ
مَقْضُوذِ چِه سُوذِ خُونِ فَشَانِی

مخمس (۴)

بِیَوَسْتَه چُونِ غُنْجَه مِیخُورَمِ خُونُ
هَزِ كُوشَه رَوُذِ زِ دِیْدَه جِنِیْحُونُ
دَامَنْ شُدَه زِ اِشَكِ سُرْخِ گُلْگُونُ
بِی قَدِّ تُو لِیَكِ سَزُو مَوُزُونُ
مَا رَا چِه هَوَايِ گِلِسْتَانِی

مخمس (۵)

گَزِزِستَه اِیْم کِه بِی وِصَالَتْ
عَزَقِ عَزَقِیْم اَزِیْن خَجَالَتْ
اَمَّا بَدُو اَبْرُوِی هَالَتْ
اِیْن نِیْسَتْ حِیَاثِ بِی جَمَالَتْ
مَزْگَسَتْ وِ بِنَامِ زِنْدَگَانِی

مخمس (۶)

بَا صَبْرُ وِ شَکِیْبِ دَاشْتِ یَکْچَنْدُ
خَوِیْشِی دِلِ رِیْشِ اَزْزُومَنْدُ
بَا هَجْرِ تُو تَا گِرِفْتِ پِیْوَنْدُ
اَیْ مَن بَخِیَالِی اَزْ تُو خُرْسَنْدُ
بَبْرِیْدُ زِ دُوسْتَانِ جَانِی

مخمس (۷)

خَالِدُ زِ دُو دِيْدَه خُونِ سَارَا
مِي بَارِ نِهَانُ وِ اَشْكَارَا
زَانُ اَبَرُ نِهَالِ مُدَّعَارَا
شَادَابِ هَمِي نَمَا خُدَارَا
تَا بَارِ دَهْدِ هَمَانِ كِه دَانِي

مخمس (۸)

يَا رَبِّ بَمُجَرَّدَانِ اَفْلَاكِ
يَا رَبِّ بَشَهِ سَرِيْرِ لَوْلَاكِ
اَزْ غَيْرِ تُو رَسْتِگانِ بِي بَاكِ
پيشِ تُو شَفِيْعِ اَوْرَمِ تَاكْصِصِ
بَارِ دِيْگَرَمِ بَدُو رَسَانِي

مخمس (۹)

بَجُزْ تُو خَا طِرِ اِیْنِ بُو اَلْهُوَسْ نَمِیْگِیْرَدْ
بِگُوشْ خُفْتَه صَدَايِ جَرَسْ نَمِیْگِیْرَدْ
سِوَايِ شَهْدِ اَنِیْسِیْ مَگَسْ نَمِیْگِیْرَدْ
دَلَمْ بَغَیْرِ تُو اَلْفَتْ بَكْسْ نَمِیْگِیْرَدْ
چُو بُلْبُلَسْتْ جَا دَرِ قَفَسْ نَمِیْگِیْرَدْ

مخمس (۱۰)

چُو عِشْقْ مَغْزُ بُوَدْ عَقْلُ پُوشْتْ نَتَوَانْ كَرْدْ
بِیْنِدِ زَاهِدْ تَرَكِ فِرْدَوْسِ دُوشْتْ نَتَوَانْ كَرْدْ
بَقَوْلِ مُدْعِیْ اَزْ صَدِ نِكُوشْتْ نَتَوَانْ كَرْدْ
بَحَرْفِ زِشْتْ بَدَانْ تَرَكِ دُوشْتْ نَتَوَانْ كَرْدْ
كِیْسِیْ كِه دِلْ بَكِیْسِیْ دَاذْ پَسْ نَمِیْگِیْرَدْ

مخمس (۱۱)

گَزْجَه دَزْ صُورَتِ دَرَاتِ جِهَانِ جِلْوِگَرِي
گَاهِ دَرِ حُورِ نُمَايَنْدَه وَ گَه دَرِ بَشَرِي
لِيكَ چُونِ دَاتِ تُو اَزْ زُنْگِي حُدُوثِ اَسْتِ بَرِي
نَه بَشَرِ خَوَانَمَتِ اَمِي دُوشْتِ نَه حُورِ وَ نَه پَرِي
اِيْنِ هَمَه بَزْ تُو حِجَابِشْتِ تُو چِيْزِي دِيْگَرِي

مخمس (۱۲)

دَلْبَرِي اَزْ تُو وَ خُوبَانِ جِهَانِنْدِ حِجَابِ
بَخَرِ زَخَارِي وَ هَزْجَه نَه تُو مَانِنْدِ حِجَابِ
عَيْنِ اَنْوَارِي وَ غَيْرِ تُو بُوْدِ تَابِ سَرَابِ
نُورِ پَاكِي وَ فَسَانَشْتِ حَدِيثِ كِلْ وَ آبِ
لُطْفِ مَخْضِي وَ بَهَانَه اَسْتِ لِيَاْسِ بَشَرِي

مخمس (۱۳)

نَبُودَ جَايِ سُخَنِ نَكْتَهٗ مَحْبُوبِي تُو
نِيَسْتِ مَيْدَانِ خِرْدِ سَاحَتِ مَحْبُوبِي تُو
هَز تَرَا زِيْبِدَ وَ بَسْ شَرَحِ دِلِ اَشُوبِي تُو
حَدِ اَنْدِيْشَهٗ نَبَاشْدَ صِفَتِ خُوبِي تُو
هَز چَهٗ اَنْدِيْشَهٗ كُنْدُ خَاطِرِ اَزَانِ خُوبْتَرِي

مخمس (۱۴)

بَهْمَهٗ ذَرَهٗ بُوْدَ نِسْبَتِ و پَيُوْنِدِ تَرَا
دَرِ هَمَهٗ چِيْزِ عَيَانَ دِيْدِ خِرْدْمَنْدِ تَرَا
لِيْكَ دَرِ هَز دُو جِهَانَ نِيَسْتِ چُو مَانَنْدِ تَرَا
هِيْچِ صُورَتِ نَتَوَانِ كِهٖ كُنْدُ بَنْدِ تَرَا
دَرِ صُورِ ظَاهِرِي اَمَّا نَهٗ اَسِيْرِ صُورِي

مخمس (۱۵)

نِیْسْتِ بِي سُوزِ تُو دَز رُويِ زَمِينِ هِيچِ دِلِي
نِیْسْتِ بِي عَكْسِ رُحْتِ دَز چَمَنْ دَهْرِ گَلِي
نِیْسْتِ بِي نَشْئِ عَشَقْتِ بَحْرَابَاتِ مِلِي
جِلْوَه حُسْنِ تُو اَز شَكْلِ مُبْرَاسْتِ وَلِي
مِیْتَوَانِي كِه بَهْزِ شَكْلِ كُنِي جِلْوَغَرِي

مخمس (۱۶)

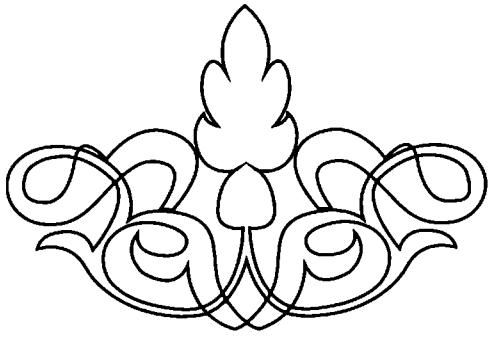
نِیْسْتِ اَن كُوسِ اَنَا الْحَقُّ زَدَه مَنصُوزِ تُوِي
بِه نِيَازِ اَرِنِي نَعْرَه زَنِ طُوزِ تُوِي
مُتَجَلِي تُو وَ جُوَيْثِدَه اَن نُوزِ تُوِي
دَز مِرَايَايِ نَظَرِ نَاطِرُ وَ مَنظُوزِ تُوِي
وَ حَدَّتِ ذَاتِ تُو اَز وَهْمِ دُوِي هَسْتِ بَرِي

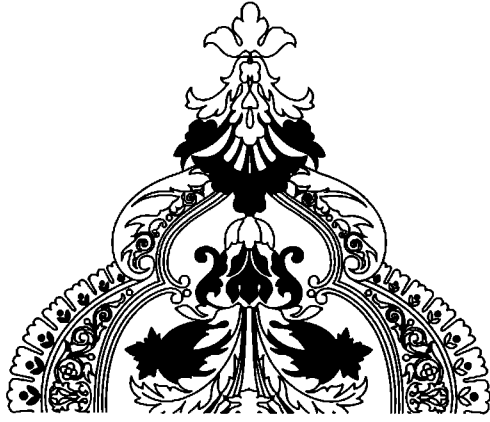
مخمس (۱۷)

خوبی و عشق بود خاص تو دز کون و مکان
گاه دز شیوه یوسف سوی آئی دوست عیان
گاه دز کسوت یعقوب بزویش نگران
میکنی جلوه نخست از رخ خوبان جهان
وانگه از دیده عشاق دزو مینگری

مخمس (۱۸)

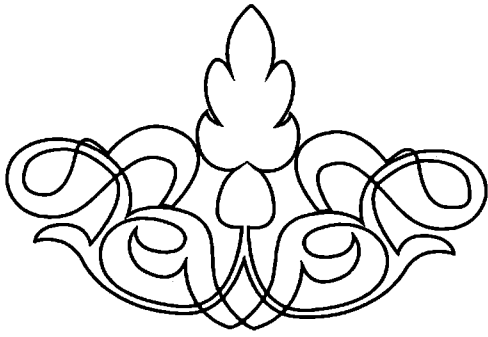
خالدًا دعوئی صاحب نظری چند آخز
هان نکزدی ببز اهل حقیقت کافر
گوش کن نکتۀ آن سیر فنا را ناشز
گز تو از دیده عشاق نکزدی ناظر
کیست جامی که کند دعوئی صاحب نظری





رباعیات





رباعی (۱)

امروز که منزلم نصیبین گزیدید
از داغ غمت دلم نصیبین گزیدید
دوری ز سر کوی تو از من دور است
اما چه توان کرد نصیب این گزیدید

رباعی (۲)

واله شوق جمال دوستان
بی نصیب از گشت باغ و بوستان
بندۀ و امانده از وصل حبيب
خالد دز مانده دز هندوستان

رباعی (۳)

هَزْ چَنْدِ دِلِ زِ مِخْنَتِ اَیَّامِ دَاغُ یَا فُتْ
رَمَزِی زِ دَاغْهَایِ قَرَه جَه دَاغُ یَا فُتْ
اَمَّا چُو دِیدَه بَرَاهِ وَضَلِ اَسْتِ وَضَلِ رَا
وَهْمِ اَنْ خِیَالِ کَرْدُ وَزِ دَاغِشِ فَرَاغُ یَا فُتْ

رباعی (۴)

نَسِیْمَا کَزِ فُتْدِ رَه بَزِ دَرِ اَنْ سَزُو دِلْجُو یَتْ
بَگُو اَی زُمَرَه شِیْرِ اَفْکَنَّا نَخْچِیْرِ اَهْوِیْتْ
زِ طَوْلِ مُدَّتِ هِجْرَانُ وَ شَامِ مِخْنَتِ دُورِی
تُو مَانِی زِنْدَه خَالِدِ گَشْتِ قُزْبَانِ دُو اَبْرُو یَتْ

رباعی (۵)

قَاضِيٌّ مَانِدٍ مَلَا مُصْطَفَى دَرْ سَرْ زَمِينِ
نِيَسْتُ قَاضِي خُوذُ بُوَدُ چُونِ دِيْگَرَانِ شَاهِدِ بَرِينِ
مِي سِتَانْدُ تَا نِيِنْدُ نَانِ اَوْ هَرْگِزُ بَخَوَابِ
خَوَابِ مَسْتِي اَز دُو چَشْمِ دَلْبَرَانِ نَارِزِينِ

رباعی (۶)

سَلَامِي جَانْفَرَا چُونِ نَشْئَهْ مِي
تَحِيَّاتِي فُرُونِ تَر زَانِ پَيَّايِي
بَرَانِ نَوْبَاوَهْ بَاغِ جَوَانِي
كِه بَاشْدُ زَهْرِي اَوْ زِنْدِگَانِي

رباعی (۷)

چِیَسْتِ بَرَّانِ كَسِ كِه بُوِیَنْدِ خَاكِ سَالَارِ عَرَبِ
مِی تَبُوِیَنْدِ تَا اَبَدِ بُوِیَايِ پُزِ عِطْرُ وِ طَرْبِ
بَزِ سَرَمِ چَنْدَانِ مُصِیْبَتِ رِیْحَتِ اَزِ هِجْرَانِ اَوْ
گَزِ بَرِیْرَدِ فِی الْمَثَلِ بَزِ رُوزْهَا كَزْدَنْدِ شَبِ

رباعی (۸)

گَزِ بِي تُو شَوْمِ شَاذِ غَمَمِ رُوزِ فُزُونِ بَاذِ
سَرِ تَا قَدَمَمِ دَرِ يَمِّ آفَاتِ نِگُونِ بَاذِ
وَزِ بَزِ كَلِّ وِ نَسْرِينِ نِگَرَمِ بِي كَلِّ رُويْتِ
چُونِ غُنْجِهِ دِلَمِ تِه يَتِه آغَشْتِه خُونِ بَاذِ

رباعی (۹)

ای آنکه ز کُنْهَتِ هَمَه کَس حَیْرَانُنْد
دیوانه و دَانَا بَبَرْتِ یَکْسَانُنْد
الْقِصَّه زِ تُو غَیْرِ تُو کَس وَا قِیْفِ نِیْسْت
نَازِمِ بَتَّقَدِّسِ تُو ای بِی مَآنُنْد

رباعی (۱۰)

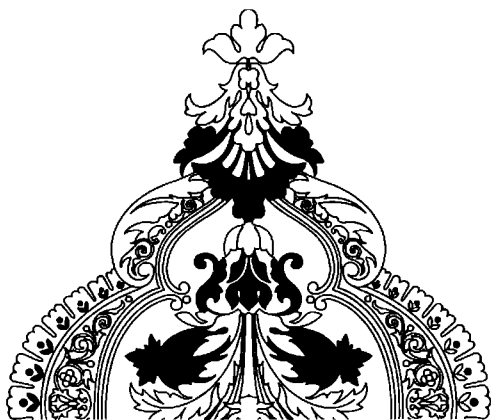
خُورْدِ دَرِ نَافَه خُونِ مُشْکِ خُتَنِ اَز رَشْکِ گِیْسُویش
نَهْدِ سَرِ دَرِ قَدَمِ سَرُو سَهی اَز قَدِ دِلْجُویش
اَکْزِ زَاهِدِ بَخَوَابِ اَن شُوخِ رَا بِنْدِ یَقِیْنِ دَانِم
نَسَازْدِ سَجْدَه گَه هَزْگِزِ بَجْزِ مِخْرَابِ اَبْرُویش

رباعی (۱۱)

چون تو سواز شاهی پیمی ز مات نیست
آن به صریح گوئی و رخ ناوری بهم
این باز میفرشت و گز نه ز دست تو
خواهم بُرد شکوه بشاه فلک همم

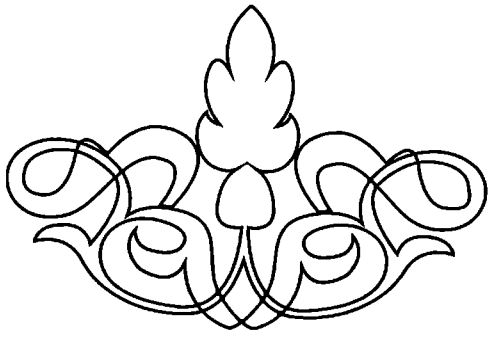
رباعی (۱۲)

ای خون فُسزده دَرِ دِلِ یاقوتت از رَقَم
تیرِ فلکِ چو قوس ز رشکت شده است خَم
این بازهاست گز پی یك نامه سیاه
آدم روانه گشت نه لا بود نه نَعَم



مفردات





مفرد (۱)

خَالِدًا كَرَدَ فَلَكَ قَدِّ تَرَا حَمَّ يَغْنِي
كِهَ اَزِينُ دَرِ بِيَقِينُ وَقْتِ بَرُونِ رَفْتَنِ تُسْتِ

مفرد (۲)

هَرَآنُ كُو مَسْتِ صَهْبَايِ جُونَسْتِ
هَمَه كَارَشِ زِ حَيْرَتِ وَاژگونَسْتِ

مفرد (۳)

جَدَلُ بَا هِرَبِرِ دَمَانِ مِيكُنِي
چُونِ مِيشُوذِ چُونِ چَنَانِ مِيكُنِي

مفرد (۴)

طَمَعِ دَارَدِ زِ جَانَانِ لُطْفِ سَرَمَدِ
شَهِيدِ كَرَبَلَايِ عِشْقِ اَحْمَدِ

مفرد (۵)

نَازَمِ بَرَعْنَا دِلْبِرِي سَالَارِ هَزِ دُو عَالَمَسْتِ
بِيَسَمِ بِيَايِ اَخْتَرَشِ اَفْشَانْدَه تَاچِ عَالَمَسْتِ

مفرد (٦)

يَكْ اَز يَكْ چُون فُتْد دَو دَر مِيَانِه
شَوْد نَامَت هُوِيْدَا اِنِي يَغَاْنِه

مفرد (٧)

تَا بَخَالَت شُد سَز زُلْفِ اَشِنَا
عَالَمِي رَا عَام شُد دَرْدُ و بَلَا

مفرد (٨)

شُد چُو مَاه اَز نَسَلِ زَهْرَا مُنْجَلِي
اَخْتَرِ بُرْجِ شَرَفِ سَيِّدِ عَلِي

مفرد (٩)

فَرِيَادِ زِ دَسْتِ فَلَكِ سَنَگِيْنِ دِلِ
بِيْدَا دِ زِ بِيْدَا دِ مِهْزِ كُسَلِ

مفرد (١٠)

چُون قَمَرِي سَزْگَزْدَانُ كَرُ جُفْتِ جُدَا مَانْدُ
اَز هَجْرِي سَهِي قَدَانُ دَر دَشْتِ زَنَمِ كُوْكُو

مفرد (۱۱)

رُويِ زَمِينِ جُمْلَه زَبْرَجْدُ شُدَه
زَاغُ و زَعْنُ آخِرُ اَبْجَدُ شُدَه

مفرد (۱۲)

عَوْثِ عَالَمِ خَوَاجَهٗ گَزْدَنِ فِرَازِ سَرْبُلَنْد
يَكِه تَا زِ عَرَضَهٗ تَجْرِيدِ شَاهِ نَقْشِبَنْد

مفرد (۱۳)

خَالِكِ پَايِ حَضْرَتِ صِدِّيقِ و شَاهِ نَقْشِبَنْد
خَالِدِ دَرِ مَانَدَهٗ تَقْصِيْرِ بَارِ مُسْتَمَنْد

مفرد (۱۴)

بِرَاسْتِي و بَجِيْدُ و بَجْشِمِ بَادَاْمَتْ
مُفَسِّرَانْدُ بَرِ اَهْلِ عِلْمِ لَفْظِ اِقَامَتْ

مفرد (۱۵)

سَالَارِ رُسُلِ كَرِيْمِ و اَمْجَدِ
شَاهِنْشَهٗ مَلِكِ دِيْنِ مُحَمَّدِ

مفرد (۱۶)

وَرَّازُ نَفْسِ كَسِي چَرَاعِ اَفْسُزْد
اَنْ شَمِعِ شَبِستانِ شَرَفِ رُوشَنِ بَاد

مفرد (۱۷)

جَلَايِ آيْتَهٗ دِلِ زِ رُنگِ خُودِ بِيِنِي
عُلامِ حَضْرَتِ اِيشانِ مُحَمَّدِ حُسَيْنِي

مفرد (۱۸)

اَزِ ضَيْقِ وَقْتِ وَ تَنگِي حَالِ اَفْرِيْدَهٗ اَنْد
مَا رَا بَرايِ خُونِ خُوزْدَنِ دِلِ اَفْرِيْدَهٗ اَنْد

مفرد (۱۹)

صَحْنِ چَمَنِ وَ سَايَهٗ بِيْدِ وَ لَبِ جُوِي
سَرِ بَسَرِ زَانُوِي بُتِ عَزْبَدَهٗ جُوِي

مفرد (۲۰)

بَتَابُ وَ تَبِ فُتَاذِ اَزِ تَابِ رُوِيْتِ اَيْنِ دِلِ بِي تَابِ
زِ تَابِ كَاكَلْتِ اَزِ سِيْنَهٗ شُدِ صَبْرُ وَ زِ چَشْمَمِ خُوابِ

مفرد (۲۱)

هَسَتْ تَعْرِيفَ زِ تَعْرِيفَاتِ أَيْ شَرِيحِ كَلَامِ
گَاهِ حَدِّ گَاهِ رَسْمِ وَ گَاهِ نَاقِصِ گَاهِ تَامِ

مفرد (۲۲)

حَالَتُمْ رَشِكُ دِهٍ مَجْنُونُ كُنْ
وَزُ غَمَّتْ دِيدَهُ مَنْ جِيحُونُ كُنْ

مفرد (۲۳)

خَالِدَ أَنْدَزِ بَهْشْتِ خَالِدِ بَادِ
بِالنَّبِيِّ وَآلِهِ الْأَمْجَادِ

مفرد (۲۴)

مُرِيدِ خَالِدِ دَرِ مَائِدَهُ زَاذِ
سَمِي شَهْ عُبَيْدُ اللَّهِ أَحْرَازِ

مفرد (۲۵)

طَمَعِ دَارِذِ بَفَضْلِ حَيِّ مَغْبُودِ
غُلَامِ خَالِدِ وَ صِدِّيقِ مَخْمُودِ

مفرد (۲۶)

دَارِدُ أَمِيدِ شَفَاعَتِ از شَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ
رَاجِي لَطْفِ خُدَايِ هَزْ دُو عَالَمِ شَمْسِ دِينَ

مفرد (۲۷)

نَامِ أَوْ أُنْدَزِ كَلَامِ حَقِّ مُبِينِ
إِنَّ الْيَاسَ لَمِنْ الْمُزْسَلِينَ

مفرد (۲۸)

دَرْ مَكْتَبِ دِلِ سَبَقِ نَبَاشِدِ
إِينِ مَسْأَلِهِ دَرْ وَرَقِ نَبَاشِدِ

مفرد (۲۹)

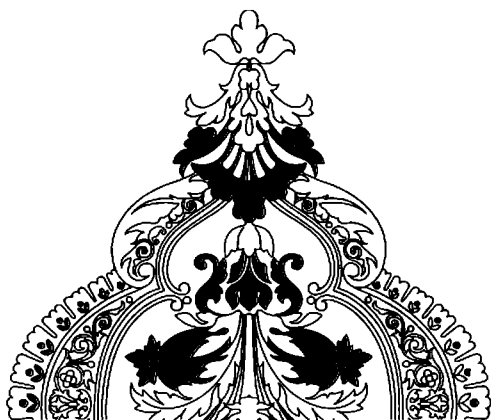
كَيْ شِكُفْتَ آيْدِ زِ مَعْرُوفِ وَ كَرَامَتِهَائِي أَوْ
هِنْدَه رُتْبَه از فَلَكَ چُون بَر تَرِ آمَدِ جَايِ أَوْ

مفرد (۳۰)

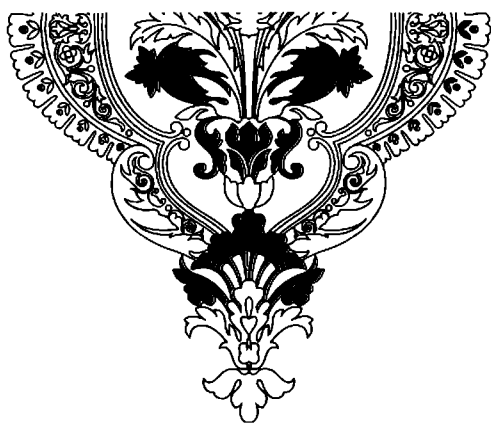
كَاتِبِ تَضْوِيْزِ بَيَانِ نُقْطَه شَكِ
يَعْنِي دَهَانِشِ نَمِي بُوَدِ مُدْرِكِ

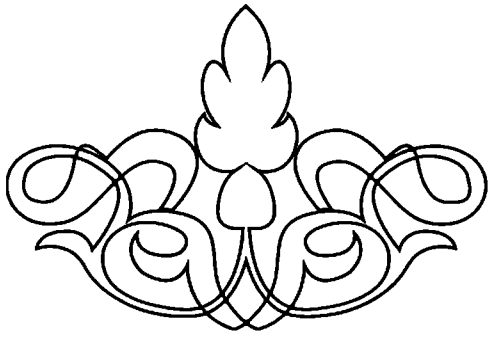
مفرد (۳۱)

خَالِ خُوْرَدَه رِيْزِ گُونَايِ نُو خَطَّانِ
خُطَّانِ اَرْوَاجَانِ پِيْشِ مُشِكِ خُطَّانِ



مثنویات





فَعَانِ اَزْ جَوْرِ اَيْنِ خُونِرِيْزِ فَرَهَادِ
سُتُوْنِ بِيْ سُوْتُوْنِ هِمَّتِ اَفْتَادِ

كَيْسِيْ چُوْنُ اَوْ بَفَنِّ حَقِّ پَرَسْتِيْ
نَكْشْتَهٗ ثَبْتِ دَرِ دِيْوَانِ هَسْتِيْ

كَلَامُ وَ زِيْجُ وَ حِكْمَتُ بَا نُجُوْمَشْ
بُدِيْ يَكْ قَطْرَهٗ اَزْ بَحْرِ عُلُوْمَشْ

چَنَانِ اَكَاَهٗ بُدِ اَزْ اَسْرَارِ تَنْزِيْلِ
تُوْ كُوِيْ اَوْسَتَادَشْ بُوْدِ جَبْرِ اِيْلِ

زِ مَوْجِ فِكْرَتَشْ كَرْدُوْنِ حَبَابِيْ
زِ عِلْمَشْ لَوْحِ يَكْ حَرْفِ اَزْ كِتَابِيْ

شُدِيْ نَسْخِ اَزْ دُوْ صَدِّ چُوْنِ كَلَشَنِ رَاْزِ
بِلَا فِكْرُ وَ تَوْقُفِ كُنْتِيْشْ بَاْزِ

عَرَضِ عِلْمِيْ ثَبْتِ دَرِ دَيْرِ فَاِنِيْ
كِهٖ دَرِ وَنِيْ بَاشْدِ اَوْ رَاْ هِيْچِ ثَانِيْ

أَجَلٌ تَا دَامَ بَز مَرْدُم نِهَادَه
چُونِ مَزغِي بَدَامَش كِي فَتَادَه

سَزْدَ كَز چَرخِ اَزِين مَاتَم سِتِيَزْد
دُو صَد پَزوِين زِ مَهْرُ و مَاه رِيَزْد

زِ بَس بَارْد زِ چَشَمِ اَخْتِرَانِ خُونِ
كِه كَزْدَد بِي سَتُونِ چَرخِ كَلْگُونِ

بِيَا خَالِدِ بَشْكَرِي اِيَزْدِي كُوشِ
زِ صَهْبَايِ تَحْمَلِ جُزْعَه نُوشِ

لِيَا سِ كَزِيَه رَا يَكْبَارَه كُنْ شَقِ
رَوَانَش رَا رَوَانِ كُنْ رَحْمَه حَقِ

نَمَانْدِ هِيچِ كَسِ دَز زِيَرِ كَزْدُونِ
اَكْر شَه كَز گَدَا كَز نِيكِ كَز دُونِ

اَز پَسِ حَمْدِ مَلِكِ ذِي الْجَلَالِ
بَعْدَ دُرُودِ مَهِ بُرْجِ كَمَالِ

بِه كِه بَاوَصَافِ شَهِي دَاذْكَز
خَامِه كُنَم رَشِكِ دَه نِي شَكُّز

أَنْ شَهِي دَرْيَا دِلْ وَ الْأَثَبَاز
دَاوِرِ دَازَا سَيِّرُ وَ جَمِّ وَقَاز

كُوِه شَرْفِ كَانِ سَخَا وَ هُنَز
هَز كِه شَوْدُ آز كَرَمَشْ بَهْرَه وَاز

رُتْبَةُ عَالِيَشْ بَدَانَسَانِ شَوْدُ
تَاجِ سَرَشْ صَيْقَلِ كَيَوَانِ شَوْدُ

كَشْتِي تَنْ دَرْ يَمِّ إِحْسَانِ أَوْ
خُورْدُ كُنْدُ مَوْجَهْ طُوفَانِ أَوْ

خَضَمِ خَجَلِ گَشْتَه بَشْمَشِيرِ أَوْ
چَرَخِ سَرَا سِيمَه تَدِيرِ أَوْ

هَز كِه كَشِيدِ سَرْ بَدَرْ آز أَمْرِ أَوْ
خُورْدِ دُو سِيَلِ زِ كَفِّ قَهْرِ أَوْ

اين كه بز و چشمه شمس و قمر
مانده نشان بسته ز جوزا كمر

شاهد اقبال دز آغوش او
صد جرم و كنى عاشيه بز دوش او

عالم و رغبت ده از باب شرع
ارض و سمائي است باضل و بفرغ

گشت ز هم نامي او پيش ازين
آتش نمرود چو خلد برين

تازده آن مهر عدالت علم
رخت بز و بزده ز عالم الم

باز بگنجشك دهد دانه را
شمع نسوزد پر پروانه را

الغرد از غايت امن و امان
داغ نههد بز دل نوشيروان

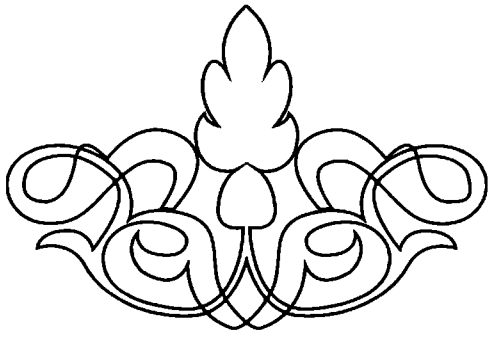
مَهْدِي أَكْرُزْ كَرْدُذْ أَرِيْنُ بَا خَبَرُ
يَخْسَبُهُ سُنَّةُ خَيْرِ الْبَشَرُ

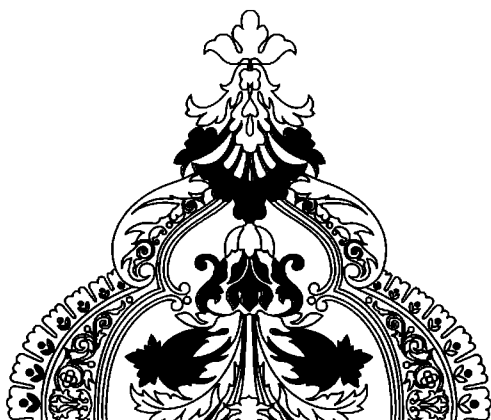
بَائِي اِيْنُ بَلْدَهُ جَنَّتْ نِهَادُ
رَشْكُ دَه رَوْضَهُ ذَاتِ الْعِمَادُ

بَسْكَه فَرَحُ مِيْدَهْدُ اِيْنُ كَلِسْتَانُ
حَافِظِ شِيْرَازِي بَلَاعَتْ نِشَانُ

بِيْنْدُ أَكْرُزِيْكَ نَفْسَشْ جَايِ خُوِيْشِ
نَسْخُ كُنْدُ نَعْتِ مُصْلَايِ خُوِيْشِ

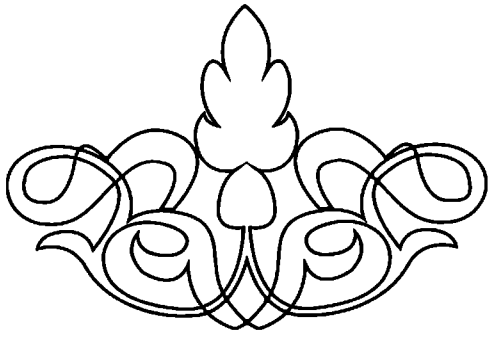
كَرْدُ خِرْدُ خَتْمِ سُخْنِ اِيْنُ چُنِيْنُ
اِنَّكَ فِيْهَا لَمِنْ الْخَالِدِيْنُ

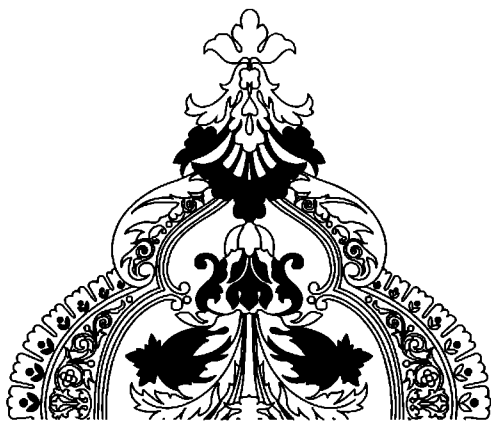




بخش دوم

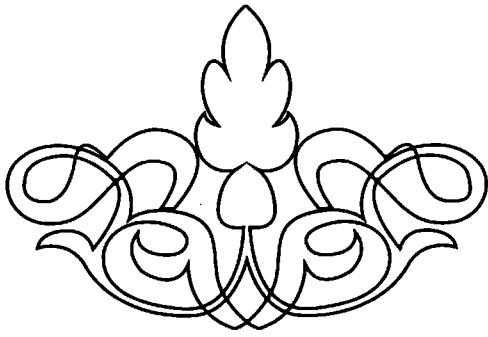






اشعار زبان عربی





قصيده

كَمَلْتُ مَسَافَةَ كَعْبَةِ الْأَمَالِ
حَمْدًا لِمَنْ قَدْ مَنَّ بِالْإِكْمَالِ

وَأَرَاخَ مَرْكَبِي الطَّرِيحِ مِنَ الشَّرَى
وَمِنْ إغْتِيَارِ الحَطِّ وَالتَّزْحَالِ

نَجَانِي مِنْ قَيْدِ الْأَقَارِبِ وَالْوَطَنِ
وَعَلَاقَةِ الْأَحْبَابِ وَالْأَمْوَالِ

وَهُمُومِ أُمَّهَاتِي وَحَسْرَةِ إِخْوَتِي
وَعُمُومِ عَمِّي وَخِيَالِ الحَالِ

وَمَوَاعِظِ السَّادَاتِ وَالْعُلَمَاءِ
وَمَلَامَةِ الحُسَادِ وَالْعُدَّالِ

وَأَعَادِثِي مِنْ فِرْقَةِ أَفَاكَةِ
وَأَجَارِئِي مِنْ أُمَّةِ جُهَّالِ

أَعْنِي رَوَافِضَ أَدْرَبَائِجَانَ التِّي
هُمْ أَشْنَعُ المَخْلُوقِ فِي الْأَفْعَالِ

وَمُضِلِّهَا الْكَاشِي إِسْمَعِيلَ إِذْ
قَدْ حَارَ لَمَّا سَبَّ نَارَ الْجِدَالِ

سُخِّقًا لَهُ مِنْ مُدَّعٍ كَذَابٍ
بُعْدًا لَهُ مِنْ مُنْكَرٍ قَوَالٍ

وَعَلَاةُ فُزَيْسٍ فِي حَدِيثٍ مُسْتَنَدٍ
قَدْ بُشِّرُوا بِإِطَاعَةِ الدَّجَالِ

وَشِرَارِ أَهْلِ الطُّوسِ مَنْ سَمُوا الرِّضَى
وَنَفُوسَهُمْ سَمُوا أَحِبَّةَ آلِ

وَمِنَ الْهَزَّازَةِ وَالْبُلُوجِ الْمُفْرِطَةِ
وَتَمَرُّدِ الْأَمْرَاءِ وَالْإِقْبَالِ

وَمِنَ الْأَفَاغِنَةِ الَّتِي جُبِلُوا عَلَى
خَوْضِ الْمَفَاسِدِ وَأَقْتِحَامِ قِتَالِ

وَفَسَادِ قُطَاعِ الطَّرِيقِ بِخَيْبَرِ
وَمِنَ الْمَجُوسِ وَمَا لَهُمْ مِنْ وَالِ

مَنْعُوا الْأَذَانَ دِعَايَةَ الْإِسْلَامِ
ضَلُّوا وَخَاضُوا الْيَوْمَ فِي الْإِضْلَالِ

وَهُجُومِ أَمْوَاجِ الْبِحَارِ الزَّاخِرَةِ
وَأَذِيَةِ الْمُكَاسِ وَالْعُمَالِ

وَمِنْ الْمُثَلَّثَةِ الْعُلُوجِ الطَّاغِيَةِ
مَا مِثْلُهُمْ فِي الْأَرْضِ عَالٍ غَالٍ

وَأَنَا لِنَبِيِّ عَلَى الْمَارِبِ وَالْمُنَى
أَعْنِي لِقَاءَ الْمُرْشِدِ الْمِفْضَالِ

مَنْ نَوَّرَ الْأَفَاقَ بَعْدَ ظَلَامِهَا
وَهَدَى جَمِيعَ الْخَلْقِ بَعْدَ ضَلَالٍ

أَعْنِي غُلَامَ عَلِيِّ الْقَزَمِ الَّذِي
مِنْ لَحْظِهِ يَحْيَا الرَّمِيمُ الْبَالِ

تَمْثِيلُهُ مَا سَاغَ إِلَّا أَنَّهُ
مَا نَاقَشَ الْأَدْبَاءُ فِي التَّمْثَالِ

هُوَ يَمُّ فَضْلٍ طَوْدُ طَوْلٍ وَالْكَرَمِ
يَنْبُوعُ كُلِّ فَضِيلَةٍ وَخِصَالِ

نَجْمُ الْهُدَى بَدْرُ الدُّجَى بَحْرُ التُّفَى
كَنْزُ الْفَيْوِضِ خِرَانَةُ الْأَحْوَالِ

كَالْأَرْضِ حِلْمًا وَالْجِبَالِ تَمَكُّنًا
وَالشَّمْسِ ضَوْءً وَالسَّمَاءِ مَعَالٍ

عَيْنُ الشَّرِيعَةِ مَعْدَنُ الْعِرْقَانِ
عَوْنُ الْبَرِيَّةِ مَتَبَعُ الْإِفْضَالِ

قُطِبُ الطَّرِيقِ قُدْوَةُ الْأَوْتَادِ
غَوْثُ الْخَلَائِقِ رُحْلَةُ الْأَبْدَالِ

شَيْخُ الْأَنَامِ وَقِبْلَةُ الْإِسْلَامِ
صَدْرُ الْعِظَامِ وَمَزْجَعُ الْإِشْكَالِ

هَادٍ إِلَى الْأُولَى بِهَدْيٍ مُخْتَفٍ
دَاعٍ إِلَى الْمَوْلَى بِصَوْتٍ عَالٍ

مَحْبُوبُ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَنِ اقْتَدَى
بِهْدَاهُ قُلْ يَا قُدْوَةَ الْأَمْثَالِ

كَمْ مِنْ جَهُولٍ بِالْهَوَى مَكْبُولٍ
نَجَّاهُ مِنْ لَخْظِ كَحْلِ عُقَالِ

كَمْ مِنْ وَلِيِّ كَامِلٍ مِنْ صَدِيهِ
قَدْ صُدَّ عَنْهُ عَجَائِبُ الْأَحْوَالِ

كَمْ مُنْكَرٍ لِعُلُوِّ شَانِهِ قَدْ رَدَى
فَأَذَاقَهُ الْمَوْلَى أَشَدَّ نَكَالِ

مُعْطِي كَمَالِ تَمَامِ أَهْلِ نَقِيصَةٍ
وَمُزِيلِ نَقِيصِ جَمِيعِ أَهْلِ كَمَالِ

أَخْفَاهُ رَبُّ الْعِزِّ جَلَّ جَلَالُهُ
فِي قُبَّةِ الْإِعْرَازِ وَالْإِجْلَالِ

يَا أَهْلَ مَكَّةَ حَوْلَهُ دُزْ طَائِفًا
وَأَهْجُرَ حِجَازًا إِنْ سَمِعْتَ مَقَالَ

وَمَبِيتَ خَيْفِ دَعْ وَرِكْضِ مُحَسِّرِ
وَمَنْى مَنِى وَالرَّمِي لِلْإِيصَالِ

وَاسْكُنْ بِذَا الْوَادِي الْمُقَدَّسِ خَالِعًا
نَعْلَى هَوَى الْكُونَيْنِ بِاسْتِعْجَالِ

حِجْرٌ مَقَامُكَ بِالْمَطَافِ بِلَا صَفَا
مِنْ طَوْفِ حَضْرَتِ كَعْبَةِ الْأَمَالِ

مَا السَّعْيِ إِلَّا فِي رِضَاهُ بِمُلْتَزِمِ
مَا الطَّوْفِ إِلَّا حَوْلَهُ بِحَلَالِ

مَنْ شَامَ لَمَعًا مِنْ بُرُوقِ دِيَارِهِ
بِمَشَامِ رَوْضِ الشَّامِ كَيْفَ يُبَالِ

أَنْسْتُ مِنْ تِلْقَاءِ مَدِينِ مِضْرِهِ
نَارًا فَبُلِي الْبَالِ بِالْبَلْبَالِ

فَهَجَزْتُ أَهْلِي قَائِلًا لَهُمْ افْكُثُوا
أَرْجِعْ إِلَيْكُمْ غَبَّ الْإِسْتِشْعَالِ

وَنَوَيْتُ هِجْرَانَ الْأَحِبَّةِ وَالْوَطَنِ
وَرَكِبْتُ مَثْنَ الْأَكْمَةِ الصَّهَالِ

فَطَوَى مَنَازِلَ فِي مَسِيرَةِ مَنَزِلِ
وَأَهَالَ جَارِ سَابِحِ شِمَالِ

فَنَسَيْتُ أَصْحَابِي عَلَى مِيثَاقِهِمْ
وَمَوَاعِدِي مِنْ فَرْطِ شَوْقِ جَمَالِ

مَنْ لِي بِتَبْلِيغِ السَّلَامِ لِإِخْوَتِي
وَبَيْسُطِ عُذْرِ الْغُدْرِ وَالْإِهْمَالِ

سَلَبَ الْهَوَى لُبِّي وَمَا فِي خَاطِرِي
غَيْرَ الْحَبِيبِ وَطَيْفِ شَوْقِ وَصَالِ

قَدْ حَانَ حِينُ تَشْرُفِي بِوَصَالِهِ
مَنْ لِي بِشُكْرِ عَطِيَّةِ الْإِيصَالِ

يَا رَبِّ لَا أَحْصِي ثَنَائَكَ إِنَّهُ
سَفَةٌ عَلَى مَنْ شَمَّ رِيحَ زَوَالِ

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ عُمَرَ الْأَخِرَةَ
وَتَرَكْتُ غَيْرَ الْحَمْدِ كُلِّ فِعَالِ

وَأُتِيحَ لِي فِي كُلِّ مَنَبَتِ شَعْرَةٍ
أَلْفَا لِسَانٍ فِي أَلُوفِ مَقَالِ

وَأَمِيطَ عَنِّي النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ كَي
لَا يُلْهِيَانِ بِحَظْرَةِ فِي الْبَالِ

فَصَرَفْتُ عُمْرِي كُلَّهُ فِي حَمْدِهِ
بِشْرَاشِرِي أَبَدًا بِلَا إِهْمَالِ

مَا أَقْدِرَنَّ عَلَى كِفَاءِ عَطِيَّةِ
فَضْلًا عَنِ التَّفْصِيلِ بِالْإِجْمَالِ

أَيْنَ الْعَطَايَا وَهِيَ غَيْرُ عَدِيدَةٍ
كَيْفَ التَّشْكُرُ وَهُوَ بَعْضُ نَوَالِ

أَمْ كَيْفَ أَحْمَدُ نَاظِمًا أَوْ نَائِرًا
ذَاتًا تَرَقَّتْ عَنْ حَضِيضِ خَيَالِ

سَلَبَ التَّجَوُّزَ وَالْمَجَازُ أُبْلَغُ
مِنْهُ تَقَدُّسُهُ عَنِ الْأَمْثَالِ

أَلِةَ الْخَلَائِقِ فِي نُعُوتِ كَمَالِهِ
سُبْحَانَهُ مِنْ خَالِقِ مُتَعَالِ

فَالْعَجْزُ نُطْقِي وَالتَّحْيِيزُ فِكْرَتِي
مَا يَنْبَغِي إِلَّا الشُّكُوتُ بِحَالِ

فَكَمَا قَضَيْتَ إِلَيْنَا فِي أَشْهُرِ
طَيًّا لِبُعْدِ مَسَافَةِ الْأَحْوَالِ

وَوَهَبْتَ إِقْدَامًا عَلَى طَيِّ الْفَلَا
وَنُزُولِ غُورِ وَازْتِقَاءِ جِبَالِ

وَحَبَيْتَنَا حِفْظًا عَنِ الْأَفَاتِ
وَمَنْحَتَنَا أَمْنًا مِنَ الْأَهْوَالِ

وَرَزَقْتَنَا تَقْبِيلَ عَتَبَةِ قِبَلَةٍ
فَازِ الْمُقْبِلِ مِنْهُ بِالْإِقْبَالِ

فَارزُقْ إلهَ الْعَالَمِينَ بِحَقِّهِ
أَدَبًا يَلِيقُ بِذَا الْجَنَابِ الْعَالِ

وَأَمِدَّنَا بِلِقَائِهِ وَبِقَائِهِ
وَعَطَائِهِ وَنَوَالِهِ الْمُتَوَالِ

زِدْ مِنْ حَيَاتِي فِي إِطَالَةِ عُمْرِهِ
أَدِمِ الْوَرَى بِحِمَاهُ تَحْتَ ظِلَالِ

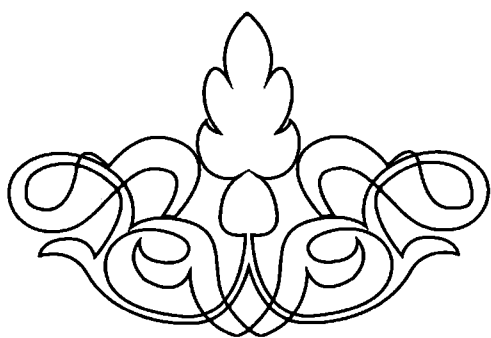
وَاجْعَلْنِي مَسْعُودًا بِحُسْنِ قَبُولِهِ
وَأَمْنَحْنِي مَا يُرْضِيهِ مِنْ أَعْمَالِ

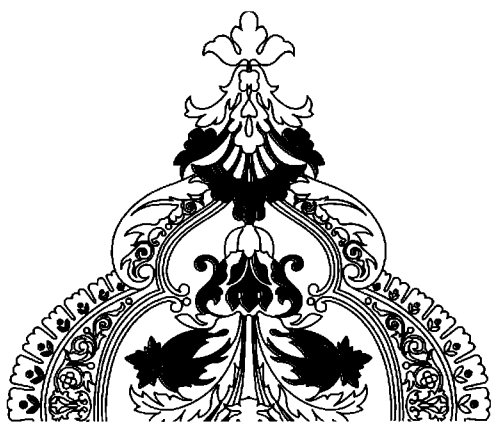
زِدْ كُلَّ يَوْمٍ فِي فُؤَادِي وَقَعَهُ
مَا دُمْتُ حَيًّا فِي جَمِيعِ الْحَالِ

وَأَمِنِّي مَرْضِيًّا لَدَيْهِ وَرَاضِيًّا
عَنْهُ رِضًا يُجِدِّي مَفَازَ مَالِي

فَالْحَمْدُ لِلرَّبِّ الرَّحِيمِ الْمُنْعِمِ
الْقَادِرِ الْمُتَقَدِّسِ الْفَعَّالِ

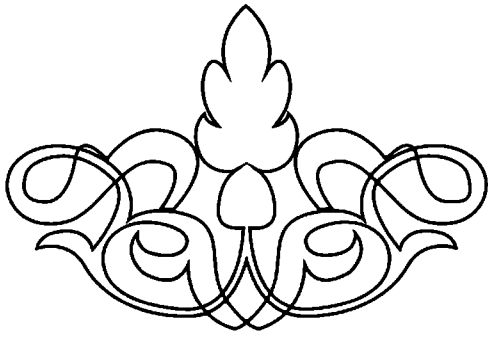
ثُمَّ الصَّلَاةُ عَلَى الرَّسُولِ الْمُجْتَبَى
خَيْرِ الْوَرَى وَالصَّحْبِ بَعْدَ الْأَلِ





غزلیات





غزل (١)

خَفِ اللهُ يَا بَدْرَ بُرْجِ الْكِرَامَةِ
وَاطْفِ الْقُوَادِ الْحَرِيقِ اضْطِرَامَةَ

أَكُنْتُ تَرَى فِي الْخُلُوصِ إِعْوَاجًا
فَلَمْ تَعْدِلِ الْقَوْسَ فِي الْإِسْتِقَامَةِ

خِلَافَ الْعُهُودِ وَتَرَكَ الْوَفَاءِ لَيْسَ
أَمْرًا قَمِينًا بِأَهْلِ الْفَحَامَةِ

وَكَمِ إِزْتَحَلْتُمْ بِدُونِ اسْتِثْنَائِي
دَعَوْتُ لِرُجْعَاكُمْ بِالسَّلَامَةِ

وَلَيْلٍ إِلَى الصُّبْحِ قَدْ أَحْرَقْتَنِي
حَرَارَةُ نَارِ الْجَوَى بِاسْتِدَامَةِ

وَلَوْ كُنْتُ مَا أَخْطَرَنْ بِبَالِكَ
فُؤَادِي لِذِكْرَاكَ دَارُ الْإِقَامَةِ

فَمَا بَالُ بَالٍ عَنِ الْحُبِّ خَالٍ
وَمَاذَا الرُّجَاجَةُ لَوْلَا الْمُدَامَةِ

وَلَوْ أَنَّ عَلِمْتُ لَكُمْ خُلْفَ وَعْدِ
لَمَّا أَوْقَعَنْ قَبْلُ فِي ذَا الْغَرَامَةِ

فَقَدْ صِرْتُ خَلِيَّتُكُمْ بَعْدَ هَذَا
فَسَوْفَ نَرَى مَا نَرَى فِي الْقِيَامَةِ

إِلَامَ أَلَامٍ وَحَثَى مَثَى
يُكَسِّرُ قَلْبِي بِصَخْرِ الْمَلَامَةِ

فَلَا أَبْصِرُ مِنْكَ إِلَّا خِدَاعًا
يَرَاهُ الْوَرَى ظَاهِرِي الْعَلَامَةِ

فَلَا أَبْكِيَنَّ بَعْدُ فِي هَجْرِكُمْ
فَلَا أَسْكُبُ الدَّمْعَ مِثْلَ الْغَمَامَةِ

نَدِمْتُ لِمَا قَدْ مَضَى بَيْنَنَا
وَلَكِنَّهُ لَيْسَ يُجِدِي النَّدَامَةَ

صَلَاةُ إِلَهِهِ عَلَى جَدِّكُمْ
وَأَحْبَابِهِ وَهِيَ خَيْرُ الْخِيَامَةِ

غزل (٢)

يا أَيْسَ الْقَلْبِ فِي ضَيْقِ الْفِرَاقِ

يا دَوَاءَ عَنِ نِصَابٍ لَا تُطَاقُ

يا جَلِي الْفَضْلِ يا حُلْوَ الْمِرْزَاجِ

يا زَكِيًّا جُمْلَةَ الْأَقْرَانِ فَاقِ

چُونِ زِلْطَفِ خُلُقِ وَحُسْنِ خَلْقِ ثُو

دَمِ زَنَمِ كَزِ لُطْفِ دَارِي اِشْتِاقِ

إِنْ تَسَلَّ عَنِ بَالِ بَلْبَالِ الْفُؤَادِ

أَوْ شَايِبِ دُمُوعِي وَاخْتِرَاقِ

فَالَّذِي حَلَّاكَ بِاللُّطْفِ الْوَسِيمِ

ثُمَّ قَدْ خَلَّاكَ مِنْ شَوْبِ الْتِفَاقِ

وَالَّذِي فِي الْبَيْنِ أَعْطَانِي جَوَى

لَحْظَةً فِي الْعُمْرِ لَسْتُ فِي الْفَوَاقِ

كَالْعُهُودِ الْإِلَاءِ فِي تَلْقَائِكُمْ

مُذْ تَفَارَقْنَا دُمُوعِي لَا تُطَاقُ

قُلْ لِمَنْ مَا شَهِدَ فِي الْمَرْخِ الْعِفَارِ

وَهُوَ فِي الرَّيْبِ مِنَ الْحَيِّ الْمِحَاقِ

يَنْظُرُونِي كَيْفَ لَمْ اللَّهُ بِي
وَإِبْلِ الدَّمْعِ بِنَارِ الْإِشْتِيَاقِ

طَيْفُ نَضْبِ الْقَدَمِ مَعَ كَسْرِ الْجُفُونِ
جَزْمًا قَلْبِي وَجَرًّا بِاتِّفَاقِ

بَرَّ خِلَافِ قَاعِدِهِ دُورَ أَزْ رُحْتِ
نَيْسَتْ خَالِي رُوزْكَارَمِ أَزْ مِحَاقِ

مُدَّ نَيْتُ عَنْ نِبَالِ الْهُدْبِ قَدْ
صِرْتُ مِنْ عَضْبِ الْعَذَابِ كَالْعُرَاقِ

يَأْمُرُونِي الصَّبْرَ قَوْمٌ فِي الْوَدَاعِ
لَمْ يَذُوقُوا مِنْ آزَاهُ مِنْ لَوَاقِ

كَيْفَ يَدْرِي بِاضْطِرَامِ الْبَالِ مَنْ
لَيْسَ مِنْ لَحْظِ الْعَيُونِ النَّجْلِ دَاقِ

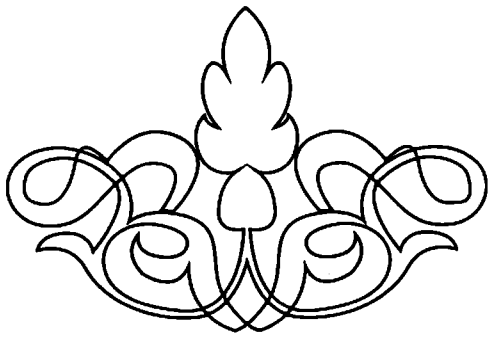
مِتُّ فِي الْهَجْرِ وَلَمْ أَزْجِ الْوَصَالِ
مَنْ يُطِيقُ الصَّبْرَ مَعَ هَذَا الْعَنَاقِ

خَالِدُ أَزْ لَعْلٍ لَبْتُ يَاذِ أَوْرَدِ
زَانَ بُودِ نَظْمَشْ تَرُو شَكَرْ مَدَاقِ



قطعات





قطعه

(١)

أوقدت نارا في الحشا
أحرقتني كما نشأ

فازحم بصبٍ مُدَّ نَشَا
ما اشتَمَ مِنْكُمْ مِنْ نَشَا

أغويتني أخزيتني
والآن قد أنميتني

يا ليتني أضمتني
فالنم بالنجو أشا

قطعه
(٢)

يَا مَنْزِلَ مَنْ مِنْ قَدَمِ أَهْوَاهُ
أَحْرَقَتْ فُؤَادِي بِلَطْفِ ذِكْرَاهُ

طُوبَى لَكَ أَنْ عَرَّسَ مَحْبُوبِي بِكَ
أُولَى لَكَ مَا رَأَيْتَ مَا تَرَاهُ

صِرْتُ ثِمَلًا بِرُوحِهِ كَالرَّاحِ
مَا أَطْيَبَ ذَا الثَّرَابِ وَمَا أَزْكَاهُ

قَدْ نَبَّهَنِي وَصَالُ مَنْ تَيَمَّنِي
كِدْتُ فَرَحًا أَطِيرُ مِنْ جَرَاهُ

أَوْزِعْنِي يَا رَبِّ عَلَى الشُّكْرِ بِمَا
أَنْعَمْتَ وَأَنْ أَعْمَلَ مَا تَرْضَاهُ

قطعه
(٣)

مَا هِرُ عِلْمٍ وَحَاكِمٍ لَوْلَاكَ
أَوْحَدِي مَمَالِكِ إِذْرَاكَ

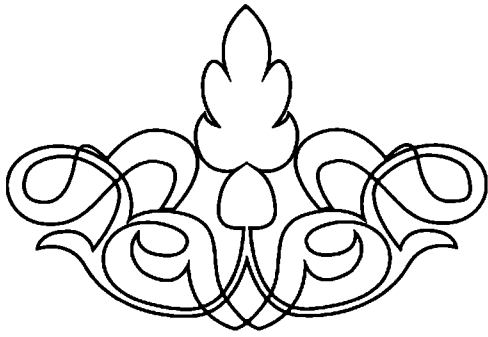
وَاجِدُ دَهْرٍ وَحَامِي إِسْلَامٍ
أَعْلَمُ وَأَعْمَلُ وَهَمَّ دَرَاكَ

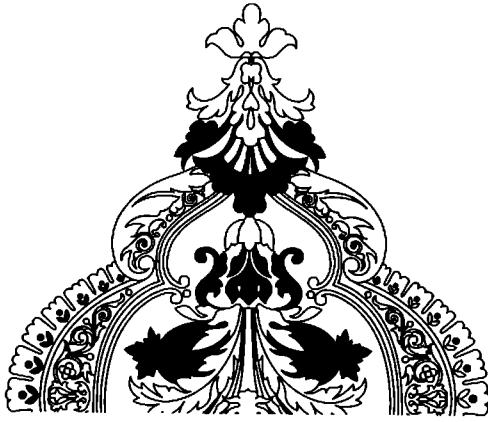
طَالِعُ سَعْدٍ أَحْمَدُ مُرْسَلٍ
سِخْرُ رَا مَحُو كَزْدَه دَرُ أَمْلَاكَ

رباعى

نَذْرُ الْقِرَاضِ الْقَرَضُ كَالْمَرْهُونِ
جَانِ زَكَاةٍ مُؤْنُ الْمَمُونِ

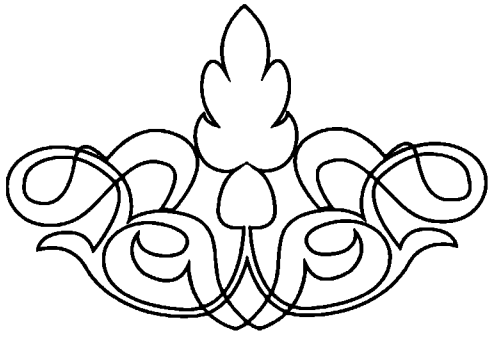
كِتَابَةُ مُوصَى مَبِيعِ الْمُفْلِسِ
مَزْدُودُ عَيْبٍ يُسْبِقُ إِحْفَظُ تَرَاسِ





مفردات





مفرد (١)

لَقَدْ غَلَطْتُ فِي هَذَا الْمَقَامِ
لَا أَبْدِي الْوَجْهَ لِكَيِّ لَا أَلَامُ

مفرد (٢)

أَبْنَاءُ عَبَّاسٍ وَعَمْرُو وَعَمْرُ
ثُمَّ زُبَيْرِ الْعَبَادِلِ الْعُرُ

مفرد (٣)

مَنْ كَانَ يَرْكَبُ طَرْفَ وَجْدٍ لَمْ يَقُلْ
طَيِّ السَّبَابِ مَهْلِكٌ وَمَخُوفٌ

مفرد (٤)

لِقَائِلٍ إِنْ قَوِيَ السُّؤَالُ
وَدُونَهُ إِنْ قِيلَ لَا يُقَالُ

مفرد (٥)

إِنْ عُرِفَ الْحَبْرُ بِاللَّامِ انْحَصَرَ
فِي الْمُبْتَدَأِ وَالْعَكْسُ فِي الْعَكْسِ ظَهَرَ

مثنوى

خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ غَطْرِيفُ الْعَرَبِ
وَضَفُّهُ الْأَبِي عَلَى كُلِّ وَجَبِ

أَبْيَضُ اللَّوْنِ لِحْمَرٍ قَدْ يُمِيلُ
أَدْعَجُ الْعَيْنَيْنِ ذُو خَدِّ أَسِيلُ

إِبْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ الْمُطَلِّبِ
هَاشِمِ عَبْدِ الْمَنَافِ إِسْأَلُ أَحِبِّ

هَاشِمِي مِنْ قُرَيْشِ أَمْنَةٍ
بِنْتُ وَهْبِ أُمَّةِ إِعْلَمِ مَوْطِنَهُ

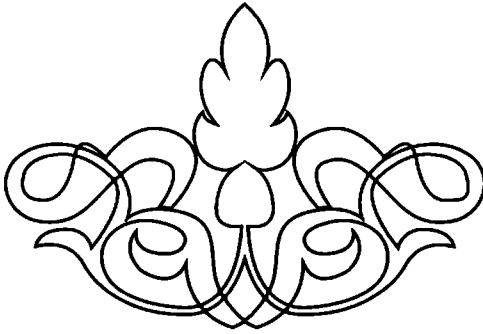
بَدْرُ سَيْمَاءَ بِبَطْحَاءِ أَنْجَلَا
وَبِهَا لِلْأَرْبَعِينَ أُرْسَلَا

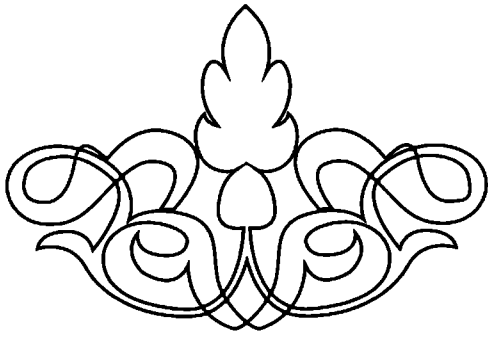
قَدُّهُ كَمَا وَكَيْفًا إِعْتَدَلْ
فِي ثَلَاثِ بَعْدَ خَمْسِينَ انْتَقَلْ

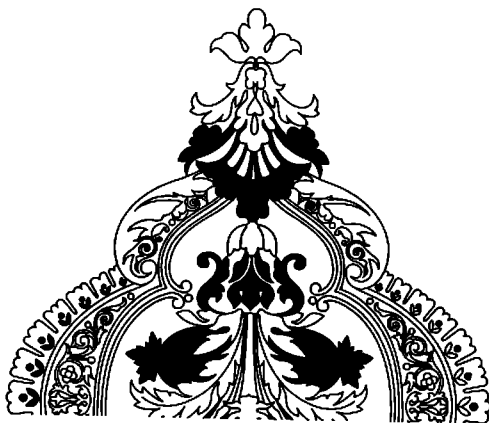
هَاجِرًا فِي طَيْبَةِ عَشْرًا ثَوَى
شَيْبَةَ عِشْرِينَ شَعْرًا مَا اخْتَوَى

مَعَ ثَلَاثِ عَاشِ سِتِّينَ سَنَةً
فِي تَوْفِيهِ تَكَلُّ الْأَسِنَّةِ

غَابَ بَيْضًا وَجْهَهُ بِالْيَثْرِبِ
طَيَّبَتْهَا يَا لَهَا مِنْ مَعْرِبِ

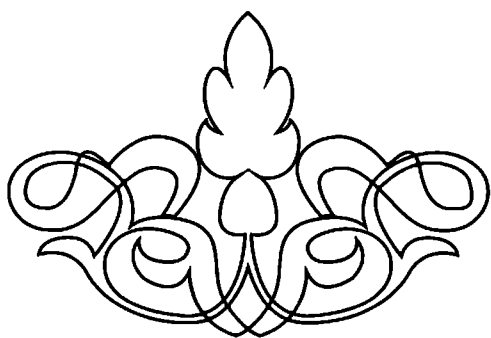


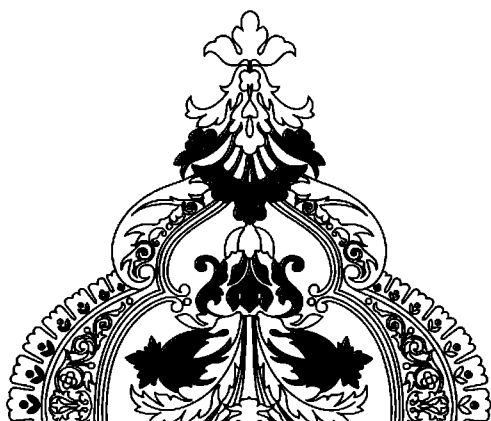




بخش سوم

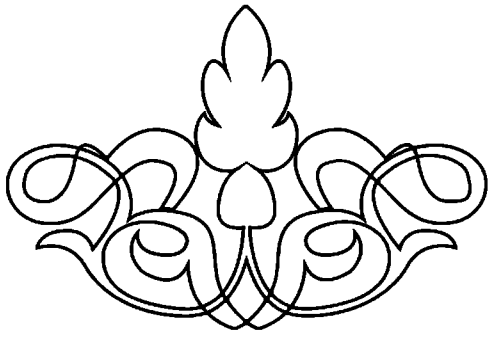






اشعار زبان کردی





غزل

دِيسَانِ دِيَارِ دَلْبَزِ وَكَ مَشْغَلِ سَتَانِ دَاذِ دِيَازِ
نُورِ بُونِ بَسَزِ كُويِ اُحْدِ طُومَازِ بَطُومَازِ آشْكَازِ

خُوشِ خُوشِ نَسِيمِ عَنَبَرِيْنِ بَيْنِ خُوشِ دِكَا تِنِ سَزِ زَمِيْنِ
اَمَّا نَبُويِ عَنَبَرِيْنِ يَا نَافَةَ مُشْكِ تَا تَا زِ

بِيْوَادِهِ اِمَشُو رُوْزِ هَلَاثِ يَا نُورِ جَانَانِ سَاثِ بَسَاثِ
رُوشَنِ دِكَا تِنِ سَزِ بَسَا طِ فَا لَيْلُ قَدْ يَخْكِ النَّهَازِ

بُرِ بُولِهِ نُورِ دَشْتِ بَقَا كُويَا حَيِيْبِ خُوشِ لِقَا
لَيْلًا عَلَيِ السِّلْعِ اِزْتَقَى مِنْ نُورِهِ الْقَاعِ اِسْتَنَازِ

مثنوی

قَبْلَمُ فِرَاقَتْ قَبْلَمُ فِرَاقَتْ
آرَامَ سَنَدَنْ سَوْدَايِ فِرَاقَتْ

دِلِ قَفْقُشُ آسَانِ چِه اِشْتِيَاقَتْ
طَاقَتْ طَاقُ بَيْنِ بِي اَبْرُويِ طَاقَتْ

چِه دُورِي قَامَتْ قِيَامَتْ خِيَرَانِ
هَجَرَتْ شَرَارَهٗ جَهَنَّمِ بِيَرَانِ

كَارِي پِيَمِ كَرْدَنْ مَحْزُومِي رَا زَتْ
نَكْرَدَنْ وِ دِلِ نِيَمِ نِيگَايِ نَا زَتْ

قَدْرِ عَافِيَتِ وَضَلَتْ نَزَانَامِ
شُكْرَانَهٗ شُكْرِ رَا زَتْ نَوَانَامِ

سَاغَمِ گُويِ شَادِيَمِ بَاوُبَادِ شَانُو
تَمَامِ اِنْتِقَامِ وَضَلَتْ جِيَمِ سَانُو

خَاصِ خَاصِ چِه شِدَّتِ نَائِزَهٗ دُورِي
كَزْدُ وِ گُويِ نُورَهٗ سَرِ تَا پَايِ نُورِي

مثنوی

طَالِيَا بِزَانَ صُحُفَ بِهِ شَيْثٌ دَا
مَنْسُوحٌ مَحْوِبِي چُو پِي اِدْرِيسِ دَا

صُحُفِ اِيْبْرَاهِيْمِ بَرِ قُطْبِ نُورِيْنِ
اَخِرِ يَا مُوسَى يَغْنِي اَخِرِيْنِ

فَزُمُوْا سَيِّدِ اَخِرِ الزَّمَانِ
چِه تُوْرَاتِ وَحِيْدِ دَافِعِ النَّيْرَانِ

مَا زُ مَا زُ پَاكُ پَاكُ چِه تُوْرَاتِنُ هَمُ
حَمِيْطَا وَ زَبُوْرُ حَامِيِ الْحَرَمِ

اَكِيْلَا جُزْ اَمْدُ وَ بَاخْسَانُ
عَزِيْزُ وَاْنَاثُ دَعْوَى تَرْسَايَانُ

زَبُوْرُ يَا مَحْمُوْدُ وَاْنَا نَزَكْرِيَا
خِيْشُوْقُ بَهِيَايِيْلُ چِه كَزْدِيْنِ اَغْلَا

يَا حَقُّ پِيْشِ كَزْدَنْ نُورَانِي سَمَا
هَمُ فَا رِ قَلِيْطَا طَابُ طَابُ حَمِيْطَا

چِه اِنْجِيلِ اَمَانِ اَوَّلِ جِيَا كَز
بَاطَلَسْ چِه حَقْ دَوْمِ پَاكْ كَوْهَزْ

سَيِّمِ مُحِيْطُنْ بَجَزُ وِ بَكُلِ
بُسْتَانَه تَمَامِ يَكْسَانِ وَ بَدِلِ

هَامَسَرَانِ نَسَبِ
مَخْبُوبِيْمِ هَنْ شَايِ عَالِي نَسَبِ

اِسْمَشْ مُحَمَّدُ قَرِيْشِي وِ عَرَبِ
اَدَاشْ اَمِنَه كُنَاچَه وَ هَبِ

تَمَامِي عُمَرَشْ شَضُتْ وَ سَه سَالِنِ
بَابُو بَايِرَشْ بِي طَرْزُو حَالِنِ

عَبْدُاللهِ بِنِ عَبْدِ الْمُطَلِّبِ بِنِ هَاشِمِ
عَبْدُ الْمَنَافِقِ بِرَآنَشْ لَازِمِ

نَه كُوتَانَه بَزْزِ سِيْ كَنْدُمِ كُونِ
نَكُوتِنِ سَايَشْ نَزُويِ دُنْيَايِ دُونِ

بَوْلَدِ بَيْنَ جِهْ مَكَّةَ اَنْوَرِ
چَلْ سَالِ چَاكَهْ مَنْدِ بِيْ بَهْ پَيَغَمْبَرِ

وَسِيْرَدَهْ هَنِيْ اَوْ خُوْرُ جَمِيْنَهْ
زَاهِيْ بِيْ كُوْچْ كَزْدَشِيْ مَدِيْنَهْ

چُوْكِهْ مُقِيْمِ بِيْ تَا مُدَّهْ دَهْ سَالِ
مَرْكَشِ پِيْ اَمَاجَلَايِ پِيْرُوَالِ

بَرْشِيْ وَ جِيْ دُنْيَايِ فَاْنِيْ بِيْ بُنْيَادِ
اَبْلَهْ كَسِيُوْنِ دِلِ پِيْشَكْرُوْ شَادِ

صَدُوْ وَ پِيْشْتُوْ وَ چَهَارُ هَزَارُ پَيَغَمْبَرِ
سَهْ صَدُوْ وَ سِيْرَدَهْ رَسُوْلُ رَهْبَرِ

اِبْرَاهِيْمُ وَ نُوحُ وَ مُوسَى اَوْلُو الْعَزْمِ
عِيْسَى مُحَمَّدُ بَرَانَشُ وَ جَزْمِ

سَيِّدِ كُوْنِيْنِ خْتَمِ الْمُزْسَلِيْنِ
چَهْ مَاسُوَايِ حَقُّ بَهْتَرِ چَهْ كَزْدِيْنِ

مِيزَزَامُ وَفَاتَانُ
قَدَمِ رَنْجِه كَزِ وَاوَادَه وَفَاتَانُ

شَهِنشَايِ شَادِيْمِ مَاتِ نَامَاتَانُ
بُتِ پَرَسْتِ آسَا اَزِوَامِ جَلَاتَانُ

چِه حُجْرَه سَرَاوَكِي مِبي رَاهِي
بَنْدِ مَمْدَرُ وِ مَاهِ چِه بُزْجِ مَاهِي

وَاوَادَه اَمَاتَانُ اَمَانُ صَدُ اَمَانُ
رِيْزَه رَاَزَانْتِ شَفَانُ پِي زَمَانُ

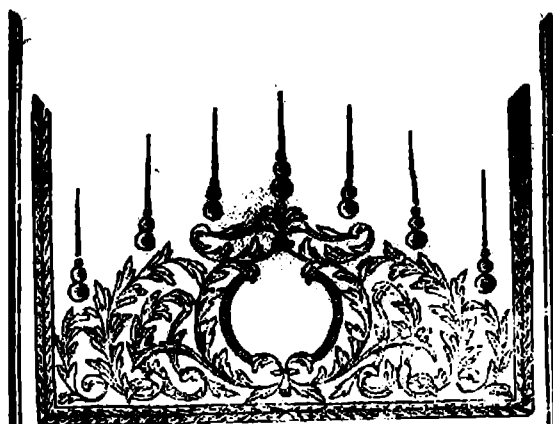
سِنْبَاوَزُ تَشْرِيْفِ اَنِي بَزِ كَزِيْدَمِ
چِه رُوِي مَزْدَمِي چَاكَزِ نَدِيْدَمِ

وَزْنِه هَا تَمَامِ نَائِرَه دُوْرِي
وَكُوِي نُوْرَه كَزْدِ سَزِ تَا پَايِ نُوْرِي

محتوى الكتاب

- كلمة الناشر..... ٥
- سخنى با خوانندگان..... ٦
- ترجمة مولانا خالد بالفارسية..... ٨
- ترجمة الناظم مولانا خالد قدس سره بالعربية..... ٢٧
- * بخش أول..... ٣٩
- أشعار زبان فارسي..... ٤١
- مناجات..... ٤٣
- مناجات..... ٥٣
- قصائد..... ٥٥
- تركيب بندها..... ٨٧
- غزليات..... ٩٧
- قطعات..... ١٩٥

۲۰۳	مخمسات
۲۱۵	رباعیات
۲۲۳	مفردات
۲۳۱	مثنویات
۲۳۹	*بخش دوم
۲۴۱	اشعار زبان عربی
۲۴۳	قصیده
۲۵۳	غزلیات
۲۵۹	قطعات
۲۶۴	رباعی
۲۶۵	مفردات
۲۶۸	مثنوی
۲۷۱	* بخش سوم
۲۷۳	اشعار زبان کردی
۲۷۵	غزل
۲۷۶	مثنوی
۲۸۱	المحتویات



◆ ❁ (بسم الله الرحمن الرحيم) ❁ ◆

دهد از من خبر آن شاه خوبان را به پنهانی
که عالم زنده شد بار دیگر از ابر نیسانی
صف نظاره کان در انتظارش چشم درواهند
پری رویان همه جمعند و مطرب در غز لطوای
خرامان و چن با صد هزاران عشوه و داستان
کنند نشر یف را یکدم بصحن گلشن ارضانی
کذارد از کف و بالاله را مرهم بداغ دل
نهد داغ خلا می لاله رویان را به پیشانی
برد آب از لطافت تازه کلهای بهاری را
دهد آب از بهالت نو نهسان گلستانی
غلام قد خود سازد همه از آدسروان را
دهد شمشاد را از لاف و رهنمای پیشانی

<p>سعادت بن مراد و سید اید</p>	<p>بریداریم دادند و خواجی</p>
<p>سخن مرستی که اینم صبح دم خالند</p>	<p>شیمیم خاک کوی احمد مختاری اید</p>
<p>ز مهر و صفش که کوی بهر از پنداری اید بجلد ها شنایش نایزد و اداری اید سعور بخش را اینکار در انکاری اید صدای دور شود و براند رود بوار ز شامشاهی وی میبخش خاری اید بقصد آرسیده خوش از مقار اید ازین معنی چنین سرگردش و وار اید کجا کل چین ز غار کشتش از اید کجا هر که سخن از نافر تا قاری اید ز کعبه عرش اعظم مرد در شوار اید</p>	<p>امین بی مع الله محرم اسرار ما اید شریف المهرک شهوار عهده اولاد زمین پای بومش فرزند بر عرش تفضیل ز ابوان جلالش بر صفویان اید زهی ابوان که کتر بندگان استان اید ز زرین پایه اش شهباز مکتب تفر اید جنون دوره دارد چرخ از سودا اید اگر زامل عنادم در رهش خاری اید مرآتاری ز کعبه طرارش بچین اید زهی شاه که ناید غراند در شرفش</p>



مدبجش صباي خوديني ^{بند جاني} خالد كروي شهرزوري ^{تت}
حضرت كاسياب لذت ناکامي مولانا نورالدين عبدالرحمن
لغشيكه جامي کرده در صفت بند خودش ميگويد

بسم الله خير الاسماء

ساربانارحم کن برآرزو مندان ناز	و عهد شد نزر و یک و بنو و بعد ازین
کن جدا نغمائی کردن فوار برق میر	پنج زاب علف کار آزماي زاهور
بی تا بل پریش بند عقال از زانویش	زمره در ماندگان از این کرده واکن کور
تا گفتم بر خویشتن آرام و آسایشم	تا نم پیکان خواب و خور در آسایش
کرده در منزل یکی تا سرنم در راه دور	یکشم در دیده خاک آستانش هر دور
با ویر پهاش داز هر دیده ام صفا ^{خون}	سوی جانان و میچسبید چه ^{قطار}
نیست آبیستی ختام از شوق ^ل	سوختم از آتش جان سوز جان ^{نیبار}

حوا و یا خیز و بلند آسپهنگ کن افان را

آرد رقص از نوای جان فرا جان را

چون ^{بجز} نشن ^{کن} لذت صد بهر خدای ^ب دل ز جاشد تا یکی محل نمی جنبه ز ^ب



كَمَلْتُ مَسَافَةَ كَعْبَةِ الْأَمَالِ
حَمْدًا لِمَنْ قَدَمَنَ بِالْإِكْمَالِ

وَأَرَاخَ مَرْكَبِي الطَّرِيحِ مِنْ السَّرِيِّ
وَمَنْ إِعْتَوَارِ الْحَطِّ وَالْتِرْحَالِ

نَجَانِي مِنْ قَيْدِ الْأَقَارِبِ وَالْوَطَنِ
وَعَلَاقَةِ الْأَحْبَابِ وَالْأَمْوَالِ

